

تروتسکی و تروتسکیسم

چگونه تروتسکیسم

در جناح چپ سرمایه ادغام شد



در دفاع از مارکسیسم

صدای انترناسیونالیستی

آدرس سایت و ایمیل صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

Homepage:

www.internationalistvoice.org

Email:

contact@internationalistvoice.org

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم‌انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه‌داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می‌شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می‌کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می‌رزد و در مبارزه خود و در دفاع‌اش از ارزشها و پرنسپ‌های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

فهرست مطالب:

۶	مقدمه
۱۰	تروتسکی و انقلاب ۱۹۰۵
۱۵	تروتسکی در زیمروالد
۲۱	تروتسکی و نقش او در انقلاب اکتبر
۲۹	تروتسکی و قرارداد برست لیتوفسک
۳۶	تروتسکی و قرارداد راپالو
۴۰	تروتسکی و جنگ داخلی
۴۵	تروتسکی و کمونیسم جنگی
۵۶	تروتسکی و سیاست نوین اقتصادی
۶۵	تروتسکی و انقلاب جهانی
۶۹	تروتسکی و دوران گذار
۷۸	تروتسکی و تز سوسیالیسم در یک کشور
۸۴	تروتسکی و جانشین گرایی
۸۸	تروتسکی و انحطاط سرمایه داری
۱۰۰	مبارزه لنین علیه بوروکراسی
۱۰۵	تروتسکی و مماشات با قدرت
۱۱۵	تروتسکی و پلانفرم ۴۶ نفر
۱۲۲	تروتسکی و کمونیست چپ
۱۳۲	تروتسکی و اپوزیسیون کارگری
۱۴۴	تروتسکی و تراژدی کرونشتات

۱۵۲ تروتسکی و جبهه متحد
۱۵۸ تروتسکی و آخرین مقاومت های مخالفان
۱۶۶ گسست بین تروتسکی و کمونیست چپ
۱۷۶ تروتسکی و ماهیت شوروی
۱۸۹ تروتسکی و انقلاب سیاسی
۱۹۶ تروتسکی و آنتریسم
۲۰۳ تروتسکی و عروج نازیسم
۲۱۲ تروتسکیسم و حوادث اسپانیا
۲۱۸ تروتسکی و تشکیل انترناسیونال چهارم
۲۳۸ تروتسکیسم و برنامه انتقالی
۲۴۷ تروتسکیسم و جنگ جهانی دوم
۲۶۲ تروتسکیسم و مفهوم امپریالیسم
۲۶۹ تروتسکیسم و نیروی مادی انقلاب سوسیالیستی
۲۸۳ تروتسکیسم و بحران در اردوی ضد انقلاب
۲۹۰ تروتسکیسم و جنگهای امپریالیستی
۲۹۷ تروتسکیسم و تروتسکیستها
۳۰۴ تروتسکیسم در ایران
۳۱۹ جمع بندی و کلام آخر
۳۲۸ خطوط اصلی مواضع:

در فضای سیاسی دو سنتِ چپ دستگاہ سیاسی سرمایه، یعنی استالینسم و تروتسکیسم ادعا می‌کنند که هر یک وارث حقیقی کمونسم و اترناسیونال کمونیستی هستند، بطوریکه خود را وارث حقیقی انقلاب اکتبر و ادامه دهندهٔ راستین لنین ارزیابی کرده و خویشان را تنها بدیل برای انقلاب دانسته و دیگری را به خیانت به طبقه کارگر و کمونسم متهم می‌کند.

استالینیستها ادعا می‌کنند که تروتسکی جاسوس بورژوازی در درون طبقه کارگر و دشمن طبقه کارگر است و لنین^۱ علیه مشی انحرافی تروتسکیسم تجربیات ارزشمندی را در اختیار کمونیستها قرار داده است تا راهنمای عمل کمونیستها در مبارزه با تروتسکیسم باشد. استالینیستها همچنین ادعا می‌کنند مشی رویزیونیستی تروتسکیستی مورد پشتیبانی کامل دستگاہ تبلیغاتی بورژوازی بوده است. لذا استالینیستها طرد کامل تروتسکیسم را برای پیروزی انقلاب ضروری می‌دانند، زیرا

^۱ منظور استالینیستها مجادلات لنین و تروتسکی قبل از انقلاب اکتبر و بدنبال انشعاب در حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ بوده است که آنرا به دورهٔ پیوستن تروتسکی به بلشویکها در جریان انقلاب اکتبر و دورهٔ بعد تعمیم می‌دهند.

معتقد هستند که در هیچ یک از انقلاب‌هایی که در جهان رخ داده است تروتسکیسم نقشی جز اخلال در امر انقلاب و کمک رسانی به ارتجاع و ضد انقلاب نداشته است.

از طرفی تروتسکیستها ادعا می‌کنند بدنبال شروع انحطاط انقلاب اکتبر و انترناسیونال کمونیستی و به تبع آن سر بر آوردن بوروکراسی در روسیه و احزاب متعلق به انترناسیونال کمونیستی، این تروتسکی و تروتسکیستها بودند که مبارزه علیه سر بر آوردن ضد انقلاب را شروع کردند و تنها وارثان حقیقی بلشویسم و انترناسیونال کمونیستی هستند. تروتسکیستها همچنین ادعا می‌کنند مسیر سرخ و پر تلاطم مبارزه را تا به امروز ادامه داده و نگذاشته‌اند در تداوم جنبش انقلابی و کمونیستی هیچگونه انقطاع و وقفه‌ای به وقوع بپیوندد و چنین می‌نویسند:

"در تداوم جنبش انقلابی هیچگونه انقطاع و وقفه به وقوع نپیوسته است و اینکار علیرغم فرونشینی جنبش کارگری از سال ۱۹۲۳ به بعد و انحطاط انقلاب اکتبر و نقش فصاحت بار استالینیزم در درون طبقه کارگر، عملی گشته است."^۲

^۲ بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۱

روایت تروتسکیستها و استالینیستها شبیه آن است که در سیرک انتخاباتی جناحی از چپ سرمایه با الفاظ سوسیالیستی در نمایش انتخاباتی شرکت می‌کند و جناح دیگر آنرا تحریم می‌کند. شرکت یا تحریم در انتخابات دو روی یک سکه هستند، توهم پراکنی به پارلمانتاریسم بورژوازی، حقانیت بخشیدن به آن و به تبع آن ایستادن در مقابل انقلاب اجتماعی.

استالینسم و تروتسکیسم، دو روی یک سکه هستند، هر دو جناح چپ بورژوازی را تشکیل می‌دهند و محصول شکست موج انقلاب جهانی و به تبع آن انحطاط انقلاب اکتبر و انترناسیونال کمونیستی و محصول پیروزی ضد انقلاب هستند. هیچکدام از آنها تداوم حقیقی کمونیسم و انترناسیونال کمونیستی نیستند و چنین اظهار نظری یک دروغ بزرگ تاریخی است. در تاریخ جدالهای طبقاتی، فقط ضد انقلاب در قدرت (استالینسم) و ضد انقلاب در اپوزیسیون (تروتسکیسم) در برابر انقلاب اجتماعی نقش ایفاء نکرده‌اند بلکه کمونیستها و انقلابیون نیز در نبردهای طبقاتی دخالت داشته‌اند و از مواضع کمونیستی و پرولتری دفاع کرده‌اند. در این کتاب ما به این موضوع می‌پردازیم که چگونه از یکی از خالقان اصلی انقلاب پر شکوه اکتبر، سخنور نامدار انقلاب کمونیستی و یکی از قهرمانان

جنگ داخلی، ایدئولوژی ضد انقلابی و ضد کمونیستی تحت عنوان تروتسکیسم شکل می‌گیرد.

این بررسی ممکن نمی‌شد مگر آنکه نشان داد وارثان حقیقی کمونیسم (کمونیسم چپ) اگر چه در انزوای مطلق و در سخت‌ترین شرایط در تمامی حوادث اجتماعی به مواضع پرولتری وفادار بوده و در مقابل به لجن کشیده شدن کمونیسم ایستاده و به دفاع از مارکسیسم برخاسته‌اند. پس می‌توان گفت تنها بدیل برای امکان وقوع انقلاب جهانی آینده تداوم کمونیست چپ می‌باشد.

تروتسکی و انقلاب ۱۹۰۵

در سال ۱۸۹۷ تروتسکی با تشکیل گروهی تحت عنوان «اتحادیه کارگران روسیه جنوبی» فعالیت سوسیالیستی و زیرزمینی خود را شروع کرد. اگر چه اکثر اعضای گروه را جوانان تشکیل می دادند، اما گروه در میان کارگران فعال بود و نشریه «آرمان ما»، اعلامیه ها و اطلاعیه ها را در میان کارگران کارخانه ها و کشتی سازیها پخش می کرد و از میان آنان نیز عضو گیری می کرد. در اوایل سال ۱۸۹۸ پلیس اعضای گروه را دستگیر و زندانی کرد. اواخر ۱۸۹۹ تروتسکی یعنی حدود ۲ سال پس از زندانی شدن به چهار سال تبعید در سبیری محکوم گشت. در سال ۱۹۰۱ در سبیری تروتسکی مدافع نوعی تشکیلات با مرکزیت و دیسپلین بسیار قوی بود و در این زمینه یک جزوه نیز منتشر ساخت. تروتسکی پس از چهار سال و نیم زندان و تبعید موفق شد از سبیری بگریزد و به «سامارا» که مقر اصلی ایسکرا بود، برود. اومستقیما برای سرکشی به گروه های سوسیالیستی اوکراین در خارکف و کی یف فرستاده شد و پس از بازگشت از ماموریت، پیام فوری لنین را بدین مضمون که هر چه زودتر باید خود را به مرکز ایسکرا در خارج معرفی کند، دریافت نمود.

در اکتبر ۱۹۰۲ تروتسکی در لندن به خانه لنین وارد شده و سپس در کنار هیئت تحریریه ایسکرا اسکان یافت. او سرانجام به توصیه لنین به هیئت تحریریه ایسکرا پیوست. تروتسکی در کنگره دوم حزب سوسیال-دمکراتیک روسیه در اگوست ۱۹۰۳ بعنوان نماینده سیبری شرکت کرد، در آن مقطع تروتسکی جزو طرفداران لنین محسوب می شد. در جریان کنگره دوم حزب اختلاف بر سر سازمان حزب و شرایط عضویت در حزب منجر به تجزیه حزب به دو جناح بلشویک و منشویک شد. تروتسکی بر خلاف نظرات قبلی خود، در جریان کنگره تحت تاثیر مارتوف به جناح منشویک پیوست و لنین را متهم کرد که با انگیزه های قدرت طلبانه، حکومت نظامی را بر حزب تحمیل می کند. تروتسکی در اگوست ۱۹۰۴ جزوه ای تحت عنوان «وظایف سیاسی ما» منتشر کرد که در واقع کیفر خواست تند و تیزی بود که یک نفر سوسیالیست بر علیه لنین صادر کرده بود. او در این جزوه به شکل وصف ناپذیری لنین را مورد خشم شخصی قرار داده بود، در حالی که، لنین کسی بود که تروتسکی را به اروپا فراخوانده و زمینه پیشرفت او را مهیا کرده بود. تروتسکی در همان جزوه نوشت:

"متد لنین به آنجا میانجامد که : در ابتدا تشکیلات حزب خود را جانشین کل حزب مینماید، سپس کمیته مرکزی جانشین تشکیلات میشود و بالاخره «دیکتاتور» خود را جانشین کمیته مرکزی مینماید."

سستی ها و دودلی های منشویکها باعث شد که تروتسکی در سپتامبر ۱۹۰۴ «نامه سرگشاده ای برای رفقا» برای انتشار در ایسکرا (که حالا دیگر ارگان منشویکها شده بود) فرستاد و جدا شدن خود را به اطلاع منشویکها رساند، این نامه هرگز منتشر نشد. از آن پس تروتسکی راه خود را مستقلا به پیش برد و تا ژوئیه ۱۹۱۷ که به بلشویکها پیوست، عضو هیچ یک از جناحهای حزب، یعنی بلشویکها و منشویکها، نبود.

در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ کارگران پترزبورگ طی تظاهراتی مسالمت آمیز به سوی کاخ زمستانی تزار حرکت کردند و از تزار خواستند که به درد هایشان گوش فرا دهد، اما تزار بجای گوش دادن به حرفهای معترضین به محافظین کاخ دستور قتل عام معترضین را داد. این قتل عام شروع انقلاب ۱۹۰۵ را رقم زد. اخبار اعتراضات و تجزیه و تحلیل آن در محافل تبعیدی روس شدت گرفت. جدال بر

سر این بود، کدام طبقه اجتماعی باید بر راس جنبش انقلابی قرار بگیرد. تروتسکی برای تاثیر گذاری در حوادث اعتراضات اجتماعی بشکل مخفیانه در فوریه ۱۹۰۵ روانه روسیه شد. در روسیه کراسین یکی از اعضای کمیته مرکزی بلشویکها او را مورد حمایت خود قرار داد و تروتسکی را به پترزبورگ برد.

موج اعتراضات و اعتصابات ژانویه و فوریه سپری شده بود و انتقام جویی های پلیس کارگران را وحشت زده کرده بود. آخرنا پلیس مخفی روسیه تزاری بدنبال عوامل محرک بود. در اکتبر ۱۹۰۵ کارگران چاپخانه ها با خواست کاهش ساعات کار و افزایش دستمزد مجددا دست به اعتصاب زدند. اعتصاب به دیگر صنایع در پترزبورگ و دیگر شهرستانها کشیده شد. در جریان این اعتصابات نهادی شکل گرفت که کارگران را نمایندگی می کرد، "شورا". حدود پانصد نماینده، کارگران را در شورا نمایندگی می کردند و شورا روزنامه خود ایزوستیا (اخبار) را انتشار داد. تروتسکی با سخنرانی های پرشور خود در شورا، بعنوان رئیس هیات اجرایی شورا با نوشتن بیانیه ها و قطعنامه های شورا، حتی با ویراستاری ایزوستیا روح به حرکت در آورنده شورا شده بود. بطوریکه شورا به کانون اصلی انقلاب بدل گردیده بود. پس از پنجاه روز، نخستین شورای کارگری توسط پلیس

سرکوب شد و اعضای اصلی آن دستگیر گردیده و به تبعید ابد به سبیری و محرومیت از همه حقوق اجتماعی محکوم شدند. تروتسکی مجددا موفق شد از سبیری فرار کرده و به پترزبورگ برگردد. او سپس رهسپار فنلاند شد تا از آنجا مجددا به لندن برود و بتواند در کنگره حزب شرکت کند.

بین سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ زندگی سیاسی تروتسکی از کارهای جدی سیاسی به دور بوده و تروتسکی بیشتر مشغول روزنامه نگاری و نقدهای ادبی بود. طی این سالها همکاری مجدد با منشویکها در چهارچوب بلوک اوت ۱۹۰۹ و همچنین همکاری با پلخانف نقطه منفی دیگری از عملکرد سیاسی او را در بر می گیرد.

تروتسکی در زیمروالد

بی طرفی سوئیس در جنگ جهانی اول موجب شد که سوئیس به ماوایی برای انقلابیون که در آلمان و اتریش زندگی می کردند، بگردد. بیطرفی سوئیس این امکان را می داد که با تبلیغات انترناسیونالیستی انقلابیون روسی تا حدودی مدارا نشان دهد. دولت اتریش قصد داشت مهاجران و پناهندگان روسی را بازداشت کند. لذا تروتسکی بدنبال تصمیم دولت اتریش ناچاراً راهی سوئیس شد، لنین هم که از سوی دولت اتریش بازداشت شده بود، پس از رهایی به سوئیس رفت. جنگ جهانی اول جنبش کارگری را با عمیق ترین بحران ها مواجه ساخته و احزاب سوسیالیست را دو شقه نمود. بخش اعظم این احزاب در راستای اهداف "سرزمین پدری" و با پیوستن به وطن پرستی تعهدات خود را در برابر انترناسیونالیسم کارگری که عبارت بود، "در هیچ جنگ بورژوایی شرکت نجویند" را زیر پا گذاشتند و در نتیجه مستقیماً در اردوی بورژوازی ادغام شدند. همزمان با شروع جنگ و شوک ناشی از مواضع طرفداران جنگ، مبارزات ضد جنگ نیز بلافاصله شروع شد. مخالفت ها با جنگ در ابتدا کم بود، اما در ادامه و با تلاش های فراوان، انقلابیون توانستند سیاست طرفداری از جنگ را به نفع ضد جنگ وارونه نمایند.

کنفرانس زیروالد در سال ۱۹۱۵، اولین واکنش بین‌المللی جنبش کارگری در برابر خواست سرمایه‌داری در مشارکت جنگ جهانی بود که در مقام پاسخگویی به کشتار و وحشیگری جنگ جهانی اول شکل گرفت. زیروالد نام دهکده کوچکی واقع در سوئیس بود که کنفرانس‌ها به نام این محل انجام می‌گرفت. در اینجا بود که نطفه بین‌الملل سوم گذاشته شد. به همین دلیل زیروالد بخشی از میراث کمونیست چپ است. در زیروالد، ۳۸ نماینده از یازده کشور بی‌طرف و در حال جنگ به دورهم گردآمده بودند تا همبستگی بین‌المللی خود را به اثبات برسانند. اما شرکت کنندگان در کنفرانس آنطور که قطعنامه‌هایشان نشان می‌دهد، در باره اهداف خود کمتر وحدت نظر داشتند.

بیشتر نمایندگان این کنفرانس را صلح‌طلبانی تشکیل می‌دادند که مجدانه در آرزوی صلح بودند و میلی به فراتر رفتن از صلح طلبی نداشتند. حضور آنها در کنفرانس برای قطع جنگ و احیای بین‌المللی که به دوران صلح تعلق داشت کفایت می‌کرد. در اصل طیف مرکز‌گرا از دو جناح تشکیل شده بود. جناح راست مرکز‌گراها را منشویک‌ها، انقلابیون اجتماعی، سندیکالیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری آلمانی، ایتالیایی‌ها و سوئسی‌ها نمایندگی می‌کردند. همه آنها آماده

بودند تا به شوونیسم اجتماعی امتیاز دهند. جناح راست مرکز‌گراها در سالهای آتی، مواضع خود را در مورد مسئله انقلاب و مسائل دیگر همچون "صلح" آشکار کرد و ویژگی ضد انقلابی خودش را بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ نشان داد. جناح چپ مرکز‌گراها با عدم توانایی خود در تصمیم‌گیری و مواضع متزلزل خود، تلاشی برای تقویت و استحکام اصول پایه‌ای خود نکرد و در نتیجه به سمت سازش سوق پیدا کرد. تروتسکی، نمایندگان گروهی که به دور لوکزامبورگ و لپکنخت جمع شده بودند و احزاب بالکان و لهستان، صدای این جریان بودند.

جناح چپ زیمروالد، اقلیت کوچکی را شامل می‌شد که به دور لنین گرد آمده و اینک برای اولین بار بعنوان مدافع سوسیالیسم بین‌المللی که فقط جنبه روسی نداشت پا به میدان گذاشته بود. لنین در سوئیس در میان بلشویکهای تبعیدی خارج از کشور برای تدارک تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی تلاش کرده بود. بخشی از تبعیدی‌ها می‌پنداشتند وظیفه آنها این است که برای خدمت در ارتش فرانسه داوطلب شوند.^۳ در درون حزب در داخل روسیه نیز مبارزه حول "ایده شکست طلبی" وجود داشت اما مبارزینی چون شلیاپنیکوف استدلال

^۳ موضعی که توسط پلخانف معلم مارکسیسم در برابر استبداد تزاری اتخاذ شده بود و توسط جمعی حمایت می‌شد.

می کردند که این موضع باعث دلسردی کارگران می شود. اما در نهایت بخاطر زمینه عینی، حزب متوجه شد که به لحاظ سیاسی و عملی، کارگران را برای یک دوره انقلابی آماده نماید. بر همین اساس در کنفرانس زیمروالد موضع شکست گرایانه لنین در برابر همه حکومت‌های در حال جنگ اتخاذ گردید و از ملتهای مختلف خواسته شد که "جنگ امپریالیستی را به جنگی داخلی مبدل سازند". این کار ضرورت تشکیل بین الملل تازه‌ای را اعلام میداشت. **مانیفست زیمروالد** "بیانیه مشترکی" بود که از کنفرانس بیرون آمد، اگرچه مانیفست زیمروالد انعکاس نظرات اکثریت بود اما بیشتر نظرات صلح طلبان را بیان می کرد و بدین جهت تروتسکی نویسنده مانیفست همچنان صلح طلب باقی ماند و به جناح چپ نیوست. در مانیفستی که توسط تروتسکی نگاشته شده است چنین می خوانیم:

"جنگ، بیش از یک سال است که به طول انجامیده. میلیون ها پیکر بی جان، در میدان های جنگ آرمیده اند؛ میلیون ها انسان برای باقی عمر زمین گیر شده اند. اروپا، به سلاح خانه غول پیکر بشریت تبدیل شده است... جنگی که این هرج و مرج را باعث شده، پیامد امپریالیسم است، پیامد

تلاش های طبقات سرمایه‌دار هر ملت برای ارضای ولع خود برای کسب سود از استثمار کار انسان و ذخایر طبیعت.^۴

تأثیر این مانیفست از اهداف امضاء کنندگانی که بین مواضع پرولتری و شوونیستی قرار داشته و به مرکزگرا معروف بودند، فراتر رفت. گردهمایی مبارزان کشورهای در حال جنگ از فراز سیم‌های خاردار و سنگرهای خونین در آن شرایط جنگی خود جنایت بزرگی محسوب می‌شد. از آنجا که انتشار این مانیفست از سوی سوسیالیست‌های کشورهای متخاصم جنگ سرچشمه گرفته بود، به سرعت بعنوان تبلیغ و تهییج برادری بین سربازان دو طرف جنگ ظاهر شد. ابهامات مانیفست که در واقع ثمره سازش بین گرایش‌های مختلف زیمروالد بود و می‌خواست به عنوان یک جنبش متحد در برابر قدرتهای امپریالیستی قرار گیرد، در ذهن کارگران در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. اهمیت تاریخی این کنفرانس برای تکامل مبارزه طبقاتی و شکل‌گیری کمونیست چپ بین‌المللی بود.

بلشویک‌ها لحن سازشکارانه صلح انقلابی مانیفست را که مبارزه کارگران را برای صلح ترغیب می‌کرد و از اینکه فاقد چشم اندازی برای انقلاب بود مورد

^۴ مانیفست زیمروالد - در سایت مارکسیستها قابل دسترس است.

انتقاد قرار دادند، بدون اینکه از مواضع خود عقب بکشند. نگرش چپ به شکل زیر توصیف شده است:

"گرایش چپ اقلیت کوچکی از هفت یا هشت نماینده کشوری را جمع کرده بود و به این امر آگاه بود که این قدمی به پیش است. در واقع بورژوازی جهانی در اهمیت زیمروالد اشتباه نکرد. یا برای بدنام کردن انقلابیون بعنوان «مامورین دشمن» به کثیف ترین ترندها توسل جست که با حمایت وطن پرستان اجتماعی نیز همراه بود، یا هر مقاله ای را که مربوط به نتایج کنفرانس بود سانسور کرد. بیهوده نبود که هر دو اردوی بورژوازی از آن هراس داشتند. تاسیس یک کمیسیون سوسیالیست بین‌المللی که قسمت اعظم جنبش زیمروالد به آن پایند بود، در گسست با انترناسیونال دوم گامی رو به جلو بود، این در حالی بود که شرکت کنندگان اعلام کردند که نمی‌خواهند خود را جایگزین دبیرخانه بین‌الملل سازند، بلکه قصد دارند با تشکیل بین‌الملل جدید خود را منحل کنند."^{۵۱}

^{۵۱} از جنگ تا انقلاب منتشر شده در مجله انترناسیونالیستی شماره ۴۴

تروتسکی و نقش او در انقلاب اکتبر

تروتسکی پس از اخراج از فرانسه و اسپانیا به آمریکا رفت و به یکی از نویسندگان روزنامه نوویی میر (جهان نو) که بوخارین، کولونتای و ولودارسکی دبیران آن بودند، تبدیل شد. این مسئله پیوند نزدیک تروتسکی با بلشویکها را هموار ساخت. در این مقطع کولونتای از یک منشویک به بلشویک دوآتسه تحول یافته بود. از اواسط مارس خبرهای متفاوتی از نا آرامی‌های پایتخت روسیه به محافل روسی در خارج میرسید. تروتسکی ۱۳ مارس در نوویی میر نوشت:

"ما شاهد آغاز دومین انقلاب روسیه هستیم. آرزو کنیم که بسیاری از ما شرکت کنندگان در آن باشیم."

در ۲۷ مارس تروتسکی و گروه کوچکی از مهاجران از نیویورک عازم روسیه شدند، اما هنگامیکه کشتی نروژی در سوم آوریل در هلیفکس لنگر انداخت، پلیس بریتانیا او و خانواده‌اش را بازداشت کرد. تروتسکی پس از پنج هفته درگیری با مقامات انگلیسی سرانجام ۲۹ آوریل موفق شد امرست (اردوگاه خاص

اسیران جنگی آلمان) را بسوی فنلاند ترک کند، گروه موزیک ملوانان که تروتسکی را بدرقه می کردند، سرود انترناسیونال را در بدرقه او نواختند. در آن زمان از عمر انقلاب فوریه روسیه ده هفته گذشته بود. تروتسکی سرانجام ۱۷ ماه (۴ مه به تقویم قدیم) با قطار عازم پتروگراد شد. لنین یک ماه پیش از ورود تروتسکی به روسیه برگشته بود.

از همان لحظه ورود تروتسکی، آشکار بود که اتحادی بین انقلابیون برقرار خواهد شد. در کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ که لنین تزه‌های آوریل را اعلام کرد، آشتی و اتحاد با گروه‌ها و جنبش‌هایی که واقعا بر زمین انترناسیونالیستی ایستاده باشند، پذیرفته شده بود. تروتسکی در این مقطع به گروه کوچکی از سوسیال دموکراتها به نام "سوسیال دموکراتهای متحد" (Mezhraiontsy) تعلق داشت. لنین شخصا در یکی از دیدارهای «سوسیال دموکراتهای متحد» شرکت کرد و به آنها پیشنهاد کرد که در شورای نویسندگان پروادا و در کمیته تدارک کنگره آینده حزب بلشویک نماینده ای داشته باشند.^۶

^۶ تاریخ روسیه شوروی جلد یک صفحه ۱۲۰

تروتسکی هنگامیکه در جلسه هیات اجرایی شورا حضور یافت مشاهده کرد ده وزیر سرمایه‌دار و ۶ وزیر میانه‌رو سوسیالیست به مقام‌های حکومتی انتخاب شده‌اند. او همچون بلشویکها معتقد بود که تمام قدرت باید به شوراهای سپرده شود. اعضای بلشویک هیات اجرایی شورا، اظهار داشتند که رهبر شورای ۱۹۰۵ باید در هیئت اجرایی کنونی کرسی داشته باشد. سرانجام تصمیم گرفته شد تروتسکی بعنوان عضو وابسته شورا پذیرفته شود، بدون آنکه حق رای داشته باشد. تروتسکی در سخنرانی خود در شورا خواهان تمام قدرت بدست شوراهای شد و چنین گفت:

"به عقیده من گام بعدی ما باید عبارت از این باشد که تمامی قدرت را به شوراهای باز گردانیم. فقط قدرتی واحد می‌تواند روسیه را نجات دهد."^۷

تروتسکی سخنرانی خود را با شعار «زنده باد انقلاب روسیه به عنوان پیش در آمد انقلاب جهانی» به پایان رساند. در همان دو یا سه هفته پس از ورود تروتسکی به روسیه او به عنوان یکی از زنده‌ترین سخنوران و مبلغان چپ شوراهای محبوبیتی بزرگ بدست آورد.

^۷پیامبر مسلح - صفحه ۲۸۴

در ژوئن ۱۹۱۷ اولین کنگره سراسری شوراهای روسیه در پتروگراد تشکیل شد که در آن سوسیالیستهای میانه رو در اکثریت بودند، اما از ۱۲۰ نماینده که متعلق به جناح چپ بود، اکثریت از کارگران مراکز بزرگ صنعتی بودند.

در اوایل ژوئیه ۱۹۱۷ قرار بود بلشویکها ششمین کنگره خود را برگزار کنند و در این کنگره سازمان بین ناحیه‌ای از آن جمله تروتسکی به بلشویکها پیوستند.

در پتروگراد کارگران خواستار تغییرات اساسی و فوری بودند، اما در شهرستانها رژیم فوری هنوز از اعتبار برخوردار بود. لنین و تروتسکی با بررسی تناسب قوای کل کشور، به این نتیجه رسیدند که هنوز زمان قیام فرا نرسیده است و این مسئله پختگی رهبران بلشویکها را می‌رساند. در اوایل ژوئیه تعدادی از هنگ‌های سربازان، بلشویکها را در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار دادند و برای سوم ژوئیه فراخوان تظاهرات مسلحانه را دادند. بلشویکها تلاش کردند تظاهرات را لغو کنند اما خشم مردم مهار شدنی نبود. سرانجام بلشویکها بر آن شدند تا تظاهرات به صورت مسالمت آمیز برگزار شود و بدین ترتیب جلو قیام زودرس را گرفتند. اگر بلشویکها از نفوذ خود استفاده نمی‌کردند و تظاهرات مسالمت آمیز برگزار نمی‌شد، حمام خون جاری می‌گشت. لنین و تروتسکی نقش حیاتی در این زمینه ایفا کردند

که خود بیانگر میزان بلوغ بلشویکها بود. متأسفانه کمونیست‌های آلمانی نتوانستند از این تجربه بلشویکها درس بگیرند و تناسب قوای طبقاتی را درست ارزیابی کنند و به دام قیام زودرس بورژوازی افتادند و قتل‌عام شدند.

بدنبال این حوادث روزنامه دست‌راستی فریب‌کارانه اسنادی منتشر کرد که نشان می‌داد لنین جاسوس آلمان‌ها است. دستگاه ضد جاسوسی دولت اسناد را جعل کرده و به روزنامه داده بود. در چنین شرایطی بدنبال دیدار تروتسکی با لنین، لنین بر این باور بود که این دسیسه‌ها را چیده‌اند تا انقلابیون را قتل‌عام کنند. لنین پس از ارزیابی اوضاع به این نتیجه رسید که همراه با زینوویف مخفی شود. در آن زمان و حتی بعد از پیروزی انقلاب اکتبر نوعی بدبینی نسبت به لنین در میان بعضی اشخاص به وجود آمده بود که تصور می‌کردند لنین در شرایط حساس و خاصی، فرار را بر ماندن ترجیح داده است. پس از قتل‌عام رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، میزان پختگی تصمیم لنین بر همگان روشن شد. بورژوازی به حمله وحشیانه‌ای بر علیه بلشویک‌ها دست زد و وحشتی لجام‌گسیخته علیه بلشویکها برآورد. سرانجام تروتسکی به همراه تعداد زیادی از بلشویکها دستگیر شد. او دادگاه خود را به تریبونی علیه مقامات تبدیل کرد.

سر انجام در ۲۴ اگوست ۱۹۱۷ ژنرال کورنیلوف با کودتای خود و اعلان جنگ به حکومت به سوی پایتخت حرکت کرد و اظهار داشت کشور را از وجود انقلاب پاک خواهد کرد. ملوانان کرونشئات هیئتی پیش تروتسکی به زندان فرستادند، این هیئت سلول تروتسکی را به محل بحث و مشاوره تبدیل کرد. تروتسکی توصیه کرد، ملوانان کرونشئات ابتدا باید خطر کورنیلوف را دفع کنند و تصیفه حساب با کرنسکی را به بعد محول کنند. کورنیلوف نه با نیروی نظامی بلکه با نیروی تبلیغاتی بلشویکها مغلوب شد و نیروهایش ریزش کرد، حتی بدون آنکه گلوله ای شلیک شده باشد. شکست کورنیلف زمینه را برای قیام اکتبر مهیا نمود.

با آزادی تروتسکی از زندان سخنرانی های او ادامه یافت و در ۹ سپتامبر ۱۹۱۷ طی سخنرانی خواستار اعاده حیثیت بی قید و شرط از رهبران بلشویکها شد. تروتسکی همچنین پیشنهاد استیضاح هیات رئیسه شورا را مطرح ساخت و در میان شگفتی همگان، رای اکثریت را بدست آورد. این مسئله بیانگر آن بود که نفوذ بلشویکها بشدت افزایش یافته و منشویکها و هم پیمان های آنها نفوذ خود را از دست داده‌اند. بلشویکها در شورا مدام نیرومندتر می شدند و در ماه سپتامبر بلشویکها

در شورا اکثریت را بدست آوردند و در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷ شورای پتروگراد تروتسکی را به ریاست خود انتخاب کرد.

به جرات می توان گفت که بعد از لنین، تروتسکی مهمترین نقش را در انقلاب پرشکوه اکتبر ایفا کرد. تروتسکی معتقد بود از آنجائیکه بلشویکها خواهان «همه قدرت بدست شوراها» هستند، پس قیام باید همزمان با کنگره شوراها انجام گیرد تا قدرت جدید (قدرت شورایی) به کنگره شوراها سپرده شود. تروتسکی معتقد بود اگر قیام بدستور شورا انجام گیرد، توده‌ها را به حرکت خواهد آورد. در درون کمیته مرکزی بلشویکها در رابطه با قیام اختلاف نظر وجود داشت. لنین و تروتسکی مدافعان سر سخت قیام و زینوویف و کامنف از مخالفان قیام بودند.

کمیته نظامی انقلابی توسط هیئت اجرایی شورا برای قیام تشکیل شد و تروتسکی در راس کمیته نظامی انقلابی قرار داشت. تروتسکی مقدمات قیام را تدارک می‌دید و نهایت تلاش را می‌کرد تا کنگره دوم شوراها تشکیل شود. او بعنوان رئیس شورا، پیام رادیویی به همه شوراها فرستاد تا نمایندگان خود را به کنگره اعزام کنند.

تروتسکی نقش مهمی نیز در تدارك نظامی قیام ایفا کرد. کمیته نظامی انقلابی در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷ نقشه قیام را با جزئیات در اختیار داشت. در شب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ کمیته نظامی انقلابی فرمان قیام را صادر کرد. گاردهای سرخ و نیروهای تحت فرمان کمیته نظامی انقلابی مراکز دولتی و نقاط استراتژیک را یکی بعد از دیگری تسخیر کردند. کرنسکی با اتومبیل یکی از سفارتخانه‌های خارجی از پایتخت گریخت، اما کاخ زمستانی مقاومت می‌کرد و تسلیم نمی‌شد. کنگره سراسری شوراهای هنگامی گشایش یافت که رزمنان «آئورورا»، کاخ زمستانی، مهمترین دژ بورژوازی را که تسلیم نمی‌شد به زیر رگبار گلوله‌های خود قرار داد که در نتیجه آن کاخ زمستانی آخرین دژ بورژوازی نیز سقوط کرد و بدست کارگران و انقلابیون افتاد.

تروتسکی و قرارداد برست لیتوفسک

در جنگ جهانی اول دو بلوک قدرتمند امپریالیستی در مقابل هم صف آرای شده بودند. یک سوی صف را متفقین تشکیل می‌دادند که ائتلافی از روسیه، بریتانیا و فرانسه بود و سوی دیگر را متحدین که ائتلافی از آلمان، امپراطوری اتریش-مجارستان و امپراطوری عثمانی بود. تا سال ۱۹۱۵ و در میدان جنگ متحدین برتری نظامی بیشتری کسب کرده بودند، اما با ورود آمریکا به جنگ موازنه قدرت به نفع متفقین سنگین ترشد. در فوریه ۱۹۱۷ موج سهمگین انقلابی منجر به سرنگونی تزار و روی کار آمدن کرنسکی گردید، اما کرنسکی همچنان به تعهدات جنگی خود وفادار ماند.

اکثریت عظیم جمعیت روسیه خواهان پایان جنگ بودند و حزب بلشویک تصمیم قاطعی به عملی کردن این خواست مردم داشت. بلشویک ها از ابتدای جنگ خواهان آتش بس فوری، پیمان صلح بین‌المللی بدون پرداخت غرامت و بدون الحاق سرزمینهای دیگران بودند. این خواست بلشویکها با مخالفت شدید دولتهای انگلیس و فرانسه روبرو بود و سفیران انگلیس و فرانسه از کرنسکی می‌خواستند که بلشویکها را سرکوب کند.

پیروزی انقلاب اکتبر به مفهوم عدم تعهد به پیمانهای امپریالیستی و اتحاد نظامی امپریالیستی بود. بلشویکها اعلام کردند پیمانهای استعماری را یکجانبه ملغی خواهند کرد و به تبع آن نیروهای خود را از جمله از ایران بیرون کشیدند. بلشویکها همچنین اعلام کردند اسناد محرمانه را انتشار خواهند داد و در این زمینه تروتسکی اعلام داشت «لغو دیپلماسی محرمانه و پنهانی، نخستین و مهم ترین شرط یک سیاست خارجی صادقانه، مردمی و واقعاً دمکراتیک است»^۸ با انتشار قراردادهای محرمانه توسط بلشویکها، مشخص شد که متفقین قصد داشتند، امپراتوری اتریش - مجارستان را تجزیه کنند. بلشویکها خواهان صلح عادلانه، بدون الحاق و پرداخت غرامت بودند، لذا فراخوانی برای همه ملتها جهت شرکت در کنفرانسی برای انعقاد صلح "عادلانه و دموکراتیک" ارسال شد و توسط دومین کنگره شوراها تصویب گردید.

برای بورژوازی فرانسه و بریتانیا وحشت انقلاب نمایان شده بود و این مسئله امکان سازش بین متفقین با نیروهای محور را بیشتر می کرد. در چنین شرایطی این سوال در برابر بلشویکها قرار داشت آیا در انتظار صلح بمانند تا انقلاب جهانی

^۸بیانیه تروتسکی پیرامون انتشار معاهدات محرمانه - لینک زیر

<https://www.marxists.org/farsi/archive/trotsky/works/۱۹۲۲/maohedat-seri.htm>

گسترش پیدا کند یا آنکه از طریق انعقاد قرارداد صلح به گسترش انقلاب جهانی کمک کنند؟

از آنجائیکه به درخواست بلشویکها برای کنفرانس صلح، دولتهای امپریالیستی پاسخی نداده و به جنگ ادامه دادند، لذا بلشویکها ناچار شدند مشکلات ناشی از این جنگ امپریالیستی را طبق مهلتی که لنین و اکثریت بلشویکها توصیه کرده بودند با اعلام آتش بس به ارتش آلمان و اتریش-مجارستان حل کنند.

در درون بلشویکها دو موضع در این زمینه وجود داشت: صلح فوری یا گسترش انقلاب از طریق جنگ انقلابی. لنین از صلح بی درنگ برای بدست آوردن فضایی جهت تنفس دفاع می کرد و کمونیستهای چپ به نمایندگی بوخارین خواهان جنگ انقلابی و مخالف صلح بودند. کمونیستهای چپ معاهده صلح را بعنوان خیانت به انقلاب جهانی ارزیابی می کردند و خواهان جنگ انقلابی بر علیه آلمان بودند. کمونیستهای چپ واهمه داشتند که آلمان شرایط غیر قابل قبولی را به کشور شوراها تحمیل کند که با اصول سوسیالیسم انقلابی مغایرت داشته و زمینه رشد فرصت طلبی را فراهم سازد. هم لنین، هم تروتسکی و هم

کمونست‌های چپ پیروزی نهایی پرولتاریای روسیه را در گسترش انقلاب جهانی می‌دیدند.

تروتسکی بعنوان وزیر امور خارجه دولت انقلابی احتمال می‌داد که آلمان‌ها شرایط غیر قابل پذیرشی برای صلح مطرح سازند که دولت انقلابی ناچار به جنگ انقلابی شود. تروتسکی بر این باور بود که با امضاء نکردن فوری معاهده صلح و کش دادن مذاکرات و گفتگوها هم فرصتی پیدا خواهد شد تا سیاست جنگ طلبی امپریالیستها افشاء شود و هم اینکه به پرولتاریای اروپا ثابت می‌شود که دولت انقلابی تسلیم نمی‌گردد بلکه در نتیجه شرایط اجبار تن به صلح می‌دهد، لذا این مسائل منجر خواهد شد طبقه کارگر در دیگر کشورها وارد جدالهای طبقاتی بشوند.

مذاکرات صلح از دسامبر ۱۹۱۷ در برست - لیتوفسک شروع شد، تروتسکی برای مذاکراتی که رهسپار برست - لیتوفسک می‌شد، چمدانی پر از جزوه و اعلامیه با خود برد و جلو چشم دیپلماتهای آلمانی بین سربازان آلمانی پخش کرد. آلمانی‌ها شروط سختی را پیش روی هیئت مذاکره کننده شوروی گذاشته بودند.

تروتسکی پس از بازگشت از مذاکرات صلح، گزارش ماموریت خود و همچنین نتیجه گیری هایش را اعلام داشت: نه صلح، نه جنگ تا با خرید وقت انقلاب آلمان بتواند گسترش پیدا کند. تروتسکی در رابطه با صلح موضعی بین لنین و کمونیست‌های چپ داشت، اما در نهایت به نفع موضع لنین، حرکت کرد. لنین برای قبول شرایط آلمان به کمیته مرکزی فشار می‌آورد و بوخارین بعنوان نماینده کمونیست‌های چپ خواستار جنگ انقلابی بود. پیشنهاد لنین، صلح فوری ۱۵ رای، پیشنهاد تروتسکی ۱۶ رای و پیشنهاد بوخارین ۳۲ رای آورد. زیرا کسانی که حق رای نداشتند، در رای گیری شرکت کرده بودند، در نتیجه کمیته مرکزی خود را موظف به نتایج رای گیری ندانست. سرانجام کمیته مرکزی به قطعنامه پیشنهادی تروتسکی رای داد یا به عبارت بهتر به تروتسکی این اختیار را داد تا سیاست خویش را در مذاکرات پیش ببرد که در جمله زیر خلاصه می‌شود:

"ما از جنگ دست می‌کشیم و قرارداد صلح را امضاء نشده میگذاریم - ما ارتش را از بسیج بیرون می‌آوریم."

آلمانی‌ها متوجه سیاست تروتسکی شدند و آتش بس را لغو کردند و در فوریه ۱۹۱۸ حملات جدیدی را علیه دولت انقلابی سازمان دادند. آلمانی‌ها ظرف دو هفته بخش‌های قابل توجهی از روسیه را اشغال کردند و پیروزی‌های قابل توجهی بدست آوردند و تا نزدیکی‌های پتروگراد پیشروی کردند. بالاخره تحت فشار تصمیمات لنین پیمان صلح با شرایطی بسیار بدتر از قبل امضاء شد.

نگرانی اصلی کمونیست‌های چپ که در اطراف بوخارین، پیاتاکوف، اوسینسکی و... جمع بودند، این بود که قرارداد برست - لیتوفسک وقوع انقلاب در آلمان را به تاخیر بیندازد، لذا باور داشتند کارگران به جای اینکه به جنگ انقلابی برای گسترش انقلاب جهانی متعهد باشند به یک صلح ناخوشایند تن داده بودند. با وجود نیت و انگیزه اترناسیونالیستی کمونیست‌های چپ، موضع لنین با نیازهای انقلاب جهانی بیشتر مطابقت داشت. پرولتاریای حاکم و پیروز نمی‌تواند از طریق زور و سرنیزه انقلاب خود را صادر کند بلکه انقلاب پرولتری هر کشور مبارزه آگاهانه پرولتاریای آن کشور بر علیه سرمایه‌داری خودی می‌تواند گامی در پیشروی انقلاب جهانی است. یکی از مثال‌های واضح آن پیشروی ارتش سرخ در لهستان در سال ۱۹۲۰ است که باعث گردید پرولتاریای لهستان به دامن بورژوازی

خودی بیفتند. پیروزیهای نظامی پرولتری در یک سنگر نمی تواند جایگزین حرکت آگاهانه و سیاسی کارگران شود. آزاد کردن کارگران سایر کشورها به طریق جنگ انقلابی در تضاد با ماهیت انقلاب پرولتری و نقش تاریخی پرولتاریا است و در انقلاب های بورژوایی است که انقلاب را به زور سرنیزه و از طریق جنگ گسترش می دهند. تاسیس انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ که در آن بلشویکها نقش مهمی ایفا کردند، مشارکت و نقش بیشتری در انقلاب جهانی داشت تا «جنگ انقلابی».

تروتسکی و قرارداد راپالو

پس از پایان جنگ داخلی، تروتسکی سعی کرد در عرصه دیپلماسی، نقش برجسته‌ای ایفا کند و در این چارچوب از سال ۱۹۲۰ به نین اصرار می‌ورزید که روابط را با بریتانیا بهبود بخشد. او همین تلاش‌های دیپلماتیک و محرمانه را نیز در رابطه با آلمان پیش برد بطوریکه از سال ۱۹۲۱ مذاکرات به سری‌ترین شکل ممکن با آلمان انجام گرفت. بدین ترتیب تروتسکی مقدمات قرارداد «راپالو» را مهیا کرد اگرچه تروتسکی در موقع انعقاد قرارداد «راپالو» در محل حضور نداشت اما نقش مهمی در مهندسی این قرارداد ایفا کرد. در سال ۱۹۲۲ در شهر «راپالو» در ایتالیا پیمان مودت بین آلمان و شوروی بسته شد و بدنبال آن این دو کشور به همکاری نظامی و اقتصادی با یکدیگر پرداختند.

در یک مقایسه ساده بین قرارداد برست-لیتوفسک در سال ۱۹۱۸ و معاهده راپالو در سال ۱۹۲۲، تفاوت اساسی بین یک عقب‌نشینی اصولی با توجه به شرایط ویژه و تلاش برای ادغام شدن در نظام جهانی سرمایه‌داری را بوضوح نشان می‌دهد. در رابطه با قرارداد برست-لیتوفسک، این قرار داد آشکارا در درون حزب و جامعه مورد بحث و بررسی قرار گرفت، کوچکترین تلاشی برای پنهان

کردن شرایط سختی که توسط آلمان تحمیل شده بود وجود نداشت و چهارچوب بحث در رابطه با قرار داد برست- لیتوفسک بر اساس انقلاب جهانی تعیین شد نه بر اساس منافع ملی روسیه. اما بر عکس قرارداد برست- لیتوفسک، معاهده راپالو بدون کوچکترین بحثی در حزب و جامعه و به صورت کاملاً محرمانه امضاء شد و شرایطی به دولت شوروی تحمیل شد تا بخشی از تسلیحات ارتش آلمان را تامین می کرد. همان سلاح هایی که برای دفاع از نظم سرمایه داری و سرکوب کارگران آلمانی در سال ۱۹۲۳ استفاده شد. همان قرار دادی که زمینه ادغام روسیه را در سرمایه داری جهانی مجددا مهیا کرد.

بدنبال پیروزی انقلاب اکتبر بلشویکها اعلام کردند مخالف دیپلماسی محرمانه هستند و همانطوریکه قبلاً ذکر شد اعلام کردند اسناد محرمانه را انتشار خواهند داد و در این زمینه تروتسکی چنین گفته بود:

"دیپلماسی پنهانی، ابزار ضروری اقلیتی مالک است؛ اقلیتی که ناگزیر است تا به منظور فریفتن اکثریت، این ابزار را به نفع خود به کار گیرد. امپریالیسم با نقشه های سیاه اش برای پیروزی، و با اتحادها و معاملات غارتگرانه خود، نظام دیپلماسی پنهان و محرمانه را به منتهی درجه خود رسانید...دیپلماسی

ای که به اندازه کافی دلیلی برای ترس از توجه افکار عمومی دارد. مردم روسیه، و مردمان اروپا و سراسر جهان، می باید از حقایق پیرامون اسنادی که به وسیله صاحبان سرمایه مالی و صنعتی، به طور پنهانی و سری و از طریق [نمایندگان] پارلمان و دیپلمات ها جعل و ساخته شده است، آگاه شوند. مردمان اروپا بهای حق دسترسی به حقایق را با فداکاری های بی شمار و ویرانی های اقتصادی در جهان پرداخت کرده اند.

لغو دیپلماسی محرمانه و پنهانی، نخستین و مهم ترین شرط یک سیاست خارجی صادقانه، مردمی و واقعاً دمکراتیک است. دولت شوروی، وظیفه خود می داند که چنین سیاسی را در عمل محقق سازد... دولت کارگران و دهقانان، هم دیپلماسی پنهانی و هم دسایس، اسرار و دروغ های آن ها را فسخ می کند. ما چیزی برای پنهان کردن نداریم.^۹

حالا چه شده بود که «سیاست خارجی صادقانه» و «لغو دیپلماسی محرمانه» را رها کرده و به دیپلماسی محرمانه رو آورده بودند؟ تروتسکی به کدام سیاست خارجی روی آورده بود؟ تروتسکی متوجه خطای خود نبود، تروتسکی قادر به

^۹ بیانیۀ تروتسکی پیرامون انتشار معاهدات محرمانه - لینک زیر

<https://www.marxists.org/farsi/archive/trotsky/works/۱۹۲۲/maohadat-seri.htm>

شناخت این نبود که به پرنسیپ ها و اصول هایی که زمانی افتخار او بودند، همچون شفافیتی که در جریان قرارداد برست - لیتوفسک، داشت به آن پرنسیپ ها پشت و پا میزد.

تروتسکی و جنگ داخلی

بلشویکها در برنامه خود از لزوم انحلال ارتش بورژوایی و تشکیل گارد سرخ بعنوان ابزار دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته بودند. آنها برای اینکه گارد سرخ بتواند به نیازهای پرولتاریا پاسخ دهد، ضوابطی را تعیین کرده بودند. بدین منظور بدنه گارد سرخ را می‌بایست کارگران و لایه‌های پائینی دهقانان تشکیل داده تا آموزش در گارد سرخ براساس همبستگی طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی تحت نظر کمیسرهای سیاسی که از اعضای با اعتماد حزب کمونیست بودند، انجام بگیرد.

در این راستا قرار بود گاردهای سرخ آموزش دیده از پرولتاریا و دهقانان فقیر با آگاه طبقاتی نقش رهبری ارتش سرخ را بدست گرفته و دوران آموزش پادگانی می‌بایست به حداقل زمان ممکن کاهش یابد. همچنین قرار بود گارد سرخ رابطه نزدیک خود را با کارگران، کمیته‌های کارگری و تشکیلات دهقانان فقیر و جامعه حفظ کند. قرار بود گارد سرخ استفاده از متخصصین نظامی سابق را تنها با شروطی امکان پذیر کند. اما قطعا اولین تجربه گاردهای سرخ شوراهای کارگری پس از کمون پاریس کاستی‌ها و کمبودهایی را در اشکال مختلف دارا بود.

در سال ۱۹۱۸ با شروع عملیات خصمانه دولتهای امپریالیستی علیه شوراها، که به منظور مهار انقلاب اکتبر و جلوگیری از گسترش آن انجام گرفت ادامه حیات سیاسی دولت شوراها با خطر جدی مواجه شد. جنگ داخلی بیانگر آن بود که اگر پیروزیهای انقلاب اکتبر توسط انقلاب جهانی تقویت نشود، خطر نابودی انقلاب اکتبر جدی است. اما انقلاب جهانی در خارج از روسیه نتوانست به پیشرویهای جدی دست یابد، لذا پرولتاریای روسیه مجبور شد عملاً به تنهایی در برابر حملات ضد انقلاب سفید و حامیان امپریالیستی آن بجنگد.

یکی از مهمترین و درخشان ترین عملکردهای تروتسکی مربوط به این دوران بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ می باشد که او کمیسر جنگ بود. اگر چه تروتسکی فاقد تجربه نظامی بود، اما با سازماندهی ارتش سرخ و طی ۳ سال جنگ داخلی توانست تهاجم ضد انقلاب داخلی و تهاجم ۱۴ کشور امپریالیستی را در هم بشکند. در این مقطع پیروزیهای ارتش سرخ با درهم شکستن ارتش سفید موقعیت دولت جوان شوراها را تثبیت کرد و اعتبار آنرا در سطح جهانی بالا برد. توانائی های تروتسکی و نبوغ او در رهبری ارتش سرخ اعتبار فوق العاده ای برای او هم در روسیه و هم در سطح جهان کسب کرد.

محاصره دولت جوان شوراهای توسط کشورهای امپریالیستی و تحمیل جنگ داخلی و عدم مداخله کارگران دیگر کشورها، ارتش سرخ را در شرایط بسیار سختی قرار داد. در این مقطع تروتسکی در استفاده از افسران سابق تزار در ارتش سرخ بخاطر تجربیاتشان در امور نظامی تاکید بیشتری داشت بطوریکه استفاده مشروط از افسران سابق تزار که قبلاً معیار بود، در پراتیک مفهوم خود را از دست داد. در پاسخ به این معضل، حزب کمیسرهاى سیاسى منتخب را ارائه داد و قرار شد ارتش نه در دست کادرهای نظامی بلکه توسط کمیسرهاى سیاسى نظامی کنترل شود.

در جریان جنگ امپریالیستی جنگ جهانی اول بلشویکها نظامی گری را طرد کرده و سربازان را ترغیب می کردند که از انضباط ارتش و سلسله مراتب ارتش سرپیچی کنند، این نگرش از آن ناشی می شد که بلشویکها، ارتش را ابزاری برای دفاع از منافع دشمن طبقاتی می دیدند. اما در جریان جنگ داخلی زمانیکه تروتسکی مطرح کرد ارتش به سلسله مراتب و انضباط رسمی نیاز دارد گویی یکی از پرنسپ های پایه ای خود را زیر پا میگذارد. تروتسکی سپس فرمان نظام وظیفه عمومی را صادر کرد.

کمونست‌های چپ مخالف ارتش ثابت با سلسله مراتب نظامی همچون ارتش‌های بورژوازی بودند و بر گارد سرخ تاکید می‌ورزیدند. ارتش ثابت در چهارچوب نظم سربازخانه‌ای، نیروی رزمنده را جدا از جامعه و در انزوای مصنوعی و متشکل از نیروی حرفه‌ای نظامی می‌سازد که با سرشت انقلاب در تناقض است. گارد سرخ در راستای دفاع از آرمانهای انقلاب پرولتری می‌تواند برپایه واحدهای تولیدی، کارخانه‌ها و مجتمع‌های روستایی استوار باشد. اعضای گارد سرخ در تولید اجتماعی و در متابولیسم جامعه دخیل هستند و فعالیت نظامی تنها بخشی از وظایف آنها است.

در صورت بروز هر گونه تهدیدی، گارد سرخ با بسیج کارگران و دهقانان فقیر می‌تواند گسترش پیدا کند و سپس با رفع خطر تهدید، مجدداً به هسته اصلی خود بازگردد.

از نظر نظامی، مقاومت قهرمانانه کارگران روسیه با پیروزی همراه بود، اما از نظر سیاسی زمانیکه پرولتاریای روسیه از جنگ داخلی بیرون آمد، با تلفات زیاد، خسته و پراکنده شده و از همه مهمتر کم و بیش کنترل خود را بر شوراهای دست داده بود. شور و اشتیاق برای پیروزیهای نظامی، با نظامی کردن مداوم زندگی

اجتماعی و اقتصادی، سرعت افول قدرت سیاسی طبقه کارگر را تسریع کرد. با تمرکز قدرت در رده‌های بالای دستگاه دولتی این امکان را فراهم می‌آورد که مبارزات نظامی به شکلی بی‌رحمانه و موثری دنبال شود، اما این مسئله بیشتر موجب تضعیف سنگرهای واقعی انقلاب، چون ارگانهای متحد کننده توده‌ای می‌شد. در یک قیاس کلی نیروی اخلاقی گارد سرخ، سازنده انسان طراز نوین است ولی ارتش کلاسیک به قدرت هیولایی نیاز دارد که توسط کوتوله‌ها اداره می‌شود. این از خود بیگانگی و بوروکراتیک سازی رژیم شوروی که در این دوره اتفاق افتاد، قرار بود با بازگشت انقلاب جهانی پس از ۱۹۲۱ جبران شود.

تروتسکی و کمونیسم جنگی

سالها جنگ امپریالیستی، انقلاب و سپس جنگ داخلی، اقتصاد روسیه را ویران کرده و بافت اجتماعی جامعه و زیربنای آن از هم گسیخته شده بود. پس از پایان جنگ داخلی تولید زغال سنگ کمتر از یک دهم و تولید آهن و فولاد به یک بیستم تولید دوران قبل از جنگ سقوط کرده بود. تولید کالاهای مصرفی تا یک چهارم تنزل پیدا کرده و کشاورزی نیز ویران شده بود. گروه های کارگری به روستاها گسیل شدند تا خواربار برای ارتش و شهر مصادره کنند. دولت برای تامین هزینه های خود مبادرت به چاپ بی رویه اسکناس کرد. پول چنان بی ارزش شد که مجبور شدند بخشی از دستمزد کارگران را با اجناس پرداخت کنند و کارگران نیز اغلب اجناس را با خوراک مبادله می کردند.

شرایط جدید از یک سو نتیجه جنگ داخلی که امپریالیستها به دولت جوان شوراها تحمیل کرده بودند و از سوی دیگر نتیجه انزوای انقلاب اکتبر و دولت جوان شوراها بود. انقلاب اکتبر و دولت جوان شوراها نیازمند همیاری طبقه کارگر دیگر کشورها بودند.

بدنبال مصادرهٔ خواربار روستائیان، دهقانان فقط آن قدر کشت می کردند که برای زنده نگه داشتن خانواده خود نیاز داشتند. کارگران بخاطر اینکه از گرسنگی نمیرند، بسوی روستاها کوچ کردند و شهرها از جمعیت خالی شد. کارگران از گرسنگی بخشی از تولید خود را برای مبادله با خوراک در بازار سیاه می دزدیدند. بازار سیاه رشد سرطانی پیدا کرد. مصادره خواربار، ممنوعیت بازرگانی خصوصی، پرداخت دستمزد کارگران با اجناس و... نمی توانست مدتی دراز دوام بیاورد. جامعه در حال فروپاشی به مفهوم واقعی کلمه بود.

در جریان جنگ داخلی به خاطر ضرورت وحدت عمل در مقابل دشمن خارجی، بحث و گفتگو در داخل حزب بلشویک عملاً بسته شد. در چنین شرایطی رهبران بلشویک تلاش کردند به آشفتگی و هرج و مرج اقتصادی خاتمه دهند و به ناچار به راه حل هایی متوسل شدند که خود قبلاً آنها را محکوم کرده بودند. لنین در سخنرانی تحت عنوان «وظایف فوری رژیم شوراها» که برای کمیته مرکزی بلشویکها ارائه داد، از ضرورت حفاظت صاحبان و کارشناسان سرمایه تحت نظارت دولت پرولتری سخن راند و همچنین اظهار داشت که کارگران نیز باید از

سیستم علمی تیلور ۱۰ و مدیریت تک نفره در کارخانه‌ها پیروی کنند. این در حالیست که زمانی لنین سیستم تیلوری را بعنوان بردگی انسان توسط ماشین محکوم کرده بود.

برای جلوگیری از فروپاشی جامعه و بازسازی ویرانه‌های آن، بلشویکها سیاست کمونیسم جنگی را در پیش گرفتند. تروتسکی به عنوان فرمانده ارتش سرخ در جریان جنگ داخلی که موفقیت‌های خارق‌العاده‌ای کسب کرده بود، نه تنها طرفدار استفاده از روشهای کمونیسم جنگی شد بلکه در واقع خود او یکی از معماران اصلی سیاست کمونیسم جنگی گردید. تروتسکی با اشاره به موفقیت‌های خود در جنگ داخلی، تاکید کرد می‌توان از این تجربیات در جبهه کار نیز استفاده کرد و به تبع آن برای بازسازی روسیه «نظامی سازی کار» را برای کل طبقه کارگر توسعه داد و اعمال کرد. تروتسکی استدلال می‌کرد، کارگران را نمی‌توان با وعده یک زندگی بهتر به محل کار کشاند، لذا باید با شیوه سربازگیری اجباری، کارگران را به محل کار اعزام کرد.

^{۱۰} نوعی مدیریت و سازماندهی علمی کار است که توسط یک مهندس آمریکایی ابداع شد، سیستم به جنبه‌های انسانی و انگیزشی کار بشدت بی‌اعتنا است و کارگران به حق بشدت از آن نفرت داشتند.

تروتسکی تاکید کرد، کار کردن وظیفه هر یک از شهروندان جامعه است و اعلام داشت، «هرکس کار نکند، غذا نیز نمی تواند بخورد». او تلاش کرد انضباط نظامی در کار را به یک فرهنگ تبدیل کند و به همین خاطر اصطلاحات و استعاره های نظامی را وارد امور اقتصادی و کاری کرد. اجبار در کار، در کمونیسم بی مفهوم و غیر قابل تصور است، اما تروتسکی اظهار میداشت که در طی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم باید این اجبار به بالاترین شدت انجام بگیرد.

تروتسکی به شکل سربازگیری اجباری می خواست بخش بزرگی از طبقه کارگر که به دلیل شرایط اجتماعی تحمیل شده، متمیزه شده و به شکل توده کارگران درآمده بودند و با استفاده از بازار سیاه، دزدیهای کوچک، غرق شدن در زندگی دهقانی و... زندگی خود را میگذرانند، به محل های کار بازگرداند و با نظامی گری کامل آنها را مشغول به کار سازد. وی ابتدا دیدگاه خود را در تزه های "انتقال از جنگ به صلح"^{۱۱} فرموله کرد و در نهمین کنگره حزب در مارس - آوریل ۱۹۲۰ از آنها دفاع کرد. تروتسکی گفت:

^{۱۱} پراودا، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۹

"توده های کارگر نمی توانند در سراسر روسیه سرگردان باشند. باید آنها را اینجا و آنجا جمع کرد، درست مانند سربازان، فرمانده ای بر آنها منصوب کرد."^{۱۲}

تروتسکی کنگره را برای تصویب اقداماتی انضباطی در محل کار تحت فشار قرار داد. او خواستار آن شد که فراریان از کار باید به گردانهای تنبیهی یا به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شوند و فرار از کار جرم تلقی شود و چنین اظهار داشت:

"فراریان از جبهه کار باید مانند فراریان ارتش سرخ مجازات شوند."^{۱۳}

موضوع شکل گیری اتحادیه های کارگری در روسیه شاید کمی عجیب به نظر برسد، چرا که شکل گیری اشکال جدیدی از خود سازماندهی کارگران چون کمیته های کارخانه، شوراها و غیره، ضرورت شکل گیری اتحادیه های کارگری را بطور موثری منسوخ کرده بود. دلیل اینکه اتحادیه های کارگری دیر هنگام در

^{۱۲} <https://www.wsws.org/en/articles/۲۰۰۹/۰۵/nbp۱-m۰۴.html>

^{۱۳} دستور شورای جنگ انقلاب

روسیه پا گرفت و یا مورد توجه قرار گرفت، تا حدودی بیانگر عقب ماندگی سرمایه‌داری روسیه در آن مقطع بود. دستگاه دولتی توسعه زیادی نیافته بود تا بتواند ارزش اتحادیه‌های کارگری را بعنوان ابزار انحراف مبارزه طبقاتی تشخیص دهد. لذا تمام اتحادیه‌هایی که قبل از انقلاب و حتی در جریان انقلاب ۱۹۱۷ شکل گرفتند، تا حدودی مستقل از دولت بوده و هنوز در سیستم سرمایه ادغام نشده بودند بطوریکه نمی‌توان همگی آنها را ارگان طبقه دشمن دانست.

مسئله اصلی پیشاروی دولت این بود که چطور کمیته‌های کارخانه که از فوریه ۱۹۱۷ درهمه جا گسترش یافته بود و از اهداف انقلابی و پرولتری دفاع می‌کرد، مهار شود. چگونه ضرورت وجودی کمیته‌های کارخانه را کاهش داده، اقتدار رو به رشد آنها را در کارخانه‌ها تقلیل داد و در نهایت این کمیته‌ها را ضمیمه اتحادیه‌های کارگری کرد. زیرا اتحادیه‌های کارگری از قبل در دولت ادغام شده و قابل کنترل بودند. رهبری حزب این سیاست‌ها را به عنوان بهترین راه برای رژیم انقلابی، برای غلبه بر هرج و مرج اقتصادی و منطقی جلوه دادن اقتصاد بسوی یک ساختار اجتماعی تا زمانی که انقلاب جهانی گسترش یابد، می‌دانست.

لنین با صراحت این سیستم را "سرمایه‌داری دولتی" خواند که از این طریق دولت کارگری قادر بود اقتصاد سرمایه‌داری را در جهت منافع انقلاب کنترل کند. تروتسکی میدانست اتحادیه‌های کارگری در دولت ادغام شده‌اند و کوشید آنان را به پذیرش نظامی سازی کار قانع سازد اما از این فراتر رفته، تاکید کرد وظیفه اتحادیه‌های کارگری نه مبارزه برای شرایط بهتر کار بلکه آن است که در خدمت دولت قرار بگیرند تا دولت با اعمال قدرت برنامه‌های اقتصادی خود را جلو ببرد. او وظایف اتحادیه‌های کارگری را چنین توضیح داد:

"دولت سوسیالیستی جوان به اتحادیه‌های کارگری نیاز دارد، نه برای مبارزه برای شرایط بهتر کار - این وظیفه سازمان‌های اجتماعی و تشکیلات دولتی به طور کلی است - بلکه برای سازماندهی طبقه کارگر برای اهداف تولید، آموزش، نظم و انضباط، توزیع، گروه بندی، حفظ برخی از رده‌های خاص و کارگران معینی در پست‌های خود برای دوره‌های معین - در یک کلام، اینکه اتحادیه‌های کارگری می‌بایست دست در دست دولت بگذارند تا

دولت بتواند با اعمال قدرت، کارگران را در جهت یک برنامه اقتصادی
واحد هدایت کند.^{۱۴}

اکثر اعضای اتحادیه‌های کارگری به تجربه می‌دانستند که چنین توصیه
هایی برای کارگران گرسنه قابل درک نخواهد بود. برای آنها پذیرش چرخاندن
چرخهای اقتصاد به زور و با فرمان نظامی در کشوری که طبقه کارگر قدرت
سیاسی را در دست داشت، قابل قبول نبود و آنرا کار درستی نمی‌دانستند.
تروتسکی از اینها نیز فراتر رفته حمل و نقل را زیر نظارت دادگاه جنگی قرار داده
و رهبران سندیکاها را همچون مقامات دولتی عزل و نصب کرد. رهبران سندیکاها
که از تروتسکی تمکین نمی‌کردند، عزل می‌شدند و تروتسکی رهبرانی را برای
سندیکاها گمارد که گوش به فرمان او بوده و منافع اقتصادی دولت را تامین
می‌کردند.

^{۱۴} تروریسم و کمونیسم - تروتسکی (ترجمه از متن انگلیسی)

"تروتسکی کارگران راه آهن و کارکنان تعمیر گاهها را زیر نظارت دادگاه جنگی قرار داد... چون سندیکاهای کارگران راه آهن به عمل او اعتراض کرد، رهبرانشان را از کار برکنار کرد و رهبرانی دیگر را به کار گمارد که حاضر بودند به دستور او عمل کنند. این رویه را در سندیکاهای دیگر کارگران بخش حمل و نقل تکرار کرد."^{۱۵}

زمانی تروتسکی اظهار کرده بود که نظام شورایی از پارلماناریسم بورژوایی بهتر است. به این دلیل که در نظام شورایی انتخاب کنندگان حق دارند در هر زمان و نه فقط در فاصله بین دو انتخابات، نمایندگان قبلی خود را عزل کرده و نمایندگان جدید انتخاب کنند. به همین دلیل شوراها خواهند توانست هر تغییری را در توده های کارگر دقیقاً و بی درنگ چنان منعکس کنند که از هیچ پارلمانی ساخته نیست. ظاهراً آن روزها دیگر سپری شده بودند.

عزل و نصب های تروتسکی حساسیت لنین را برانگیخت و از عملکرد تروتسکی فاصله گرفت. لنین به کمیته مرکزی بلشویکها توصیه کرد که با سرزنش

^{۱۵} پیامبر مسلح - صفحات ۵۳۶ و ۵۳۷

و ملامت عملکرد تروتسکی، اظهار نظر علنی او دربارهٔ مناسبات بین اتحادیه‌های کارگری و دولت را ممنوع نماید.

در مقابل تروتسکی استدلال کرد از آنجائیکه کار اجباری در شیوه‌های قبلی تولید، مانند استبداد آسیایی و برده داری کلاسیک نقش متری داشته و اگر دولت کارگران نتواند از چنین روش‌هایی در مقیاس وسیع استفاده کند، تنها احساساتی‌گرایی محض کرده است. تروتسکی چنان در نظامی‌گری غرق شده بود که نظامی‌گری را شکل خاصی از سازمان کار در گذر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ارزیابی می‌کرد. در این زمینه چنین گفته است:

"مبانی نظامی‌گری کار شکلی از ضرورت دولتی است که بدون آنها جایگزینی اقتصاد سرمایه‌داری با سوسیالیسم، برای همیشه یک صدای تو خالی باقی خواهد ماند."^{۱۶}

کمونیسم جنگی کاریکاتوری وارونه و در عین حال دردناک از چشم انداز جامعه گذار بود. پژمردگی نیروهای تولیدی (پائین بردن سطح استاندارد زندگی،

^{۱۶} تروویسم و کمونیسم - تروتسکی (صفحه ۱۳۰ - ترجمه از متن انگلیسی)

همگانی کردن فقر و...) نمی‌تواند در راستای سوسیالیسم باشد بلکه در خدمت زوال اجتماعی و ویرانی منابع تولیدی است. جامعه‌گذار (دیکتاتوری پرولتاریا) باید بتواند چنان ثروت اجتماعی تولید کند و تولید توسعه یافته، باید بتواند آنقدر کالا (کالا بعنوان ارزش مصرفی) و خدمات وافر در اختیار جامعه قرار دهد، تا نیروهای تولیدی شکوفا گردیده و زمینه اجتماعی شدن ابزار تولید و نهادهای جامعه فراهم گردد.

تروتسکی و سیاست نوین اقتصادی

از یک سو سیاست کمونیسم جنگی نتوانست اقتصاد روسیه را که در حال اضمحلال بود، نجات دهد و از سوی دیگر با فروکش امواج انقلاب جهانی، پرولتاریای روسیه خود را در انزوا یافت. در سال ۱۹۲۱ و در جریان سومین کنگره بین‌الملل کمونیستی شکست مطلق عملیات مارس در آلمان آشکار شد، این شکست باعث شد موج انقلابی که در اکتبر سال ۱۹۱۷ شروع شده بود، از اوج خود به حضيض درآید و فرو افتد. این مسئله باعث شد تا بلشویکها نتوانند روی کمک فوری پرولتاریای جهانی حساب باز کنند. در چنین شرایطی پرولتاریای در قدرت که نمی‌توانست کمک فوری دریافت کند، می‌بایست خود اقدامات اقتصادی لازم جهت بقای خویش را تا زمانه کشیدن مجدد انقلاب جهانی، انجام می‌داد. انزوای پرولتاریای روسیه نتیجه اوضاع بین‌المللی بود.

در پاسخ به چنین معضلاتی، در دهمین کنگره حزب بلشویک در سال ۱۹۲۱ سیاست نوین اقتصادی ارائه شد، لنین آن را بعنوان یک عقب نشینی استراتژیک معرفی کرد، که به دلیل انزوا و ضعف پرولتاریای روسیه ضروری بوده است. دهقانان که در طول جنگ داخلی از بلشویکها در برابر مالکان قدیمی

زمین حمایت کرده بودند، حالا خواستار امتیازات اقتصادی بودند. این امتیازات در سیاست نوین اقتصادی (نپ) تدوین شدند، که شامل ملغی نمودن طرح‌های اجباری جمع‌آوری غلات، مربوط به دوره کمونیسم جنگی و جایگزینی آنها با مالیات جنسی بود. تجارت خصوصی برای دهقانان میانه مجاز شد. یک اقتصاد مختلط ایجاد شد که در آن صنایع دولتی در کنار شرکت‌های خصوصی سرمایه‌داری و حتی در رقابت با همدیگر فعالیت کنند.

ناکارآمدی کمونیسم جنگی که تروتسکی یکی از بنیان اصلی آن بود، منجر به آن گردید که تروتسکی از سویی خواستار آزادی اقتصادی برای دهقانان شده و از سوی دیگر معتقد باشد که طبقه کارگر باید بار اصلی بازسازی صنعتی را بر دوش کشد. تروتسکی این پیشنهادها را در کنگره نهم حزب مطرح کرده و کمیته مرکزی پیشنهادهای او را رد کرده بود، اما حالا تقریباً همان پیشنهادها بصورت نپ مطرح گردیده و کاملاً طبیعی بود که تروتسکی یکی از مدافعان جدی سیاست نوین اقتصادی باشد. استالین همراه با بوخارین معتقد بودند که روسیه تحت سیاست نوین اقتصادی (نپ) با وجود غرولند و نق‌نق زدن دهقانان اگر چه به آرامی، اما به سوی سوسیالیسم می‌تازد، تروتسکی بسوی سوسیالیسم شتافتن

روسیه را در انزوای مطلق غیر ممکن نمی دانست اما تاکید می کرد این کار نیازمند یک صنعت پویا و شکوفا است. با اجرای سیاست نوین اقتصادی (نپ)، پرولتاریا قدرت خود را از دست داد و اقتصاد از جمله کشاورزی در فضای باز و فراتر از سرمایه داری دولتی پیش رفت.

لنین هیچ توهمی در مورد ماهیت اقتصادی سیاست نوین اقتصادی (نپ) نداشت. او تاکید داشت که نپ نوعی سرمایه داری دولتی است. لنین قبلا در سال ۱۹۱۸ استدلال کرده بود که سرمایه داری دولتی، شکلی متمرکز و توسعه یافته اقتصاد بورژوازی است که می تواند یک گام به جلو باشد، گامی به سوی سوسیالیسم برای اقتصادهای عقب مانده مانند روسیه قرون وسطایی باشد. لنین در سخنرانی کنگره در سال ۱۹۲۲ با همان مضمون بازگشت. او تاکید داشت که باید بین سرمایه داری دولتی تحت حاکمیت بورژوازی مرتجع و سرمایه داری دولتی که توسط دولت پرولتاری اداره می شود، تمایز اساسی قایل شد:

"ما باید این نکته اساسی را بخاطر بسپاریم که سرمایه داری دولتی به شکلی که ما در اینجا داریم در هیچ نظریه ای یا در هیچ کتابی به آن پرداخته نشده است، به این دلیل ساده که تمام مفاهیم معمول مربوط به این اصطلاح با

حاکمیت بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری در ارتباط هستند. جامعه ما، جامعه ای است که مسیر سرمایه‌داری را رها کرده است، اما هنوز به مسیر جدیدی نرسیده است. دولت در این جامعه توسط بورژوازی اداره نمی‌شود، بلکه توسط پرولتاریا اداره می‌شود. ما نمی‌خواهیم بفهمیم، زمانیکه می‌گوییم «دولت» منظور خودمان، پرولتاریا، پیشتاز طبقه کارگر است. سرمایه‌داری دولتی، سرمایه‌داری است که ما قادر به مهار آن خواهیم بود و حدود آن را میتوانیم تعیین کنیم. این سرمایه‌داری دولتی با دولت در ارتباط است و دولت کارگران هستند، بخش پیشرفته کارگران، پیشتاز طبقه. ما دولت هستیم.^{۱۷}

بیان اینکه ما «ما دولت هستیم» بیانگر این است که لنین تمایز بین پرولتاریا و حزب کمونیستی را از دست داده است و مبین جانشین‌گرایی است. این در حالیست که لنین قبلاً هشدار داده بود که منافع پرولتری با منافع دولت همیشه یکسان نیست. با وجود همه اینها، لنین به محدودیت واقعی و عواقب سرمایه‌داری

^{۱۷} سخنرانی لنین در یازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، ترجمه از متن انگلیسی از لینک زیر:

<http://marx۲mao.com/Lenin/EC۲۲.html>

دولتی پرولتری آگاه بود، او همچنین به محدودیت های کنترل سرمایه داری دولتی پرولتری واقف بود. لنین توصیف می کند، ماشین دولتی نه توسط پرولتاریا بلکه توسط دست دیگری (سرمایه) هدایت میشود و در سخنرانی خود چنین می گوید:

"هرگز در طول تاریخ چنین موقعیتی وجود نداشته است که پرولتاریا، پیشتاز انقلابی، از قدرت سیاسی کافی برخوردار باشد و در کنار آن سرمایه داری دولتی وجود داشته باشد. کل مسئله به درک ما برمی گردد که این همان سرمایه داری است که می توانیم و باید اجازه دهیم، که می توانیم و باید در محدوده خاصی محدود کنیم. زیرا این سرمایه داری برای توده های وسیع دهقانان و سرمایه خصوصی که باید به گونه ای تجارت کنند که نیازهای دهقانان را تأمین کند، ضروری است. ما باید امور را به گونه ای سازماندهی کنیم که امکان عملکرد عادی اقتصاد سرمایه داری و مبادله سرمایه داری را فراهم کنیم، زیرا این امر برای مردم ضروری است. بدون هستی آن غیرممکن است. بقیه موارد برای این کمپ کاملاً حیاتی نیست. آنها می توانند خود را به همه این موارد تسلیم کنند. شما کمونیست ها، شما

کارگران، شما، بخش سیاسی روشنفکر پرولتاریا، که اداره دولت را به عهده گرفتید، باید آن را تنظیم کنید تا دولتی که شما به دست خود گرفته اید، به روشی عمل کند شما آن را می خواهید خوب، ما یک سال را گذرانده ایم، دولت در دست ما است. اما آیا سیاست اقتصادی جدید را به همان شکلی که ما در این سال گذشته می خواستیم اجرا کرده است؟ نه، اما ما نمی خواهیم قبول کنیم که این [دولت] آنطور که می خواستیم عمل نکرده است. چگونه کار می کرد؟ ماشین از اطاعت از دستی که آن را هدایت می کرد خودداری کرد. این مانند اتومبیلی بود که نه در جهتی که راننده می خواست بلکه در جهتی که شخص دیگری می خواست، حرکت می کرد. انگار که توسط دست مرموز و بی قانونی راننده می شود، خدا می داند چه کسی، چه بسا یک فرد سودجو، یا یک سرمایه دار خصوصی یا هر دو. به هر حال، ماشین کاملاً در جهتی که انسان پشت فرمان تصور می کند پیش نمی رود و غالباً در جهتی کاملاً متفاوتی پیش می رود.^{۱۸۱}

همانطوریکه ملاحظه میشود، بر طبق اظهارات لنین، دولت نه توسط کمونیستها، نه توسط پرولتاریا بلکه توسط نیرویی دیگر و نه در جهت خواست بلشویکها و پرولتاریا بلکه در جهت عکس آن حرکت می‌کرد. آن نیروی عظیم، سرمایه جهانی بود که روند حرکت «سرمایه‌داری دولتی پرولتری» و اقتصاد روسیه را به شکل غیر قابل انکاری تعیین می‌کرد. با این حال راه‌حل‌های ارائه شده توسط بلشویکها با توجه به ماهیت معضل هم خوانی ندارد. بلشویکها پادزهر پرولتری چنین معضلی یعنی احیای سیاسی شوراها و سایر ارگانهای طبقاتی را در دستور روز قرار ندادند.

حالا دیگر تروتسکی نه مدافع دمکراسی کارگری، نه مدافع شوراها، کارگری که زمانی خود در راس آن قرار داشت بلکه از عملکردهایی دفاع می‌کرد که در راستای تضعیف قدرت پرولتری بود. یکی از این مسائل دفاع تروتسکی از برتریهای مدیریت تک نفره بود. خود تروتسکی اقرار می‌کند که مدیریت تک نفره بزرگترین ضربه به استقلال طبقه است، با این وجود، خود یکی از مدافعان چنین سیاستی می‌شود و در این رابطه چنین می‌گوید:

"به ما گفته می‌شود که انتقال کارخانه‌ها به مدیران تک نفره به جای هیئت مدیره جنایت علیه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی است... اولین کسی که باید در مواجهه با انقلاب سوسیالیستی به گناه خود اعتراف کند، کنگره حزب ما است که به نفع اصل مدیریت یک نفره در اداره صنعت و بیش از همه در پایین‌ترین درجه در کارخانه‌ها و تاسیسات امتیاز داد. اگرچه این تصمیم بزرگترین ضربه احتمالی به استقلال طبقه کارگر تلقی شود."^{۱۹}

نکته حائز اهمیت در این است که تروتسکی مدیریت تک نفره را نه محصول شرایط بخصوصی و پاسخ کوتاه مدت به معضلات ناشی از جنگ داخلی بلکه آنرا یک سیاست درست در حوزه مدیریت اقتصادی میداند. تروتسکی معتقد بود اگر جنگ داخلی ارگانهای اقتصادی را از بین نبرده بود، خیلی زودتر از این و بسیار راحت تر مدیریت تک نفره را در حوزه مدیریت اقتصادی اعمال می‌کردند و چنین می‌گوید:

^{۱۹} تروریسم و کمونیسم - تروتسکی - ترجمه از لینک زیر

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1920/terrcomm/ch.08.htm>

"من معتقدم که اگر جنگ داخلی قدرتمندترین، مستقل ترین و دارای بیشترین ابتکار ارگان های اقتصادی ما را غارت نکرده بود، بدون شک ما باید خیلی زودتر و چه بسا با درد کمتر وارد مسیر مدیریت تک نفره در حوزه مدیریت اقتصادی می شدیم." ۲۰۱۱

تروتسکی به غیر از مدیریت تک نفره، از جنبه های مرفی سیستم تیلور سخن می راند، از رقابت سوسیالیستی جانبداری کرد، به عبارت دیگر او باور داشت میتوان سیستم تیلور را به شیوه عاقلانه در دولت شوراها بکار برد. این در حالیست که زمانی سیستم تیلور را عامل بردگی کارگران می دانستند.

تروتسکی و انقلاب جهانی

"خدمت تاریخی بلشویکها ابدی است. در راس پرولتاریای بین‌المللی با کسب قدرت سیاسی و برخورد عملی به مسائل تحقق سوسیالیسم گام برداشتن و نیز نبرد بین کار و سرمایه را در تمامی جهان با قدرت پیش بردن. در روسیه مسئله فقط میتوانست مطرح شود، مسئله نمی‌توانست در روسیه حل شود و در این مفهوم، آینده، در همه جا به بلشویسم تعلق دارد." رزا لوکزامبورگ^{۲۱}

انقلاب کمونیستی یک انقلاب جهانی است. به عبارت دیگر انقلاب کمونیستی همچون زمین لرزه سیاسی است که مرکز آن می‌تواند کشور و یا کشورهائی باشد اما شرط پیروزی آن گسترش امواج این زمین لرزه سیاسی به سایر نقاط و کشورها است. در غیر اینصورت همچون انقلاب اکتبر علیرغم جانفشانی‌های پرولتاریای روسیه، انقلاب ایزوله شده و سرانجام رو به انحطاط خواهد

^{۲۱} رزا لوکزامبورگ - انقلاب روسیه

گذاشت. روابط تولید سوسیالیستی تنها در مقیاس جهانی امکان پذیر است و نمی توان جزایر سوسیالیستی در درون نظام سرمایه داری تشکیل داد.

لنین وقتی میخواست سوئیس را ترک کند در نامه خداحافظی خود به کارگران سوئیس، تصور یک طبقه انقلابی در روسیه را مجزا از سایر کارگران اروپا را مطلقاً بیگانه ارزیابی کرده و تاکید می کرد که این شرایط احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود و به عبارت بهتر کارگران اروپا انقلاب خواهند کرد. لنین چنین می نویسد:

"افتخار بزرگ آغاز یکسری انقلابات، بواسطه ضرورت عینی که توسط جنگ امپریالیستی بوجود آمد، نصیب پرولتاریای روس گردیده است. ولی تصور نگرستن به پرولتاریای روسیه بعنوان یک طبقه انقلابی ارتقاء یافته در ماورای کارگران دیگر کشورها برای ما مطلقاً بیگانه است... نه کیفیات خاص، بلکه صرفاً شرایط تاریخی خاص، شرایطی که احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود، است که پرولتاریای روس را پیشآهنگ پرولتاریای انقلابی نموده است."^{۲۲}

^{۲۲} نامه خداحافظی لنین

لنین در بازگشت از تبعید در آوریل ۱۹۱۷ به محض اینکه وارد پتروگراد شد، سخنرانی مشهور خود را با شعار زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی به پایان رساند و چنین گفت:

"رفقا، سربازان، ملوانان و کارگران عزیز! از دیدن نشان پیروزی انقلاب روسیه بر چهره‌هایتان بسیار خرسندم. من به شما طلایه داران ارتش جهانی پرولتاریا درود می‌فرستم... زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی!"

در آن مقطع انقلاب جهانی نظریه غالب در جنبش کارگری و کمونیستی بود و چشم انداز دقیقا مشابهی نیز از جانب سایر انقلابیون آن زمان همچون تروتسکی، پانه کوک، گورتر، لیکنخت و رزا لوکزامبورگ مطرح شده بود. هیچ یک از این انقلابیون این تصور را که تنها در روسیه انقلاب در جریان است، نداشتند بلکه برعکس، همگی آنها به ماهیت جهانی انقلاب کمونیستی و پیشروی انقلاب جهانی و بخصوص پیروزی انقلاب آلمان امیدوار بودند. قدرت شورایی در مجارستان و جنوب آلمان شکل گرفته بود. با شروع علائم شکست موج انقلاب

جهانی تروتسکی در ابهامات خود بیشتر غرق می شود. در بخشهای بعدی
اغتشاشات فکری تروتسکی را در این زمینه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تروتسکی و دوران گذار

از نظر مارکسیسم، مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم یکسان است. به عبارت دیگر آنها توصیف جامعه ای هستند که در آن مالکیت اجتماعی (نه دولتی) حاکم است. عدم دقت روی این نکته باعث گردیده تا سوسیالیسم و کمونیسم، دو دوره جداگانه توصیف گردند. مارکس زمانی که از شیوه تولیدی بعد از سرمایه‌داری صحبت می‌کند از واژه سوسیالیسم نام می‌برد و زمانی که از جامعه بعد از سرمایه‌داری سخن می‌گوید به جامعه کمونیستی اشاره دارد. یعنی در اصل واژه سوسیالیسم به شیوه تولید و واژه کمونیسم به جامعه اطلاق می‌شود، اینها دو جامعه یا دو شیوه تولید جدا از هم نیستند.

ریشه بحث دوران گذار به انترناسیونال دوم و نقد برنامه گوتا برمیگردد. به عبارت بهتر، زمینه‌های ابهام در رابطه با مفهوم سوسیالیسم به انترناسیونال دوم برمیگردد، بخصوص پس از مرگ انگلس که رفرمیسم بشدت رشد کرد و زمینه نفوذ اندیشه‌های بورژوازی را در داخل جنبش کارگری فراهم کرد. در انترناسیونال دوم گرایش گسترده‌ای وجود داشت که مالکیت خصوصی را معادل مالکیت سرمایه‌داران منفرد ارزیابی می‌کرد و مالکیت سرمایه‌داران منفرد را تنها شکل

مالکیت خصوصی می‌دانست. یکی دیگر از ابهامات بین‌الملل دوم توصیف دو جامعه جداگانه و متفاوت از سوسیالیسم و کمونیسم بود، که در عبارت بالا به آن اشاره شد، این ابهام بعداً توسط استالینسم به یک اصل تبدیل شد. هنوز در این مرحله سرمایه‌داری وارد عصر امپریالیسم نشده بود و تراستها و کارتل‌های عظیم با مالکیت جمعی (مالکیت تعداد زیادی از سرمایه‌داران) مفهومی نداشت. در چنین زمینه‌ای بود که مالکیت دولتی را معادل مالکیت اجتماعی می‌دانستند و مالکیت دولتی را معادل با از بین رفتن سرمایه‌داری ارزیابی می‌کردند که به تبع آن مالکیت دولتی، پایان شیوه تولید سرمایه‌داری را القاء می‌کرد. در چنین نگرشی بجای آنکه شیوه تولید ماهیت مالکیت را تعیین کند، بر عکس این مناسبات مالکیت است که شیوه تولیدی را تعیین می‌کند.

چنین نگرشی گسست کامل تروتسکی از مارکسیسم و از نقد اقتصاد سیاسی مارکسیستی را نشان می‌دهد. در نتیجه به آنجا ختم می‌شود که تروتسکی در اغتشاش فکری خود از همزیستی شیوه تولید سوسیالیستی با شیوه توزیع بورژوایی سخن می‌گوید، چیزیکه از نظر مارکسیستی بی‌مفهوم است و در تناقض کامل با مفهوم مارکسیستی است. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"دولت مستقیماً و از همان آغاز خصلتی دوگانه به خود می‌گیرد: تا آن جا که از مالکیت اجتماعی ابزار تولید دفاع می‌کند خصلت‌اش سوسیالیستی است، و تا آن جا که توزیع نعمت‌های زندگی معیارهای ارزش سرمایه‌داری ملاک عمل قرار می‌گیرد، با تمام عواقبی که از این امر ناشی می‌شود، خصلت دولت بورژوازی است."^{۲۳}

برخلاف تروتسکی، مارکس معتقد است که توزیع را تولید و شیوه توزیع را شیوه تولید تعیین می‌کند، نمیتوان شیوه توزیع را از شیوه تولید جدا کرد. به عبارت بهتر اگر شیوه تولید سوسیالیستی است، پس شیوه توزیع هم نیز سوسیالیستی است، مارکس چنین می‌نویسد:

"مناسبات و شیوه‌های توزیع با این حساب، فقط رویه دیگر عوامل تولیداند. فردی که در تولید به شکل مزدبگیر مشارکت می‌ورزد، در فرآورده‌های تولیدی، یعنی در نتیجه تولید، سهمی به شکل مزد دارد. ساخت (Gliederung) توزیع کاملاً تحت تاثیر ساخت تولید تعیین می‌شود.

^{۲۳} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۵۸

توزیع، نه تنها از لحاظ موضوع اش - که در واقع توزیع فرآورده های تولیدی است - بلکه از لحاظ شکل خود نیز، فرآورده ی تولید است زیرا نوع خاص مشارکت در توزیع است.^{۲۴}

از افق مارکسیستی، جامعه سرمایه داری به دلیل تناقضات درونی خود، نمی تواند یک نظام تولیدی همیشگی و ازلی باشد، لذا تنها راه حل آن انقلاب کمونیستی توسط پرولتاریا است که منجر به دیکتاتوری پرولتاریا می گردد. در فدای پیروزی طبقه کارگر هنوز بردگی مزدی برقرار است، شیوه تولید هنوز سرمایه داری است، جامعه طبقاتی است و نوع بخصوصی از "دولت" در جامعه وجود دارد. اما همزمان اجتماعی شدن ابزار تولید و نهادهای جامعه، گام به گام شروع می شود. در حالیکه اجتماعی شدن گام به گام پیش می رود، همزمان بخش غیر اجتماعی گام به گام کاهش یافته و به تبع آن دولت روز به روز کوچکتر می شود. زمانیکه کل جامعه اجتماعی شد، آنموقع دیگر دولت زوال یافته است و وارد جامعه سوسیالیستی می شویم.

^{۲۴} گروندریسه جلد یک - صفحه ۲۰

بعد از سیستم سرمایه‌داری ما فقط شاهد یک نوع شیوه تولید خواهیم بود، شیوه تولید سوسیالیستی. در سوسیالیسم شیوه تولید، سوسیالیستی است، همانطوری که در جامعه کمونیستی نیز شیوه تولید سوسیالیستی است. شیوه تولید سوسیالیستی بدین مفهوم است که در آنجا طبقه‌ای وجود ندارد و به تبع آن مبارزه طبقاتی هم وجود ندارد، در نتیجه دولتی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در مراحل اولیه کمونیسم (سوسیالیسم)، جامعه هنوز اثرات به جا مانده از سرمایه‌داری را در خود دارد و تمایز بین کاریدی و کار فکری کاملاً از بین نرفته است. در مرحله اولیه کمونیسم (سوسیالیسم) مناسبات جامعه «عادلانه» است، اگر کار نکنید، چیزی دریافت نخواهید کرد. چیزی که مارکس از آن بعنوان «حقوق بورژوازی» در جامعه کمونیستی (سوسیالیستی) نام می‌برد. از این رو شعار مرحله اول جامعه کمونیستی (سوسیالیستی)، «به هر کس به اندازه کارش» از نعمات مادی جامعه است. عدالت "سوسیالیستی" با مفهوم کمونیسم در جامعه کمونیستی در تناقض است، لذا در جامعه کمونیستی، حقوق برابر باید به حقوق نابرابر تبدیل شود، تا مفهوم کمونیستی پیدا کرده و شعار «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» معنا پیدا کند.

برخی از هواداران تروتسکی منجمله مندل ادعا کرده‌اند که تروتسکی نیز در مورد دوران گذار (دیکتاتوری پرولتاریا)، درک صحیح مارکسیستی از سوسیالیسم و کمونیسم داشته است. به عبارت دیگر همان توصیفی که ما از دوران گذار، سوسیالیسم و کمونیسم ارائه دادیم. ما با مراجعه به آثار تروتسکی نشان خواهیم داد که ادعای تروتسکیستها صحت ندارد و تروتسکی در این زمینه نیز نظرات مغشوشی داشته است.

تروتسکی نظامی شدن کار را بدون در نظر گرفتن شرایط خاصی که به جامعه تحمیل شده بود، یک شیوه همیشگی و اجتناب ناپذیر سازماندهی و منضبط ساختن نیروی کار در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ارزیابی می‌کرد. در صورتی که نظامی شدن نیروی کار منتج از شرایط ویژه‌ای بود که به جامعه تحمیل گردیده بود. از یک سو با محاصره امپریالیست‌ها و تحمیل جنگ داخلی توسط ارتش سفید جامعه با مشکلات عدیده‌ای مواجه گردیده و از سوی دیگر با فروکش کردن موج انقلاب جهانی، بلشویک‌ها مجبور شدند به کمونیسم جنگی متوسل شوند. همه این موارد شرایطی بود که به جامعه تحمیل شده بود. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"نظامی نمودن کار به معنای واقعی که من طرح کردم، اختراع سیاستمداران و یا اختراع وزارت جنگ نیست بلکه معرف شیوه اجتناب ناپذیر سازماندهی و منضبط ساختن نیروی کار در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است."^{۲۵۱}

تروتسکی حتی از این فراتر می‌رود، اختناق و کنترل اعضای جامعه را از ضروریات دیکتاتوری سوسیالیستی ارزیابی می‌کند. ما فرض را بر این می‌گذاریم که منظور تروتسکی از «دیکتاتوری سوسیالیستی»، دیکتاتوری پرولتاریا است، و گرنه دیکتاتوری در سوسیالیسم بی مفهوم است. تروتسکی به آن درجه از اجبار در دوران گذار صحبت می‌کند که تاکنون فقط ارتش اعمال کرده است. در نگرش تروتسکی انسانی که قرار است سوسیالیسم را بسازد تا سطح یک سرباز وظیفه در کار اجباری تنزل پیدا می‌کند. آن انسان آگاهی که به آن درجه آگاهی رسیده و زمینه انسان سوسیالیستی را مهیا کرده تا جامعه سوسیالیستی را بسازد برای تروتسکی بیگانه است. تروتسکی می‌نویسد:

^{۲۵۰} تروتسکی - تروریسم و کمونیسم

"اعمال اختناق به منظور نیل به هدفهای اقتصادی، ابزار لازم دیکتاتوری سوسیالیستی است... هیچ سازمانی جز ارتش تا کنون انسانها را تا بدین درجه از اجبار شدید که دولت کارگری در مشکل ترین دوره گذار اعمال می نماید، کنترل ننموده است. درست به همین دلیل است که ما از نظامی نمودن کار سخن می گوئیم."^{۲۶}

تروتسکی به اغتشاشات فکری خود ادامه می دهد و در اوج پریشان گویی ادعا می کند که در دوران کمونیسم نه تنها قانون بورژوایی بلکه حتی دولت بورژوایی اما بدون بورژوازی باقی خواهد ماند. تروتسکی چنین می نویسد:

"در دوران کمونیسم نه تنها قانون بورژوایی تا مدتی پا بر جا خواهد بود بلکه حتی دولت بورژوایی نیز، بدون خود بورژوازی، باقی می ماند!"^{۲۷}

^{۲۶} تروتسکی - تروریسم و کمونیسم

^{۲۷} تروتسکی ظاهراً در کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» صفحه ۵۸ به لنین ارجاع میدهد و از او نقل و قول می کند، اما غیر مسئولانه منبع نقل و قول خود را قید نمی کند. تلاش ما برای پیدا کردن منبع اصلی استناد تروتسکی به لنین به جایی نرسید. از آنجائیکه تروتسکی این ایده را مطرح کرده و از آن دفاع می کند، لذا منطقی است که موضع تروتسکی ارزیابی شود.

آیا وارثان تروتسکی قادر هستند، توضیح دهند، کدام قوانین بورژوایی در دوران کمونیسم باقی خواهند ماند؟ آیا مریدان تروتسکی میتوانند توضیح دهند، چگونه دولت بورژوایی بدون بورژوازی آن هم در جامعه کمونیستی امکان پذیر است؟ آیا جامعه کمونیستی (حتی جامعه سوسیالیستی) یک جامعه بدون طبقه نیست؟ و چگونه در جامعه ای که طبقه نداشته باشد، دولت وجود خواهد داشت؟ پس اظهارات تروتسکیستها مبنی بر اینکه تروتسکی درک مارکسیستی از ماهیت و مفهوم دوران گذار، سوسیالیسم و کمونیسم داشته است، عوامفریبی بیش نیست.

تروتسکی و تز سوسیالیسم در یک کشور

نظام سرمایه‌داری برای مارکس، انگلس و جنبش کمونیستی، یک سیستم جهانی بوده و به تبع آن پرولتاریا نیز یک طبقه جهانی است. در نتیجه پاسخ پرولتاریا و یا به عبارت بهتر راه حل پرولتاریا نیز بطور منطقی جهانی بوده و امروز هم چنین است. این مسئله در جریان موج انقلاب جهانی بصورت حیاتی تری مطرح شد زیرا بلشویکها و در راس آن لنین بخوبی می‌دانستند بدون پیروزی انقلاب در دیگر کشورهای سرمایه‌داری، بخصوص در کشور آلمان که انقلاب در آن شروع شده بود، انقلاب در روسیه منزوی خواهد ماند. لذا آنها حداقل منتظر انقلاب کارگری در چند کشور صنعتی اروپایی بودند و لنین تاکید می‌کرد انقلاب اروپا برای بشریت حائز اهمیت است.

در حقیقت و بدون شک جنبش کمونیستی و از جمله بلشویکها معتقد بودند که سوسیالیسم نه یک مسئله ملی بلکه یک مسئله جهانی است. تأسیس بین‌الملل سوم (کمینترن)، به مثابه حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی، نمود بارز عینی یک چنین چشم اندازی بود. پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی یک تفکر جا افتاده در جنبش کمونیستی قبل از شکست موج انقلاب جهانی بود. آغاز روند شکست

موج انقلاب جهانی و به تبع آن فروکش کردن مبارزه طبقاتی منجر به رشد ضد انقلاب شد و در چنین زمینه‌ای بود که تر ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» مطرح گردید.

تروتسکیست‌ها ادعا می‌کنند که تروتسکی منتقد سرسخت تر ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» بوده و در سرتاسر زندگی خود با آن مبارزه کرده است. اما چنین چیزی صحت ندارد و تروتسکی در این زمینه نیز نه تنها ابهاماتی داشته بلکه گاه‌گاهی افق مارکسیستی را از دست داده است و در نقش مدافع «سوسیالیسم در یک کشور» ظاهر می‌شود. در جریان کنگره چهاردهم در دسامبر ۱۹۲۵ استالین به همراه بوخارین مطرح کردند تحت اقتصاد نپ با وجود غرغر دهقانان، روسیه به سوی سوسیالیسم می‌رود. زینویف و کامنف بعنوان مخالفان «سوسیالیسم در یک کشور» موضع گرفتند. تروتسکی در این مقطع خطراستالین را کمتر ارزیابی می‌کرد، از این رو ساکت ماند و با استالین مماشات کرد. تروتسکی نه تنها با «سوسیالیسم در یک کشور» مخالفت نکرد بلکه به استقرار صنعت پویا در این زمینه باور داشت. تروتسکی طی نامه‌ای به پلنوم کمیته مرکزی حزب بلشویک

روسیه، در حالی که مفهوم جهانی سوسیالیسم را رد می‌کند صریحا احتمال ساختن سوسیالیسم در یک کشور را می‌پذیرد و چنین می‌نویسد:

"من اظهاریه‌ها و اشاراتی که به نظریه «بدبینانه» من نسبت به پیشرفت امر ساختمان سوسیالیسم در شرایط تعویق انقلاب در غرب می‌گردد را رد می‌کنم.^{۲۸}"

در رابطه با کشور سوسیالیستی موضع تروتسکی و استالین در سالهای بعد فرق اساسی ندارد، هر چند در این مقطع تروتسکی در اپوزیسیون و در تبعید به سر می‌برد. تروتسکی حتی از اتحاد شوروی به منزله یک کشور سوسیالیستی نام می‌برد و در این زمینه چنین می‌گوید:

"بنابراین هم قدرت داخلی بوروکراسی و هم قدرت بین‌المللی آن با قدرت اتحاد شوروی به منزله یک کشور سوسیالیستی و پایگاه رزمنده انقلاب پرولتاریائی، نسبت معکوس دارد.^{۲۹}"

^{۲۸} نامه به پلنوم کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۵

^{۲۹} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱

ابهامات تروتسکی در رابطه با تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» و حتی پذیرش آن در مقاطعی ناشی از اغتشاشات فکری تروتسکی از مفهوم سوسیالیسم است. تروتسکی مانند استالینستها کمونیسم و سوسیالیسم را دو جامعه جدا از هم تلقی می‌کند و معتقد است، که تازه در دوران سوسیالیسم زوال تدریجی دولت و پول آغاز خواهد شد. ترجمان اظهارات تروتسکی چنین است که جامعه سوسیالیستی یک جامعه طبقاتی است و به تبع آن دولت نیز وجود خواهد داشت. چون جامعه طبقاتی است، پس کار مزدی نیز وجود خواهد داشت و ارزش اضافه نیز تولید خواهد شد. تروتسکی در رابطه با آغاز زوال تدریجی دولت و پول در دوران سوسیالیسم چنین می‌نویسد:

"در جامعه کمونیستی دولت و پول از میان خواهند رفت. نتیجا زوال تدریجی دولت و پول باید در دوران سوسیالیسم آغاز شود."^{۳۰}

در صورتی که انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر، گذرگاه زوال تدریجی دولت و پول است. تروتسکی رشد بوروکراسی را نه ناشی

^{۳۰} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۷۰

از ایزوله شدن انقلاب اکتبر و به تبع آن ناممکن بودن، ساختن سوسیالیسم در یک کشور بلکه ناشی از پائین بودن میزان رشد نیروهای مولده یا به زبان تروتسکی «فقیر بودن شوروی»، ارزیابی می‌کند. اظهار نظر تروتسکی به مفهوم این است که اگر انقلاب در جزیره پیشرفته‌ای چون بریتانیا که سطح رشد نیروهای مولده بالا است و فقیر نیز نیست شکل می‌گرفت، بوروکراسی طناب سخت و سنگین را به دور گلوی خویش احساس نمی‌کرد. تروتسکی چنین می‌نویسد:

«اتحاد شوروی دقیقاً به خاطر فقیر بودنش مجبور به تحمل طناب سخت سنگین بوروکراسی به دور گلوی خویش است.»^{۳۱}

انترناسیونالیستها اعلام کرده‌اند پیشروی انقلاب اکتبر بعنوان بخشی از انقلاب جهانی مستلزم پیروزی انقلاب آلمان بود، زیرا که ماهیت انقلاب سوسیالیستی (کمونیستی) جهانی است. گسترش و وابستگی انقلاب اکتبر به پیروز انقلاب آلمان نه بخاطر میزان کم رشد نیروهای مولده روسیه سال ۱۹۱۷، بلکه بخاطر ماهیت جهانی انقلاب کمونیستی بود. مارکسیستها معتقد هستند سرمایه‌داری

^{۳۱} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۲۱

یک نظام جهانی است و در عصر انحطاط سرمایه‌داری روابط کالائی به دور افتاده ترین نقاط این کره‌ خاکی نفوذ پیدا کرده است. مارکسیستها ماهیت انقلاب کمونیستی خود را نه از مناسبات ویژه یک کشور بخصوص بلکه از وضعیت و شرایط جهانی سرمایه‌داری، از رشد نیروهای مولده در سطح جهانی نتیجه‌گیری می‌کنند.

تروتسکی و جانشین گرایی

در اوایل قرن بیستم ابهاماتی در درون سوسیال دمکراسی، در رابطه با قدرت گیری حزب طبقه کارگر به جای طبقه کارگر وجود داشت که ریشه آن در آن مقطع به پارلمانتاریسم برمی گشت. حتی این ابهامات تاثیرات خود را در قدرت گیری طبقه کارگر و گرایشات رادیکال سوسیال دمکراسی که از موضع پرولتری دفاع می کردند و می خواستند پرولتاریا از طریق انقلاب اجتماعی قدرت سیاسی را کسب کند، گذاشته بود. بدنبال پیروزی انقلاب اکتبر قدرتهای امپریالیستی از طریق ارتش سفید برای خفه کردن انقلاب اکتبر به آن حمله کردند، در کنار آن فروکش کردن موج انقلاب جهانی موجب شد از قدرت ارگانهای پرولتری (شوراهای کارگری) بشدت کاسته شود. کمونیستهای چپ و دیگر منتقدین امیدوار بودند، این مسئله موقتی بوده و بعد از پایان جنگ داخلی مجددا شوراهای کارگری ارگانهای قدرت پرولتری احیا خواهند شد.

اگر چه اکثر رهبران بلشویکها در مورد «جانشین گرایی» ابهام داشتند اما

متاسفانه تروتسکی مواضع درست خود در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مبنی بر اینکه

شوراهای کارگری ارگانهای قدرت پرولتری هستند را رها کرد و ایده دیکتاتوری حزبی را به جای آن مطرح کرد. تروتسکی چنین می نویسد:

"ما بارها متهم شده ایم که دیکتاتوری حزبی را جایگزین دیکتاتوری شوراها کرده ایم. با این وجود میتوان با انصاف کامل گفت که دیکتاتوری شوراها تنها به وسیله دیکتاتوری حزب امکان پذیر است. حزب به یمن روشنی دیدگاه نظری و سازماندهی قدرتمند انقلابی خود این امکان را فراهم آورده که شوراها از پارلمان‌های بی شکل کارگران به ابزار برتری کارگران بدل شوند. در این «جانشینی» قدرت حزب با قدرت طبقه کارگر هیچ چیز تصادفی نیست و در واقعیت، هیچ جانشینی وجود ندارد. کمونیست‌ها بیانگر منافع بنیادین طبقه کارگر هستند. کاملاً طبیعی است که در دوره‌ای که تاریخ این علایق را با همه وسعت آنها در دستور روز قرار می‌دهد، کمونیست‌ها به نمایندگان شناخته شده طبقه کارگر به عنوان یک کل تبدیل شده‌اند."^{۳۲}

^{۳۲} تروویسم و کمونیسم - تروتسکی، ترجمه از متن انگلیسی (لینک زیر)

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1920/terrcomm/ch07.htm>

دیکتاتوری حزبی مورد نظر تروتسکی فرسنگها فاصله با تبیین او از شوراهای بعنوان ابزار و ارگان قدرت پرولتری که او در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مطرح کرده بود دارد، تروتسکی مطرح کرده بود شوراهای چیزی فراتر از اشکال پارلماناریستی هستند. تئوری دیکتاتوری حزبی، بیشتر از اینکه یک تئوری برای اقتدار نیروی کار باشد، امتیازی ناخودآگاه به پارلماناریسم بورژوازی بوده است. در اینجا شوراهای به نازل ترین شکل پارلماناریسم به زائده دیکتاتوری حزبی سقوط کرده بودند. تروتسکی خواهان حقوق ویژه تاریخی برای حزب طبقه کارگر بود تا دیکتاتوری خود را ولو ناقص دمکراسی کارگری باشد، اعمال کند. تروتسکی چنین می نویسد:

"گویی حزب حق ندارد دیکتاتوری خود را بر کرسی نشاند ولو آنکه دیکتاتوری موقتا با حالتهای گذرای دمکراسی کارگری تصادم یابد."^{۳۳}

حق و حقوق مفاهیمی بورژوایی هستند و تروتسکی که خود زمانی در برابر حق و حقوق بر دمکراسی کارگری و بر قدرت پرولتری تاکید می کرد، حالا خود

^{۳۳} کتاب پیامبر مسلح - صفحه ۵۴۴

در مقابل آن ایستاده بود. چنین نگرشی بود که باعث شد تا تروتسکی نقش فعالی در سرکوب گرایشات پرولتری و منتقد ایفا کند که در بخش های بعدی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

تروتسکی و انحطاط سرمایه‌داری

سرمایه‌داری فقط یک شکل خاص تاریخی برای تولید اجتماعی است. قبل از سرمایه‌داری، اشکال دیگری از شیوه‌های تولیدی با سطوح مختلفی از رشد نیروهای تولیدی وجود داشته‌اند. مبدا این پروسه به زمانی بر می‌گردد که بشر در اجبار زندگی طبیعی خود برای زنده ماندن تلاش دارد نیروهای تولیدی خود را دائماً رشد و توسعه دهد. هیچ نظام اجتماعی در دوران شکوفائی خود از هم پاشیده نمی‌شود، مگر اینکه در دروان زوال و انحطاط جای خود را به نظام اجتماعی عالی-تری می‌سپارد. این مسئله نیز در مورد نظام سرمایه‌داری صادق است. تاریخ شیوه تولید سرمایه‌داری را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد.

دوره اول زمانی است که بورژوازی نقش انقلابی ایفا می‌کرد و مناسبات تولیدی امکان رشد نیروهای تولیدی را فراهم می‌آورد. دوره دوم زمانی است که سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شده است، این مرحله امپریالیسم عصر گنبدگی سرمایه‌داری است. در دوران امپریالیسم طبقه بورژوا یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی است و از این رو روابط سرمایه‌داری مانعی در راه پیشرفت نیروهای تولیدی ایجاد می‌کند.

مشخصه اصلی سرمایه‌داری منحنی یعنی دوران امپریالیستی، سیکل (چرخه) بحران، جنگ و بازسازی است. جنگ جهانی اول بیانگر آن بود که سرمایه‌داری وارد عصر انحطاط خود شده است و به آخرین راه حل خود برای بحرانی که درگیرش بود، به جنگ جهانی متوسل شد. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، روابط تولیدی سرمایه‌داری غل و زنجیری بر دست و پای رشد و توسعه نیروهای تولیدی است. تنها در این مقطع است که شرایط مادی برای وقوع یک انقلاب اجتماعی در عصر کنونی " انقلاب کمونیستی " مهیا می‌شود.

نکته حائز اهمیت این است که انحطاط تاریخی سرمایه‌داری نه به مفهوم پایان رشد نیروی تولیدی، بلکه بدین معنا است که رشد نیروهای تولیدی در عصر انحطاط سرمایه‌داری بسیار مخرب‌تر انجام می‌گیرد. عصر انحطاط سرمایه‌داری به معنای توقف رشد نیروهای تولیدی نیست، زیرا که سرمایه‌داری بدون انباشت قادر به عملکرد خود نمی‌باشد.

انکشاف دیر هنگام سرمایه‌داری در روسیه در مقایسه با بریتانیا، آلمان، هلند و... باعث شد پرولتاریای روسیه این شانس را نداشته باشد تا برای اصلاحات، حقوق پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری مبارزه کند و از خطرات مخرب اصلاح طلبی

تجربه بدست آورد. از سوی دیگر پرولتاریای روسیه بسیار مبارز، متمرکز و جوان بود و با برآمد موج انقلاب جهانی در صف اول آن قرار گرفت. این مسئله باعث گردید تا بلشویکها نتوانند به این استنباط برسند که با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود در جنگ جهانی اول، عصر تاکتیک‌های اصلاح طلبی برای همیشه به پایان رسیده است.

بحث و جدل‌هایی که پس از سال ۱۹۲۰ در انترناسیونال کمونیستی شکل گرفت، ناشی از این مسئله بود که بلشویکها ملزومات شرایط جدید را بطور کامل درک نکرده بودند. اگر انقلاب جهانی پیروز می‌شد، بلشویکها می‌توانستند بر این بستر بر نکات ضعف خود غلبه کنند. بلشویسم زمانی بسوی سوسیال دموکراسی شروع به دگردیسی کرد که انقلاب جهانی در حال فروکش بود و پرولتاریای روسیه به شکل فلج کننده‌ای در سنگر روسیه در انزوا قرار گرفته بودند. هر چقدر موج انقلاب جهانی پس می‌نشست به همان اندازه اشتباهات و تناقضات بلشویکها بیشتر می‌شد که نقطه اوج آن پیروزی ضد انقلاب با تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» بود که بیانگر مرگ انترناسیونال کمونیستی نیز بود.

تروتسکی بعنوان یکی از رهبران بلشویکها نه تنها این ابهام بلشویکها که عصر تاکتیک های اصلاح طلبی برای همیشه به پایان رسیده است را داشت بلکه در مسائلی ابهامات او بیشتر از دیگران بود. تروتسکی قادر به درک تغییرات سرمایه داری نشد و به تبع آن نتوانست درک درستی از انحطاط سرمایه داری داشته باشد.

تروتسکی نتوانست دریابد که شکل سازمان یابی طبقه کارگر را نه طبقه کارگر بلکه رشد و تکامل سرمایه داری تعیین می کند. در عصر رونق و توسعه سرمایه داری اتحادیه های کارگری مدرسه ای بودند برای مبارزه و مبارزه مدرسه ای بود برای کمونیسم، اصلاحات فرصتی برای دستیابی طبقه کارگر به بهبود نسبی شرایط زندگی در جامعه سرمایه داری بود. جامعه سرمایه داری می توانست از طریق مبارزات روزمره، انسانی تر بشود. با شکل گیری جنگ جهانی اول که بیانگر ورود سرمایه داری به عصر انحطاط خود بود، منجر به ادغام اتحادیه های کارگری در دولت سرمایه شد. بسیج کارگران توسط اتحادیه های کارگری به جنگ امپریالیستی، جنگ جهانی اول بیانگر آن بود که اتحادیه های کارگری در دولت سرمایه ادغام شده بودند و دیگر اینکه اتحادیه ها نه تشکل های کارگری بلکه نهاد

سرمایه در محل کار بودند. حال بینیم تروتسکی این مسئله را چگونه بررسی می‌کند:

"اولین شعار این مبارزه عبارت است از: «استقلال کامل و بی قید و شرط سندیکاها از دولت سرمایه داری». و معنای این شعار چنین است: مبارزه برای تبدیل سندیکاها به ارگان‌های توده‌های استثمار شده و نه ارگان‌های اشرافیت کارگری. شعار دوم این است: «دموکراسی درون سندیکا».^{۳۴}

اگر چه اسم مقاله تروتسکی سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی است. اما ظاهراً تروتسکی در نگرش خود همچنان در عصر شکوفایی سرمایه‌داری در جا می‌زند و هنوز اتحادیه‌ها و سندیکاها را ارگان‌های توده‌ای طبقه کارگر توصیف می‌کند. تروتسکی اظهار می‌دارد نه تنها از اهمیت فعالیت در سندیکاها کاسته نشده بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدیل به یک فعالیت انقلابی شده است و چنین می‌نویسد:

^{۳۴} سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی - تروتسکی

"نه تنها از اهمیت فعالیت در حیطهٔ سندیکاها کاسته نشده، و همانند قبل از این اهمیت برخوردار است، بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدیل به یک فعالیت انقلابی شده است. هدف این فعالیت مانند گذشته، اساساً مبارزه برای نفوذ در طبقهٔ کارگر است."^{۳۵}

تروتسکی شخصا نقش مهمی در شوراهای کارگری در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ داشته و به تبع آن تجربیات گرانبهائی در رابطه با شوراهای کارگری داشته است. قبلاً دیدیم که تروتسکی دیکتاتوری حزبی را جایگزین دیکتاتوری پرولتاریا (دیکتاتوری از طریق شوراهای کارگری) کرد. تروتسکی با رها کردن ایدهٔ دیکتاتوری از طریق شوراهای کارگری به ابهامات فکری خود ادامه می‌دهد تا وظیفه سرنگونی برای سرمایه‌داری توسط سندیکاها قائل شود و آنها را ارگان‌های انقلاب کارگری قلمداد کند و چنین می‌نویسد:

"آیا این به این معناست که در دوران امپریالیسم وجود سندیکاهای مستقل به طور کلی ناممکن است؟ طرح سؤال به این شکل، اما، اساساً اشتباه است. آن چه ناممکن است، وجود سندیکاهای رفرمیست مستقل یا نیمه مستقل

^{۳۵} سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی - تروتسکی

است. اما وجود سندیکاهاى انقلابى مستقل که نه تنها پشتیبان پلیس امپریالیستی نیستند، بلکه وظیفه سرنگونی نظام سرمایه داری را در مقابل خود می گذارند، کاملاً امکان پذیر است. در دوران گنبدیدگی و زوال امپریالیسم، سندیکاها تنها زمانی می توانند مستقل باشند که آگاهانه و در عمل ارگان های انقلاب کارگری باشند.^{۳۶}

متأسفانه ابهامات و اغتشاشات فکری تروتسکی در رابطه با اتحادیه‌های کارگری باعث گردید تا وارثان او به فعالیت در اتحادیه‌های ضد کارگری البته با موضع انتقادی مشغول شوند و در خدمت اتحادیه‌های ضد کارگری قرار بگیرند. در نهایت عملکرد تروتسکیستها خود آنها را در دولت سرمایه ادغام کرد. البته ادغام شدن تروتسکیستها در جناح چپ سرمایه و خاک پاشیدن در چشمان طبقه کارگر فعالیت کارگری و پرولتری نیز قلمداد می‌شود. تروتسکی مواضع کمونیست‌های چپ را در رابطه با اتحادیه‌های کارگری که در عصر انحطاط سرمایه‌داری مبنی بر اینکه - اتحادیه‌های کارگری در دولت سرمایه ادغام

^{۳۶} سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی - تروتسکی

شده‌اند و دیگر نمی‌توانند برای طبقه کارگر مفید باشند و ابزاری در دست دولت هستند را - "موعظه‌های چپ گرایان عالم نمای افراطی" توصیف می‌کرد و چنین نوشت:

"اکنون کارگران در مبارزه در راه درخواستهای جزئی و انتقالی بیش از هر موقع دیگر احتیاج به سازمانهای توده‌ای، بویژه، اتحادیه‌های کارگری دارند. رشد نیرومند اتحادیه‌گرائی در فرانسه و ایالات متحده آمریکا، موعظه‌های چپ گرایان عالم نمای افراطی را که می‌گویند «دوران مفید بودن اتحادیه‌های کارگری سرآمده است»، نقش بر آب می‌کند.^{۳۷}"

تروتسکی پا را فراتر می‌گذارد و در برنامه انتقالی که قرار بود برنامه انقلاب جهانی باشد اعلام می‌کند جدا کردن خود از اتحادیه‌های کارگری در حکم خیانت به انقلاب است و کسانی و یا گرایشاتی که چنین کاری کنند نمی‌توانند به عضویت بین‌الملل چهارم در آیند. «اصلی» که تروتسکی به آن تاکید می‌کند بیانگر اغتشاش فکری تروتسکی و دوری تروتسکی از مارکسیسم است و انقلاب مورد

^{۳۷} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحات ۱۶ - ۱۷

نظر او کوچکترین سنخیتی با انقلاب کمونیستی ندارد. تروتسکی چنین ادعا می‌کند:

"لازم است که اصل زیر با قدرت تمام مراعات شود: جدا کردن خویش از اتحادیه های تودهای کارگری بصورتی تسلیم گرایانه، که در حکم خیانت به انقلاب است، با عضویت در بین الملل چهارم یکسره مغایرت دارد.^{۳۸}"

تروتسکی قادر به درک این مسئله نبود که تنها در جامعه سوسیالیستی، در یک جامعه بدون طبقه است که استثمار انسان از انسان منسوخ می‌شود و به تبع آن ظلم و ستم بر گروههای قومی کوچکتر مفهوم خود را از دست خواهد داد و رشد آزادانه هر گروه مردمی شرط رشد همه گروههای مردمی خواهد بود. دفاع از جنبش های آزادیبخش ملی در واقع دفاع از یک قدرت امپریالیستی در مقابل قدرت امپریالیستی دیگر با استفاده از عبارت ملی یا «سوسیالیستی» است. چرا که در عصر امپریالیسم «جنگ آزادیبخش ملی» بعنوان بخشی از سیاست امپریالیستی

^{۳۸} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۱۸

گانگسترهای بزرگ و کوچک در اختلافاتشان باهم است. تروتسکیست‌ها این تفاوت‌ها (بزرگ و کوچک بودن امپریالیسم، ضعیف و قوی بودن امپریالیسم و ..) را تفاوت بین بد و بدتر قلمداد کرده و از کارگران می‌خواهند که از بورژوازی مترقی در برابر بورژوازی ارتجاعی، پشتیبانی کنند. تروتسکی ابهامات خود را چنین توضیح می‌دهد:

"سیاست بلشویسم در قبال مسئله ملی، ضمن آن که پیروزی انقلاب اکتبر را تضمین نمود، سبب شد که بعداً اتحاد شوروی بتواند، به رغم نیروهای گریز از مرکز درونی و محیط متخاصم بیرونی، دوام بیاورد."^{۳۹}

این نظر تروتسکی که سیاست بلشویسم در قبال مسئله ملی پیروزی انقلاب اکتبر را تضمین نمود، ماهیت پرولتری انقلاب اکتبر را زیر سوال می‌برد. در مبارزه ملی بخاطر ماهیت ملی خود، فراطبقاتی است و حتی بورژوازی ملی در آن شرکت دارد. انقلاب اکتبر پیروز شد چون پرولتاریای روسیه بسیار مبارز و متمرکز بود و

^{۳۹} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۱۷۲

کمونیست‌های روسیه به موقع از سوسیال دمکراسی گسست کردند و درک بهتری از سازمان انقلابی و حزب طبقه کارگر ارائه دادند.

سوی از بعد نظری ابهامات، این اظهار نظر تروتسکی حاوی اشتباهات عینی نیز هست. سیاست غلط بلشویم در قبال مسئله ملی منجر به جدایی فنلاند و اکرائین شد که هر دو بعداً از سنگرهای مهم ارتش سفید علیه قدرت پرولتری شدند.

ابهامات تروتسکی ادامه می‌یابد و از تامین خواستهای فرهنگی ملتها سخن می‌گوید. تروتسکی فراموش می‌کند که ملت سازی محصول سرمایه‌داری است. کمونیستها زمانی که بورژوازی نقش مترقی در جامعه ایفا می‌کرد از خودمختاری یعنی تشکیل دولت ملی دفاع می‌کردند. اما زمانیکه بورژوازی به یک طبقه ارتجاعی تبدیل شد، نه دفاع از تشکیل دولت ملی بلکه تلاش در راستای انقلاب جهانی وظیفه کمونیستها است. نکته حائز اهمیت این است که خواست فرهنگی گروههای مردمی معادل و برابر با خواست فرهنگی ملتها نیست. این اشتباهات و ابهامات تروتسکی باعث شده است تا وارثان او (تروتسکیستها) کارگران را تحت عنوان «جنگ آزادیبخش ملی» یا «جنبش ملی» گوشت دم توپ در اختلافات

امپریالیستی گانگسترهای بزرگ و کوچک کنند و دستانشان به خون طبقه کارگر
آغشته شود. تروتسکی می‌نویسد:

"تامین خواست های فرهنگی ملت ها که توسط انقلاب بیدار شده‌اند
مستلزم خودمختاری در مقیاسی حتی الامکان وسیع است."^{۴۰}

^{۴۰} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۱۷۲

مبارزه لنین علیه بوروکراسی

لنین با وجود بیماری که در اواخر عمر دامنگیرش بود و متأسفانه به زندگی او خاتمه داد، متوجه گردید که رشد بوروکراسی چه عواقب خطیری برای قدرت شورایی در پی خواهد داشت. لنین زنگ خطر را در مورد روند کلی انقلاب به صدا درآورد و به تبع آن مبارزه علیه بوروکراسی را شروع کرد. او هرگز از کنار گذاشتن انترناسیونالیسم که پس از مرگش توسط ضد انقلاب و بسیار شتابان نیز انجام گرفت پشتیبانی نکرد. نکته حائز اهمیت این است که تروتسکی در جریان مبارزه لنین علیه خطرات انقلاب نه تنها در کنار لنین نایستاد بلکه ساکت مانده و عملاً با قدرت مماشات کرد. لنین در جریان یازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه در سال ۱۹۲۲ آشکارا اعلام کرد که ماشین دولتی آنطوری که بلشویکها می‌خواستند، حرکت نکرده بلکه در راستای سرمایه جهانی یعنی در جهت عکس آنچه بلشویکها خواستار آن بودند حرکت می‌کرد. لنین در سخنرانی خود چنین گفت:

"ما نمی خواهیم قبول کنیم که این [دولت] آنطور که می خواستیم عمل نکرده است. چگونه کار می کرد؟ ماشین از اطاعت از دستی که آن را هدایت می کرد خودداری کرد. این مانند اتومبیلی بود که نه در جهتی که راننده می خواست بلکه در جهتی که شخص دیگری می خواست، حرکت می کرد. انگار که توسط دست مرموز و بی قانونی راننده می شود، خدا می داند چه کسی، چه بسا یک فرد سودجو، یا یک سرمایه دار خصوصی یا هر دو. به هر حال، ماشین کاملاً در جهتی که انسان پشت فرمان تصور می کند پیش نمی رود و غالباً در جهتی کاملاً متفاوتی پیش می رود."^{۴۱}

اولین سوالی که مطرح می شود این است، تروتسکی مبارزات این مقطع لنین را چگونه توصیف می کند؟ دومین سوال این است که در آن مقطع که لنین مبارزه علیه قدرت گیری ضد انقلاب را شروع کرده بود، تروتسکی مشغول چه کاری بود و چه کار می کرد و چرا با لنین همراهی نکرد؟ تروتسکی نه در آن زمان بلکه حدوداً بعد از ۱۰ سال مبارزات لنین را چنین توضیح می دهد:

^{۴۱} سخنرانی لنین در یازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، ترجمه از متن انگلیسی از لینک زیر:

<http://marx۲mao.com/Lenin/EC۲۲.html>

"بدون اغراق می توان گفت که نیم سال آخر زندگی سیاسی لنین، بین دوران نقاهت و بیماری دوم، با یک مبارزه شدید علیه استالین اشغال شده بود. بگذارید یک بار دیگر تاریخ های اصلی را بیاد بیاوریم. در سپتامبر ۱۹۲۲، لنین بر علیه سیاست ملی استالین آتش گشود. در نیمه اول دسامبر، او در مورد مسئله انحصار تجارت خارجی به استالین حمله کرد. در تاریخ ۲۵ دسامبر، او قسمت اول وصیت نامه خود را نوشت. در ۳۰ دسامبر، او نامه خود را در مورد مسئله ملی نوشت. در ۴ ژانویه ۱۹۲۳، وی در مورد ضرورت برکناری استالین از سمت خود به عنوان دبیر کل، پانوشته ای به وصیت نامه خود اضافه کرد. در ۲۳ ژانویه، در برابر استالین یک آتشبار سنگین قرار داد، کمیسیون پروژه کنترل. وی در مقاله ای به تاریخ ۲ مارس، ضربه مضاعف را به استالین وارد کرد، هم به عنوان سازمان بازرسی و هم به عنوان دبیر کل. در ۵ مارس، او در مورد موضوع یادداشت خود در مورد مسئله ملی، برای من نوشت: «اگر شما موافقت می کنید که از این یادداشت-ها دفاع کنید، من می توانم در آرامش باشم». در همان روز او برای اولین بار آشکارا به دشمنان آشتی ناپذیر گرجی استالین پیوست و در یادداشتی

ویژه به آنها اطلاع داد که «با تمام وجود» از اهداف آنها حمایت می‌کند و برای آنها اسنادی علیه استالین، اردژونیکیزه و درژینسکی آماده می‌کند.^{۴۲}

همانطور که در بالا اشاره گردید تروتسکی رئوس برخی از حوادث را بر می‌شمارد در حالی که لنین به سوی اپوزیسیون در حال حرکت بود. در سال ۱۹۲۶ کروپسکایا^{۴۳} همسر لنین اظهار داشته بود که اگر لنین الان زنده بود، احتمالاً اکنون در زندان به سر میبرد. اگر چه همه علائم بیانگر آن است لنین مبارزه علیه ضد انقلاب را شروع کرده بود اما او به تنهایی نمی‌توانست مانع پیروزی ضد انقلاب باشد. بیان نشریه کمونیست چپ ایتالیا در دهه ۱۹۳۰ با توجه به محدودیتهای عینی که انقلاب روسیه با آن روبرو بود، سرنوشت لنین را به عنوان یکی از رهبران انقلاب اکتبر همانند دیگر مخالفان ارزیابی می‌کرد و چنین نوشت:

^{۴۲} در بارهٔ وصیتنامه سرکوب شده لنین - تروتسکی (ترجمه از لینک زیر)

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1932/12/lenin.htm>

^{۴۳} کروپسکایا پس از مرگ لنین ابتدا منتقد شکل‌گیری ضد انقلاب بود و مقطع کوتاهی در سال ۱۹۲۶ در صف اپوزیسیون قرار گرفت، اما بعداً به استالینسم «تمکین» کرد. این تمکین تنها با درک پروسه «تواب‌سازی» ضد انقلاب، بهتر قابل درک است.

"اگر لنین زنده مانده بود سانترالیست‌ها همان نگرشی را نسبت به لنین می گرفتند که نسبت به بلشویک‌هایی بیشماری گرفتند که فاداری خود را به برنامه انترناسیونالیستی اکتبر ۱۹۱۷ با زندان، تبعید و اخراج از وطن پرداخت کردند.^{۴۴}"

دو واقعه مهم، پیشروی استالینیست‌ها را تسهیل کرد و آنها را قادر ساخت تا به اهداف خود راحت تر دست یابند. یکی شکست انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳ و دیگری مرگ لنین در ژانویه ۱۹۲۴. شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳ بیانگر آن بود که موج انقلاب جهانی به شکست انجامیده و باید بر سر شروع یک دوره سیاه ضد انقلاب و نه یک عقب نشینی موقتی بحث کرد. لنین تا حدی متوجه خطری که انقلاب اکتبر را تهدید می کرد شده بود و اگر عمر طولانی تری داشت، قطعاً شانس آن را پیدا می کرد تا نتیجه گیری های لازم را انجام دهد. اما مماشات تروتسکی با قدرت و ساکت ماندن او در سالهای حساس اثرات زیان باری بر جای گذاشت که موضوع بخش بعدی است.

^{۴۴} نشریه بیان شماره ۱۸ (آوریل - مه ۱۹۳۵)

تروتسکی و مماشات با قدرت

اگر چه استالینسم گورکن انقلاب پرولتری اکتبر بوده است اما تروتسکی تا زمانیکه بعنوان اپوزیسیون در سال ۱۹۲۳ ظاهر گردید نقش مهمی در اعمال سیاست های ضد کارگری ایفا می کرد. شاید بتوان گفت که تروتسکی نقشی دوگانه در انقلاب اکتبر و حوادث بعدی آن ایفا کرده است. از یک سو نقش مهمی در شوراها ی کارگری، در جریان انقلاب اکتبر و جنگ داخلی ایفا کرده و از سوی دیگر نقش مهمی در اعمال بی رحمانه ترین سیاست های ضد کارگری چون نظامی کردن کار، درهم شکستن جنبش اعتصابی پتروگراد، قیام کرونشات و... ایفا کرده است.

تروتسکی در مقابل عروج ضد انقلاب مدتها ساکت بود. او حتی وارد یک اتحاد ضمنی با استالین شد، زیرا تروتسکی دشمن اصلی را نه استالین بلکه زینویف ارزیابی می کرد. زمانی هم که اختلافات او با دیگر جناح های بوروکراسی شدت یافت، این اختلافات بیشتر در رابطه با چگونگی بهترین استفاده از طبقه کارگر برای ساختن سرمایه داری دولتی و گسترش این الگو به سایر نقاط جهان بود، تا

دفاع مارکسیستی کردن از دستاوردهای انقلاب اکتبر و ارائه دادن یک راه حل مارکسیستی.

در سال ۱۹۲۱ و در جریان کنگره دهم حزب بلشویک لنین پیشنهاد قطعنامه منع فراکسیون را ارائه داد و قطعنامه با توجه به شرایط خاص روسیه به تصویب رسید. وجود آزادی تفکر، وجود گرایش بر سر موضوعات روز و یا مسائل استراتژیک بیانگر دمکراسی درون حزبی است. رشد طبقه کارگر خطی نیست لذا طبقه کارگر گرایشات سیاسی متفاوتی را از خود ارائه خواهد داد و این مسئله تا محو طبقات اجتماعی کاملاً طبیعی است. سرکوب حق گرایش و یا حتی حق فراکسیون تحت عنوان لزوم انضباط حزبی، حزب را رزمنده و متحد نمی کند بلکه گرایشات و جناحها را سرکوب می کند و حزب را تبدیل به فرقه می کند. تروتسکی یکی از کسانی است که خود به این قطعنامه رای مثبت داد به عبارت بهتر نه تنها به دفاع از دمکراسی درون حزبی برنخواست بلکه به سرکوب دمکراسی درون حزبی رای مثبت داد.

پس از مرگ لنین که مجدداً مباحث حاد درونی حول آزادی جناحها مجدداً بالا گرفت. تروتسکی مجدداً بر منع جناحها در درون حزب، به سخن دیگر به سرکوب دمکراسی درون حزبی تأکید کرد و در این رابطه چنین گفت:

"من هیچگاه به آزادی گروه‌ها در درون حزب معتقد نبوده‌ام و اکنون نیز به آن معتقد نیستم، چون در شرایط تاریخی حاضر گروهها صرفاً نام دیگری برای جناح‌ها می‌باشند... من هیچگاه به این امر که تشکیل گروه‌ها آزاد اما تشکیل جناحها غیر مجازند اعتقاد نداشته و هیچ‌کجا چنین چیزی نگفته‌ام. بر عکس، هر گاه فرصت بحث برایم پیش آمد کراراً گفته‌ام که قائل شدن وجه تمایز بین گروه‌ها و جناح‌ها مجاز نیست."^{۴۵}

سالها بعد می‌بینیم، زمانی که خود تروتسکی علاوه بر اینکه به اپوزیسیون پرتاب شد و نیز تبعید گردید، عواقب سیاستهای او که عبارتند از دفاع از منع فراکسیون و رای مثبت دادن به منع آن گریبان خودش را هم می‌گیرد. تروتسکی اعتراف کرد که ممنوعیت جناح‌ها منجر به این شد که هر گونه تفکری بر خلاف

^{۴۵} سخنانی در سیزدهمین کنگره حزب بتاريخ ۲۶ مه ۱۹۲۴
۱۰۷

اندیشه رهبران منع گردد و مصونیت بوروکراتیک ساخته شود. به عبارت بهتر می توان گفت تروتسکی نقش مهمی در تکوین مصونیت بوروکراتیک ایفا کرد. تروتسکی می گوید:

"ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت جناح ها را بدنبال داشت. و ممنوعیت جناح ها منجر به این شد که هر گونه تفکری بر خلاف اندیشه رهبران منع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی انجامید که انواع بی بند و بارها و مفاسد از آن سر چشمه گرفته است."^{۴۶}

تروتسکی در تصویب منع جناح ها نقش مهمی ایفا کرد و این قطعنامه باعث گردید صدای بسیاری خفه و خاموش شود. تروتسکی اینک دسترنج زحمات خود را می چید. با این تفاوت که خود او هم مشمول عواقب قطعنامه ای می شد که در تصویب آن بیشترین نقش را داشت.

^{۴۶} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۱۰۹

لنین از سال ۱۹۲۲ خطر عروج ضد انقلاب را احساس کرده و عملاً به سوی اپوزیسیون در حرکت بود، متأسفانه مرگ زودرس اش فرصتی به او نداد. سوال اساسی این است که تروتسکی چه نقشی در این مقطع ایفا کرد؟ او در مقابل عروج و قدرت گیری ضد انقلاب ساکت بود یا بهتر است گفته شود به قدرت تمکین می کرد. به عبارت بهتر در جدال لنین علیه ضد انقلاب، تروتسکی لنین را تنها گذاشت و در کنار او نایستاد بلکه به مماشات با ضد انقلاب تن داد. تروتسکی خود، مبارزات لنین علیه عروج ضد انقلاب را چنین توصیف می کند:

"در همان سال ۱۹۲۲، لنین که از خطر بوروکراسی به هراس افتاده بود، طی یک بهبودی کوتاه مدت در وضع جسمی اش، خود را برای مبارزه علیه جناح استالین آماده می کرد - جناحی که به عنوان نخستین قدم به سوی تسخیر دستگاه دولت خود را بدل به محور دستگاه حزبی کرد بود. سکتۀ دوم و سپس مرگ لنین مانع از زور آزمائی او با این ارتجاع درونی شد."^{۴۷}

^{۴۷} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۱۰۱

تروتسکی با وجود اصرار لنین در نوشته اش در رابطه با گرجستان که در آن استالین و درژرینسکی مورد حمله قرار گرفته بودند، کوچکترین واکنشی در جلسات حزبی انجام نداد. همچنین او به توصیه های لنین در جهت بازرسی کارگری و دهقانی که از رشد بروکراسی در حزب جلوگیری می نمود، عمل نکرد حتی برای ممانعت از چاپ وصیتنامه لنین با استالین تبانی و مماشات کرد.

زمانی هم که ایستمن «نامه های» لنین و یا «وصیتنامه» لنین را منتشر کرد و مدعی شد حزب آنها را مخفی نگه داشته است، تروتسکی ادعای ایستمن را اتهام به کمیته مرکزی دانست و اظهار کرد تمام داد و قالی که ایستمن درباره «وصیتنامه» مخفی و ساختگی به راه انداخته، افتراهایی خصمانه هستند و ایستمن را به تحریف کردن متهم کرد. تروتسکی چنین می نویسد:

"ایستمن در این باصطلاح کتاب خود می گوید که کمیته مرکزی یک سری اسناد خیلی مهم را، اسنادی که لنین در آخرین لحظه های حیات خود نوشته - نامه های او درباره مسایل ملی و ... و یا همان «وصیتنامه» لنین را از حزب «مخفی» نگهداشته است. ولی این یک اتهام به کمیته مرکزی حزب ماست... بگذریم از اینکه تحریف کننده مفروض، اصلا با موضوع این نامه

ها آشنایی ندارد. کنگره ۱۳ حزب توجه زیادی به این یاد داشته‌ها کرده و به تناسب اوضاع و احوال جاری تصمیماتی هم درباره آنها اتخاذ نمود. پس با این تفصیل تمام داد و قالی که درباره «وصیتنامه» مخفی و ساختگی براه افتاده، افتراهائی خصمانه هستند که نه با تمایلات واقعی ولادیمیرایلیچ و نه با منافع حزبی که او خود آنرا بوجود آورده قرابتی ندارند.^{۴۸}

تروتسکی زمانیکه در قدرت و عضو رهبری حزب بود، نه تنها به قدرت تمکین کرد بلکه سازش با قدرت حاکم را موعظه می نمود و فرمانبرداری مطلق را توصیه می کرد. تروتسکی بخاطر مصالح عالیله حزب و در جریان اوج مبارزات، مصالحه جویی را پیش گرفت و نه تنها به استالین تمکین کرد بلکه فرهنگ تمکین و مماشات جویی را نیز ترویج کرد. او فتیشیسم حزبی را ترویج داد، بطوریکه می گفت حزب من است حتی اگر اشتباه بگوید! تروتسکی در جریان مباحثات درون حزبی چنین می گوید:

^{۴۸} از نامه تروتسکی در رابطه با کتاب «ماکس ایستمن» نوشته شده در جولای ۱۹۲۵ و منتشر شده در

"هیچ کس نمی‌تواند در مقابل نقطه نظر حزب صحیح بگوید. فقط این امکان وجود دارد که به همراه حزب و از طریق آن در موضع صحیح قرار داشت، زیرا که تاریخ، هیچ راه دیگری را برای تعیین موضع صحیح بوجود نیاورده. انگلیسی‌ها مثلی دارند، کشور من چه درست و چه غلط. ما هم با توجه تاریخی به مراتب بیشتری می‌توانیم بگوئیم که، این حزب من است خواه در ارتباط با هر مسئله معین و در هر زمان مشخص درست بگوید خواه غلط.^{۴۹}"

تروتسکی با موعظه‌های خود امکان اندیشیدن مستقل را از اعضای حزب و پرولتاریا می‌گرفت و انقلابیون را تا سطح افراد پیاده نظام در پادگان تنزل می‌داد. او روحیه اعتراضی را از آنها می‌گرفت، پرولتاریا را به سیاهی لشکر تبدیل می‌کرد و در یک کلام اعضای حزب را تا سطح اعضای فرقه‌ها تنزل می‌داد.

زمانیکه جنبش اعتصابی به خصوص در پتروگراد به شکل خودجوش شکل گرفت و گروه‌های کارگری بلشویک منجمله گروه کارگران حزب کمونیست هر چند نقشی بسیار جزئی داشتند، توسط «گ پ او» مورد سرکوب قرار گرفتند

^{۴۹} سخنرانی در سیزدهمین کنگره حزب - مه ۱۹۲۴

تروتسکی در کجای این جدالهای طبقاتی ایستاده بود؟ تروتسکی به حقانیت مبارزه کارگران آگاه بود. او نه تنها به سرکوب اعتراضات کارگری اعتراض نکرد بلکه خود در صف سرکوبگران ایستاده بود. زندگینامه نویسنده تروتسکی این مسئله را چنین توصیف می‌کند:

"[تروتسکی] به هیچ روی درصد آن نبود که از گروه کارگری و گروه‌های ناراضی وابسته بدانها دفاع کند. و هنگامی که طرفداران آنان به زندان افکنده شدند اعتراض نکرد. با آنکه عقیده داشت که بخش بزرگی از ناخرسندی آنان موجه است و بسیاری از انتقادهای آنان اساس درستی دارد." ۵۰

لنین خطر عروج ضد انقلاب را احساس کرده بود و در پی آن بود تلاش کند تا تغییراتی در رهبری بلشویکها انجام گیرد. او خواستار برکناری استالین از سمت دبیر کلی بود. اما تروتسکی با قدرت مماشات کرده و مخالف چنین تغییراتی حتی برکناری استالین از سمت دبیر کلی بود. عملکرد تروتسکی در راستای قدرت

^{۵۰} پیامبر بی سلاح - صفحه ۸۶۷

گیری ضد انقلاب بود و بطور مشمئز کننده‌ای با قدرت مماشات و سازش می‌کرد
بطوریکه هواداران تروتسکی آنرا «سازشی گندیده» توصیف کردند، تروتسکی
چنین می‌گوید:

"من مخالف برکناری استالین، مخالف اخراج آردژونیکیدزه و مخالف
جابجا کردن دژرژینسکی هستم... اما در اصول با لنین موافقم."^{۵۱}

در جریان کنگره چهاردهم در دسامبر ۱۹۲۵ زمانی که استالین به همراه
بوخارین مطرح کردند که تحت اقتصاد نپ و با وجود غرغر دهقانان، روسیه به
سوی سوسیالیسم می‌رود، زینویف و کامنف بعنوان مخالفان «سوسیالیسم در یک
کشور» ظاهر شدند. تروتسکی در این مقطع استالین را خطر کمتری ارزیابی کرده و
ساکت ماند و با او مماشات کرد. تروتسکی در رابطه با تنز ضد مارکسیستی
(«سوسیالیسم در یک کشور» مخالفت نکرد زیرا معتقد بود که سوسیالیسم به صنعت
پویا و بارآوری بالا نیازمند است.

^{۵۱} پیامبر بی سلاح - صفحه ۶۶۸

تروتسکی و پلاتنفرم ۴۶ نفر

در سال ۱۹۲۳ از یک سو بخاطر افزایش قیمت ها در بخش صنعتی و همزمان کاهش قیمتها در بخش کشاورزی که منجر به بحرانی تحت عنوان «بحران قیچی» در روسیه شد و از سوی دیگر بیماری و دوران نقاهت لنین که منجر به کنار کشیدن لنین از صحنه سیاسی شد و بحران در درون حزب بلشویک شعله ور شد، زمینه شکل گیری اپوزیسیون به اصطلاح «اپوزیسیون چپ» را مهیا کرد. مخالفین ادعا می کردند رهبری حزب که در این مقطع شامل استالین، بوخارین، زینویف و کامنف می شد، قادر به حل بحران نیستند.

زمینه شکل گیری «بحران قیچی» را می توان این چنین توضیح داد: برای مقابله با عوارض سیاست کمونیسم جنگی، سیاست نوین اقتصادی (نپ) اتخاذ گردید که منجر به بحران ۱۹۲۱ شد. بدنبال آن آزاد سازی اقتصاد روسیه مشکلات کلاسیک اقتصاد سرمایه داری را به بار آورد و در نتیجه دولت سیاست ریاضت اقتصادی را اعمال کرد که منجر به اعتصابات و اعتراضات خودجوش در مراکز اصلی صنعتی در آگوست - سپتامبر ۱۹۲۳ شد. این اعتراضات و اعتصابات کارگری توسط دولت سرکوب شد.

تروتسکی برای سرکوب اعتراضات کارگری به همان استدلالات بورژوایی متوسل شد: اگر امکان آن وجود داشت، خواست کارگران اجابت می‌شد. در حال حاضر که این امکان وجود ندارد، کارگران باید همچنان فداکاری کنند. سوال اساسی این است، کارگران انقلاب کرده بودند تا از شرایط زندگی بهتری برخوردار شده و استثمار نشوند، فرق حاکمیت کنونی با حاکمیت قبلی در چیست؟ اگر قرار است شرایط طبقه کارگر همان شرایط قبلی باشد، اگر قرار است اعتراض طبقه کارگر با سرکوب پاسخ بگیرد، چرا طبقه کارگر انقلاب کرده است؟ چگونه تروتسکی می‌توانست شرایط اسفناک و گرسنگی کارگران را تحمل کند، اما نمی‌توانست اعتصاب کارگران در صنعت را تحمل نکند! زیرا تروتسکی رشد صنعت را برای «تراکم ابتدایی سوسیالیستی» ضروری می‌دید.

«[تروتسکی] تاب تحمل ناآرامیهای صنعتی را هم نداشت. هنگامی که تولید صنعتی هنوز هم آن قدر ناچیز بود، نمی‌توانست بگوید که دولت چگونه می‌تواند خواست کارگران را اجابت کند.»^{۵۲}

^{۵۲} پیامبر بی سلاح - صفحه ۶۶۷

در اکتبر ۱۹۲۳ بیانیه مخالفان که در رده اصلی حزب متشکل بودند تحت عنوان «پلاتفرم ۴۶ نفره» به دفتر سیاسی حزب ارسال شد. بیشتر این امضاء کنندگان از کمونیست های چپ قدیمی بوده و حداقل ۱۶ نفر از این امضاء کنندگان مخالف نظرات تروتسکی بودند. اشخاص نزدیک به تروتسکی نیز در بین امضاء کنندگان زیاد بودند اما امضای تروتسکی در پای این سند وجود نداشت. دلیل آن به سال ۱۹۲۱ بر می گردد که جناح بندی در حزب ممنوع گردیده و تروتسکی خود در این امر نقش مهمی ایفا کرده بود، لذا نمی توانست امضاء خود را زیر آن سند بگذارد. اگر چه مشخص بود پلاتفرم ۴۶ نفره از سوی تروتسکی سازماندهی نشده است، با این وجود به طور طبیعی تروتسکی را در صف مخالفان قرار داد. پلاتفرم ۴۶ نفره اگر چه در ابتدا واکنشی به مشکلات اقتصادی پیش رو بود اما در کل بر دو مسئله حیاتی، تاکید داشت:

• برنامه ریزی اقتصادی

• دموکراسی درون حزبی

همه امضاء کنندگان در ک یکسانی از مفاد پلاتفرم نداشتند. برای برخی که

حول تروتسکی قرار داشتند، برنامه ریزی اقتصادی دولت، موضوع و مسئله اساسی

بود و برای برخی دمکراسی درون حزبی از اهمیت بیشتری برخوردار بود. در بخش هایی از پلاتفرم چنین می خوانیم:

"اعضای حزبی که از این یا آن تصمیم کمیته مرکزی ناراضی هستند، کسانی که این و آن شک را در ذهن خود دارند، کسانی که به طور خصوصی به این یا آن خطا بصورت مرتب یا نامنظم اشاره می کنند، در جلسات حزب می ترسند در مورد آن صحبت کنند و حتی از گفتگو در مورد آن می ترسند... امروزه این حزب و توده های وسیع آن نیستند که اعضای کمیته های استانی و کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه را ارتقاء داده و انتخاب می کنند. برعکس، سلسله مراتب دبیرخانه حزب تا حدود زیادی عضویت در کنفرانس ها و کنگره ها را انتخاب می کند، که هر چه بیشتر به مجامع اجرایی این سلسله مراتب تبدیل می شوند... موقعیت ایجاد شده با این واقعیت توضیح داده می شد که رژیم، دیکتاتوری یک جناح در داخل حزب است... رژیم جناحی باید منسوخ شود و این در وهله اول باید

توسط کسانی که آن را ایجاد کرده‌اند انجام شود. باید یک رژیم یکپارچه

رفیقانه با دموکراسی داخلی حزبی جایگزین شود.^{۵۳}

پلاتفرم ۴۶ نفر، شورشی از طرف اعضای ساده حزب نبود، بلکه آنها از برجسته‌ترین رهبران حزبی بودند که دارای تجربه مبارزاتی طولانی و دانش مارکسیستی بوده و از جمله خالقان انقلاب اکتبر شمرده می‌شدند. برخی از آنها عضو کمیته مرکزی، برخی از آنها سمبل قهرمانی‌ها در جنگ داخلی و برخی دیگر از قهرمانان انقلاب اکتبر بودند. قدرت حاکمه نمی‌توانست به آسانی این عصیان را فرو نشانند و از چنان موقعیتی هم برخوردار نبود، لذا سعی کرد، با سیاست چماق و شیرینی مساله را حل کند. از یک سو قدرتمندان حزبی، نویسندگان پلاتفرم را تهدید کردند اگر پلاتفرم را در میان رده‌های اعضای حزبی پخش کنند با تنبیه انضباطی مواجه خواهند شد. بدین سبب کمیته مرکزی پیشاپیش نمایندگان را به حوزه‌های حزبی فرستاد تا پلاتفرم را محکوم کنند. و از سوی دیگر زینویف از کمیته مرکزی وعده دمکراسی درون حزبی را داد و اعلام کرد ستونهای پرآودا و

^{۵۳} از پلاتفرم ۴۶ نفره تحت عنوان «به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه» - ترجمه از

متن انگلیسی از لینک زیر:

<https://www.marxists.org/history/etol/document/ilo/۱۹۲۳-lo/ch۰۲.htm>

دیگر روزنامه‌ها برای بحث گشوده خواهد شد. همچنین او اعلام کرد اعضاء می‌توانند در مورد مسائلی که از آن ناراضی هستند، آشکارا سخن بگویند.

اما نکته حائز اهمیت این است که کمیته مرکزی بلشویکها در دسامبر ۱۹۲۳ یعنی مدت کوتاهی پس از پلاتنفرم ۴۶ نفر مجدداً قطعنامه منع جناحها را ابقاء کرد. لنین بعثت بیماری از مباحث دور بود و تروتسکی همچون سایر اعضاء کمیته مرکزی به تایید قطعنامه رای مثبت داده و هیچ اعتراضی نکرد. در بخشی از قطعنامه چنین می‌خوانیم:

"دمکراسی کارگری به معنای آزادی بحث صریح مهمترین مسائل زندگی حزب توسط همه اعضاء و نیز انتخاب تمام مسئولین اصلی حزب و تمام کمیسیونها بوسیله ارگان های پائین تر می‌باشد. این امر البته به معنای آزادی تشکیل جناحها که برای حزب حاکم بی نهایت خطرناک هستند نمی‌باشد. چون جناحها همیشه دولت و ارگانهای دولتی را به ورطه اشعاب و یا چند دستگی می‌کشاند."^{۵۴}

^{۵۴} قطعنامه کمیته مرکزی - ۵ دسامبر ۱۹۲۳

رای مجدد و مثبت تروتسکی به منع فراکسیون بیانگر آن بود که تروتسکی در آن مقطع برخلاف خواست پلاتنفرم ۴۶ نفره همچنان به «دیکتاتوری جناح مسلط حزب» وفادار است و نمی‌خواهد بند ناف خود را از رژیم جناحی ببرد.

نکته حائز اهمیت این است که انتقادات «اپوزیسیون چپ» بسیار سطحی بود بطوریکه قادر نبود به ریشه مسائل پردازد. به عبارت دیگر نتوانست به این سوال‌ها که چرا دیکتاتوری حزبی برقرار است؟ و زمینه «بحران قیچی» چیست؟ پاسخ دهد.

در ضمن پلاتنفرم «اپوزیسیون چپ» قادر به درک شکست انقلاب جهانی نبود و نتوانست شرایط جدید را درک کند و تنها به انتقادات در سطح و محدوده کشور روسیه بسنده کرد.

تروتسکی و کمونیست چپ

با برآمدن موج انقلاب جهانی و در روند آن معضلاتی که در مقابل پیشروی انقلاب جهانی قرار داشت، زمینه های مادی کمونیست چپ مهیا شد. با علائم شکست موج انقلاب جهانی که سبب ایزوله شدن انقلاب اکتبر گردید، انقلاب اکتبر نشانه های انحطاط خود را بروز داد. در چنین زمینه‌ای بود که ضرورت وجودی کمونیست چپ بیش از پیش مطرح شد. انترناسیونالیست‌ها از بلغارستان تا آلمان، از روسیه تا آمریکا، از بریتانیا تا هلند، از ایتالیا تا... به دفاع از مواضع کمونیستی پرداختند. اما در سه کشور که سنت مارکسیستی قوی بود یعنی در روسیه، آلمان و ایتالیا کمونیسم چپ خود را به شکل قوی و منسجم نشان داد. به عبارت بهتر واکنش کمونیست چپ، یک واکنش جهانی بود.

با وجود این، عروج ضد انقلاب در روسیه و سر بر آوردن یک دولت توتالیتار و به تبع آن سرکوب عریان مانع جدی بر سر راه توسعه نظری کمونیست چپ روسیه در قیاس با کمونیست چپ هلند-آلمان و بخصوص ایتالیا شد. با توجه به شرایط سخت آن روز، آنها قادر نبودند یک تصویر کلی از فرایند شکست

انقلاب جهانی و انحطاط انقلاب اکتبر ارائه دهند. اما آنها زنگ خطر را به صدا درآورده و با حقانیت سیاسی خود و با وجود ابهامات نشان دادند که پرولتاریای روسیه بدون نبرد شکست نخورده است. این مسئله را رفقای انترناسیونالیسم به شکل زیر توصیف می کنند:

"سهم ماندگار این گروههای کوچک که سعی می کنند با شرایط جدید کنار بیایند، این نیست که آنها احتمالاً می توانستند کل فرایند سرمایه داری دولتی را در آغاز آن درک کنند و نه اینکه آنها یک برنامه کاملاً منسجم را درک کرده باشند، بلکه این است که آنها زنگ خطر را به صدا در آوردند. و از جمله اولین کسانی بودند که به طور پیشگویی استقرار یک رژیم سرمایه داری دولتی را محکوم کردند؛ میراث آنها در جنبش کارگری این است، ادله سیاسی که ارائه دادند بیانگر آن بود که پرولتاریای روسیه در سکوت شکست نخورده است."^{۵۵}

^{۵۵} انترناسیونالیسم شماره ۶ (مشارکتی در مورد مسئله سرمایه داری دولتی)

قبلا اشاره کردیم که تروتسکی نتوانست آنطور که لنین انتظار داشت با استالینسم مبارزه کند و به مماشات با قدرت پرداخت. و زمانی هم که مبارزه با استالینسم را شروع کرد مواضعش نامنجم تر و غیر قاطع تر از مبارزه کمونیست چپ بخصوص گروه کارگران کمونیست چپ بود.

در جریان جنگ داخلی، نیاز به وحدت در برابر حمله ضد انقلاب، اختلافات داخلی را کاهش داد، اما بدنبال پیروزی بر ضد انقلاب و ضرورت بازسازی ویرانیهها مجددا اختلاف نظرها خود را به وضوح نشان داد. بوخارین زمانی نماینده کمونیسم چپ بود، اما بعدا ۱۸۰ درجه تغییر جهت داد و با کمونیسم جنگی صلح کرد و به مدافع سر سخت سوسیالیسم در یک کشور تبدیل شد. اما گرایشات چپ در برابر افزایش نظامی شدن محل های کار و در حمایت از دموکراسی کاریگری برخاستند. در سال ۱۹۱۹ گروه «ساترالیست های دمکراتیک» در اطراف اوسینسکی، ساپرانوف و دیگران تشکیل شد. اما مهمترین گرایش کمونیست چپ با ارزش نظری، گروه کارگران حزب کمونیست شوروی بود.

گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که توسط بلشویک های کارگر باسابقه مانند میاسنیکوف، کوزنتسوف و موسیف رهبری می شد، مانیفست

خود را که در فوریه ۱۹۲۳ نوشته بود در آوریل-مه ۱۹۲۳ درست پس از سیزدهمین کنگره حزب بلشویک توزیع کرد. مانیفست آنها بر خلاف دیگر گرایشات بیانگر عمق درک سیاسی، بلوغ نظری و ماهیت پرولتری آن بود. اما این مانیفست خالی از ضعف نبود. عمده ترین ضعف مانیفست این بود که ناتوان از درک شروع پروسه شکست انقلاب جهانی بود و همچنان به مبارزات تهاجمی تاکید می کرد. به تبع آن مانیفست نتوانست ضرورت عقب نشینی و مبارزه دفاعی پرولتاریا را درک کند و به این ارزیابی غلط رسید که در دوران انقلاب پرولتری، مبارزات کارگری برای افزایش دستمزد دیگر هیچ نقش مثبتی ندارد.

با وجود این نقاط قوت مانیفست، بسیار بیشتر از نقاط ضعف آن بود. مانیفست از افق انترناسیونالیستی به حوادث می نگریست و مشکلات انقلاب اکتبر را در تاخیر انقلاب جهانی بررسی کرده و تاکید می کند نجات انقلاب اکتبر در گرو انقلاب جهانی است. مانیفست سیاستهای اپورتونیستی انترناسیونال تحت عنوان «جبهه متحد» و «دولت کارگری» را مورد نقد جدی قرار داد. گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در مانیفست خود در رابطه با سیاست «جبهه متحد» کمینترن چنین می نویسد:

"تاکتیکی که باید پرولتاریای شورشی را به پیروزی برساند، نمی‌تواند همان جبهه متحد سوسیالیستی باشد. این تاکتیک باید مبارزه ای خونین، بدون احتیاط، علیه فراکسیون‌های بورژوازی و عبارات مبهم سوسیالیستی آنها باشد. تنها این مبارزه می‌تواند به پیروزی بیانجامد و باید بدین صورت انجام گیرد. پرولتاریای روسیه پیروز شده است، اما نه در اتحاد با اس.ارها، پوپولیستها و منشویکها؛ بلکه با مبارزه علیه آنها... این حقیقتی در مورد تاکتیک جبهه متحد است، که توسط رهبری کمینترن مورد حمایت قرار گرفته است، که می‌بایست بر تجربه انقلاب روسیه تکیه کند، در حالی که این یک تاکتیک اپورتونیستی است. چنین تاکتیک همکاری با دشمنان اعلام شده طبقه کارگر، که در کشور خود و سایر کشورها اقدام به سرکوب مسلحانه علیه طبقه کارگر می‌کنند، یک تناقض آشکار با تجربه انقلاب روسیه دارد. برای پا بر جا ماندن در زیر بیرق سوسیالیسم انقلابی، ما باید «جبهه متحدی» علیه بورژوازی و خادمین سوسیالیست آن داشته باشیم.^{۵۶۱۱}

^{۵۶} مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک)

گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) بر اصل مدیریت تک نفره در صنعت معترض بوده و از اصل مدیریت جمعی بعنوان قویترین سلاح در برابر رشد بوروکراسی حمایت می کرد. آنها خواستار این بودند کارخانه ها و مراکز صنعتی زیر نظارت کمیته های کارخانه ها اداره شوند. آنها منکر استفاده از متخصصان بورژوازی در صنعت و ارتش نبودند اما بر ضرورت تحت کنترل قرار گرفتن این متخصصان تاکید می کردند. گروه کارگران بهترین وسیله برای مقابله با ظهور بوروکراسی و احیای دمکراسی را احیای کمیته های کارخانه و از همه مهم تر شوراها برای بدست گرفتن اقتصاد و دولت ارزیابی می کرد.

در کنگره دهم حزب کمونیست شوروی (مارس ۱۹۲۱)، هنگامی که این مناقشه به اوج رسید، تروتسکی در رابطه با گروه کارگران چنین گفت:

"گروه کارگران مخالف با شعارهایی خطرناک به میدان آمده اند. اینان از اصول دموکراتیک بستی ساخته اند، و حق کارگران را برای انتخاب نمایندگانشان باصطلاح بالاتر از حق حزب قرار داده اند، چنانکه گویی حزب حق ندارد دیکتاتوری خود را بر کرسی نشاند ولو آنکه دیکتاتوری موقتا با حالتهای گذرای دموکراسی کارگری تصادم یابد. اکنون لازم است

که در میان ما آگاهی به حق نخست زادگی، تاریخی و انقلابی حزب پدید آید. حزب مکلف است، بدون رعایت نوسان موقت در حالت خودانگیخته توده‌ها، و بدون در نظر گرفتن دودلی‌های گذرای طبقه کارگر، دیکتاتوری خود را حفظ کند. این آگاهی برای ما عامل ضروری وحدت بخشی است. دیکتاتوری در هر لحظه داده شده‌ای پایه‌هایش را بر اصل صوری دموکراسی کارگری نمی‌نهد، اگر چه دموکراسی کارگری، البته، یگانه روشی است که با آن می‌توان توده مردم را بیش از پیش به زندگی سیاسی کشاند.^{۵۷۱۱}

با علائم برگشت موج انقلاب جهانی و به تبع آن ایزوله شدن انقلاب اکتبر معضلات زیادی برای قدرت شورایی به وجود آمد. شرایط زندگی طبقه کارگر بسیار اسفناک بود و گرسنگی بیداد می‌کرد. گروه کارگران تنها یک فرقه و بدون تاثیر در طبقه کارگر نبود، بلکه اعضای آنرا کارگران با سابقه بلشویک تشکیل می‌داد که نفوذ خوبی در میان کارگران داشتند. به همین دلیل گروه کارگران در صدد دخالت در اعتراضات طبقه کارگر بود. افزایش نفوذ سیاسی گروه

^{۵۷} پیامبر مسلح - صفحه ۵۴۴

کارگران در میان کارگران و در صفوف حزب باعث وحشت «رهبران» شد و زمینه سرکوب آنرا مهیا کرد. ابتداء نقش گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در اعتراضات کارگری و دفاع آنها از مواضع کمونیستی و پرولتری (ارائه مانیفست) و سپس سرکوب آنها را از زبان تروتسکیستها می شنویم:

"جنبش اعتصاب، که اساسا به نحوی خود انگیزخته فوران کرده بود... به وسیله سه کارگر، میاسنیکوف، کوزنتسوف و موئیسیف رهبری می شد و این هر سه، دست کم از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بودند. اینان در ماههای آوریل و مه، بلافاصله پس از کنگره دوازدهم بیانیه ای منتشر کردند که استعمار تازه طبقه کارگر را محکوم می کرد و کارگران را برای دموکراسی شورایی می خواند. میاسنیکوف در ماه مه بازداشت شد. اما طرفداران او به ترویج نظریاتش ادامه دادند... این کشف که این گروه و گروههای همانند، از قبیل گروه حقیقت کارگران در کارخانه ها فعال بودند در رهبران حزب وحشتی برانگیخت... رهبران حزب بر آن شدند که اخگرها را لگد مال کنند. از این رو تصمیم گرفتند که «گروه کارگران» و «گروه حقیقت» را سرکوب سازند... دزرژینسکی ماموریت سرکوب را بر عهده گرفت.

هنگامی که وی به کند کاو فعالیت‌های گناهکاران فرضی پرداخت، دریافت که اعضای حزبی که وفاداریشان تردیدبردار نبود آنان را به منزله رفیقان خود تلقی می‌کنند و از دادن شهادت علیه آنان خودداری می‌کنند.^{۵۸}

سوال اساسی که مطرح می‌شود این است، هنگامیکه وفادارترین کارگران بلشویک سرکوب می‌شدند، هنگامی که اخگرها را سرکوب می‌کردند، تروتسکی در کجای این جدال‌های طبقاتی ایستاده بود؟ باید گفت که تروتسکی خود جزو سرکوبگران بود، بگذارید این مسئله را از زبان تروتسکیست‌ها بشنویم:

"[تروتسکی] به هیچ روی درصدد آن نبود که از گروه کارگری و گروه‌های ناراضی وابسته بدانها دفاع کند. و هنگامی که طرفداران آنان به زندان افکنده شدند اعتراض نکرد. با آنکه عقیده داشت که بخش بزرگی از ناخرسندی آنان موجه است و بسیاری از انتقادهای آنان اساس درستی دارد.^{۵۹}

^{۵۸} کتاب پیامبر بی سلاح - صفحات ۶۸۵ - ۶۸۶

^{۵۹} کتاب پیامبر بی سلاح - صفحه ۸۶۷

برای تروتسکی «تراکم ابتدایی سوسیالیستی» از اهمیت بسزایی برخوردار بود و به تبع آن برای او رشد نیروهای مولده و بالا رفتن بارآوری کار نقش حیاتی را در ساختمان سوسیالیسم ایفا می کرد. در ذهن تروتسکی این پرسش ها که آیا ابزار تولید و نهادهای جامعه اجتماعی می شوند؟ قدرت واقعی در دست چه کسانی است؟ آیا زمینه انسان سوسیالیستی فراهم می گردد؟ و ده ها سوال دیگر جایی نداشتند.

تروتسکی و اپوزیسیون کارگری

اپوزیسیون کارگری گرایشی در درون حزب بلشویک بود که در سال ۱۹۲۰ به عنوان پاسخی به بوروکراسی فزاینده شکل گرفت. بیشتر اعضای این اپوزیسیون را کارگران تشکیل می‌دادند و نفوذ زیادی در میان پرولتاریای صنعتی روسیه داشت. ریشه شکل‌گیری این جناح به سال ۱۹۱۷ و جناح چپ بلشویک بر می‌گردد. در آن مقطع جناح چپ حزب بلشویک خواهان استقلال قدرت شوراهای کارگری بود اما بر خلاف جناح چپ، مواضع جناح راست حزب بلشویک را بسختی می‌شد از مواضع منشویک‌ها در قبال دولت موقت، انقلاب و... از هم تفکیک کرد.

یکی از رهبران اصلی اپوزیسیون کارگری بنام الکساندرا کولتای بود که پلاتفرم اپوزیسیون کارگری را نوشت و این اپوزیسیون پلاتفرم خود را به کنگره دهم ارائه داد. این پلاتفرم ریشه شرایط اسفناک اقتصادی پیش آمده بعد از جنگ داخلی، رشد بوروکراسی و تسلط بوروکراسی بر حزب را عدول از منافع پرولتری ارزیابی می‌کرد. اپوزیسیون کارگری دولت شوروی را نه یک ارگان پرولتری

خالص بلکه دولتی که مجبور بود بین طبقات مختلف تعادل برقرار کند، ارزیابی می‌کرد.

بر خلاف مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (گروه میاسینکف)، پلاتنفرم اپوزیسیون کارگری به لحاظ نظری بیانگر عمق بلوغ نظری نبود و جهت‌گیری ناسیونالیستی داشت. اپوزیسیون کارگری قادر به درک این مسئله نشده بود که متحد واقعی پرولتاریای روسیه و اقلیتهای انقلابی آن، طبقه کارگر جهانی است. کمونیسم را نمی‌توان مستقل و مجزا حتی در پیشرفته‌ترین جزیره ساخت. اپوزیسیون کارگری ظهور بوروکراسی و بدتر شدن شرایط زندگی طبقه کارگر را نه از افق انترناسیونالیستی به لحاظ عدم گسترش انقلاب جهانی، بلکه در درون مرزهای ملی می‌جست. اپوزیسیون کارگری قادر به درک این مسئله مهم نشد که مشکل اصلی پیش روی طبقه کارگر روسیه نه بازسازی اقتصاد روسیه بلکه عدم گسترش انقلاب جهانی می‌باشد. با این وجود پلاتنفرم اپوزیسیون کارگری بیانگر واکنش طبقه کارگر صنعتی به شرایط طبقه کارگر روسیه بود.

راه حل‌هایی که اپوزیسیون کارگری ارائه می‌داد بیانگر محدودیت‌های نظری و اغتشاشات فکری این گرایش بود. محدودیتهای نظری اپوزیسیون

کارگری به لحاظ نفوذ سندیکالیسم و از همه مهمتر نگرش ناسیونالیستی به معضلات طبقه کارگر بود که باعث حذف اپوزیسیون کارگری نه تنها از صحنه حوادث گردید بلکه نتوانست افق جدیدی را برای نسل های بعد طبقه کارگر ارائه دهد. اپوزیسیون کارگری تنها در فصل کوتاهی از تاریخ حزب بلشویک نقش بازی کرد. این اپوزیسیون کارگری اتحادیه های کارگری را بعنوان ارگانهای مدافع منافع طبقاتی پرولتاریا ارزیابی می کرد که وظیفه آنها ایجاد کمونیسم بود و در این رابطه چنین می نویسد:

"اپوزیسیون کارگری به اتحادیه ها بعنوان مدیران و خالقان اقتصاد کمونیستی می نگرد." ۶۰

اپوزیسیون کارگری بخاطر محدودیت های نظری خود قادر به درک تکامل سرمایه داری نبود. درک رشد مراحل سرمایه داری به مفهوم این است که در عصر انحطاط سرمایه داری اتحادیه های کارگری دیگر نه بعنوان ارگان کارگری بلکه ارگانی هستند که در طبقه حاکم و دولت ادغام شده اند. ظهور کمیته های کارخانه

^{۶۰} پلاتفرم اپوزیسیون کارگری

و شوراهای کارگری در جریان انقلاب اکتبر نشان دهنده آن بود که اتحادیه‌ها به گذشته تعلق دارند و طبقه کارگر از شکل سازماندهی اتحادیه‌ای فراتر رفته بطوریکه کمیته‌های کارخانه و شوراهای کارگری ارگانهای قدرت کارگری را تشکیل دادند. معرفی اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۲۱ بعنوان ستون فقرات انقلاب توسط اپوزیسیون کارگری، از سوی دیگر گویای یک حقیقت تلخ نیز بود، کمیته‌های کارخانه و شوراهای کارگری به حاشیه رانده شده و فاقد قدرتی بودند که در سال ۱۹۱۷ داشتند. انتقال قدرت تصمیم‌گیری به اتحادیه‌های کارگری به هیچ وجه نمی‌توانست مجدداً قدرت را در دستان پرولتاریا قرار دهد. زیرا اگر قدرت به اتحادیه‌های کارگری انتقال می‌یافت، این انتقال، به مثابه جا به جایی قدرت از یک شاخه دولت به شاخه دیگر آن بود، نه آنکه قدرت در دست پرولتاریا قرار گیرد.

اپوزیسیون کارگری چنین می‌نویسد:

"چه کسانی در امر بازسازی اقتصادی باید نیروهای خلاق را رشد بدهند؟ [این خلاقیت] باید به عهده‌ی ارگان خالص طبقاتی باشد که به طور مستقیم و اساسی در رابطه با صنعت قرار دارد (یعنی: اتحادیه‌های صنعتی باید

مسئولیت بازسازی را به عهده بگیرند) ، یا اینکه باید به دستگاه دولتی شوروی سپرده شود که از فعالیت صنعتی به دور است و ترکیب گوناگونی دارد؟ این مسئله موجب بروز شکاف در درون حزب شده است. «اپوزیسیون کارگری» از شیوه نخست دفاع می کند؛ در صورتی که رهبران حزب، علیرغم اختلافاتی که در مورد مسائل کم اهمیت تر دارند، نسبت به این مسئله در توافق کامل قرار دارند و از شیوه دوم دفاع می کنند؟^{۶۱}

در دهمین کنگره حزب بلشویک در مارس ۱۹۲۱ در مورد نقش اتحادیه های کارگری در دیکتاتوری پرولتاریا بحثی انجام گرفت که در آن سه دیدگاه مطرح شد.

دیدگاه اول توسط تروتسکی نمایندگی می شد او معتقد بود که اتحادیه ها باید در دولت کارگری ادغام شوند تا از این طریق بارآوری کار را ارتقاء دهند. تروتسکی سعی می کرد تجارب بکار گرفته شده در ارتش سرخ را در محل های کار اعمال کند.

^{۶۱} پلاتفرم اپوزیسیون کارگری

دیدگاه دوم توسط لنین نمایندگی می‌شد و او معتقد بود که اتحادیه‌ها باید استقلال خود را حفظ کرده و به عنوان ارگان دفاعی طبقه کارگر عمل نمایند.

دیدگاه سوم توسط اپوزیسیون کارگری نمایندگی می‌شد. آنها معتقد بودند اتحادیه‌های صنعتی مستقل از دولت شوروی باید مدیریت تولید را به عهده بگیرند.

در سال ۱۹۲۱ موجی از اعتراضات و اعتصابات کارگری مسکو و پتروگراد را فرا گرفت. اتحادیه‌های کارگری نه تنها نتوانست به گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری کمک کند بلکه عملاً به عنوان سدی در سر راه تکامل آن قرار گرفت. هنگامیکه اعتراضات کارگری بصورت خودانگیخته شروع شد، گسترش اعتراضات منوط به آن بود که کارگران اعتصابی نمایندگان خود را به دیگر صنایع اعزام کنند تا بدین طریق اعتراضات را گسترش داده و همبستگی طبقاتی برادران و خواهران خود را کسب کنند تا با قدرت متحدتری به مبارزه ادامه دهند. روند حوادث آن سالها واقعیت عملکرد اتحادیه‌های کارگری را علیرغم خواست اپوزیسیون کارگری بوضوح نشان می‌دهد. حال این پرسش پیش می‌آید که در شرایطی که اتحادیه‌های کارگری توانایی نداشتند رهبری اعتراضات

و اعتصابات کارگری را برعهده بگیرند، چگونه می‌توانستند مدیریت تولید را در دست گیرند؟

برخلاف توصیف تروتسکیستها، تروتسکی خواستار نظارت مستقیم کارگران بر صنعت نبود و بسیار قاطع از مدیریت تک نفره دفاع می‌کرد. تروتسکی خواهان مدیریت کارخانه‌ها توسط کمیته‌های کارخانه و یا شوراهای کارگری نبود. او با طرح‌های اپوزیسیون کارگری که تمایل داشت مدیریت برعهده اتحادیه‌های کارگری باشد مخالفت کرده و این طرحها را «آنارکو-سندیکالیستی» ارزیابی می‌کرد. تروتسکی میخواست اتحادیه‌ها در دولت دیکتاتوری حزبی او ادغام شوند و اشخاص مطیع او رهبران اتحادیه‌ها باشد. تروتسکی رهبران اتحادیه‌هایی را که بعنوان مثال اتحادیه حمل و نقل که مطیع اوامر او نبودند برکنار کرده و اشخاص مورد اعتماد خود را بر سر کار گذاشت. به عبارت بهتر رهبران اتحادیه‌ها انتصابی بودند نه انتخابی. اپوزیسیون کارگری در رابطه با دفاع رهبران حزبی از آن جمله تروتسکی از مدیریت فردی چنین می‌نویسد:

"کلیه نمایندگان اتحادیه‌های کارگری مدافع مدیریت جمعی بودند، درحالی که رهبران حزبی ما که عاداتاً همه چیز را از زاویه رسمی-اداری

ارزیابی می‌کنند، با مدیریت جمعی مخالف ورزیدند. آنها برای جلب رضایت گروه‌های اجتماعاً ناهمگون که گاهی به لحاظ سیاسی به تعارض نیز میرسند، به تیزهوشی و مهارت خاصی نیاز دارند- گروه‌هایی با پایگاه و مراتب گوناگون [طبقاتی] مانند پرولترها، خرده مالکین، دهقانان و بورژواها (در قالب متخصص و متخصص نماها).^{۶۲}

اپوزیسیون کارگری ریشه رشد بوروکراسی در حزب و نیز ریشه‌های فرصت طلبی رشد یافته در حزب را هجوم اعضای غیر پرولتری ارزیابی می‌کرد. اپوزیسیون کارگری باور داشت اگر اعضای غیر پرولتر تصفیه شده و به جای آن اعضای پرولتر به صفوف حزب می‌پیوستند، انحطاط حزب انجام نمی‌گرفت. اپوزیسیون کارگری عاجز از درک این بود که چنین نگرشی نه درک طبقاتی بلکه درکی جامعه شناسانه است. زمینه شروع انحطاط حزب نه بخاطر سابقه اعضاء آن بلکه بخاطر برگشت موج انقلاب جهانی و به تبع آن تعریف حاکمیت دولت با حاکمیت حزب بود.

^{۶۲} پلاتفرم اپوزیسیون کارگری

اپوزیسیون کارگری همچون سایر رهبران حزبی، در کی جانشین گرایانه از دیکتاتوری پرولتاریا داشت یا به عبارت بهتر برای اپوزیسیون کارگری دیکتاتوری پرولتاریا همان دیکتاتوری حزبی بود. اپوزیسیون می نویسد:

"کمیته مرکزی [حزب] بایستی بالاترین مرکز رهبری سیاست طبقاتی ما باشد؛ نهادی با اندیشه طبقاتی و کنترل بر پراتیک سیاست شوراها که روح برنامه ی ما را مادیت می بخشد."^{۶۳}

بخاطر درک جانشین گرایانه بود که وقتی در جریان کنگره دهم خبر شورش کرونشتات رسید، این رهبران اپوزیسیون کارگری بودند که در خط مقدم حمله قرار گرفتند و باوجود کمک اپوزیسیون کارگری در سرکوب شورش کرونشتات، مانع از محکومیت اپوزیسیون کارگری تحت عنوان «انحراف آنارشیستی خرده بورژوایی» نگردید.

^{۶۳} پلاتفرم اپوزیسیون کارگری

در اوایل برای اپوزیسیون کارگری همانند کمونیست‌های چپ دولت شورائی یک حکومت خالص پرولتاریایی نبود، بلکه نهاد ناهمگونی بود که به برقراری تعادل بین طبقات و اقشار مختلف در جامعه، وادار گردیده بود.

"بورژوازی به توانایی ارگان‌های جمعی باوری ندارد. بورژواها دوست دارند که مردم را همانند گله با ضرب شلاق به اطاعت وادارند و در پی امیال سیری ناپذیر خود بکشانند. طبقه کارگر و سخن‌گویان این طبقه برعکس براین باورند که چالش‌های نوین کمونیستی تنها می‌تواند از طریق تلاش‌های جمعی خود طبقه به نتیجه برسد... تنها کسانی که در رابطه مستقیم با صنعت قرار دارند، می‌توانند به کشفیات جدید و برانگیزاننده دست بیابند."^{۶۴}

اظهارات اپوزیسیون کارگری مبنی بر اینکه کمونیسم را میتوان در روسیه تحقق بخشید به شرطی که مشکلات مدیریت اقتصادی به درستی حل شود بیانگر نفوذ ایدئولوژی سندیکالیستی بر اپوزیسیون بود. وجود چنین اغتشاشاتی سبب

^{۶۴} پلانفرم اپوزیسیون کارگری

گردید که تئوریسن اپوزیسیون کارگری، کولنتای، به استالینسم تمکین کند و به یکی از مدافعان سر سخت «سوسیالیسم در یک کشور» تبدیل شود و بدین طریق سرنوشت او به بعنوان خدمت گذار وفادار ضد انقلاب پایان یافت.

پرونده اپوزیسیون کارگری در کنگره دهم حزب در مارس ۱۹۲۱مورد بررسی قرار گرفت. مباحث عملا حول پرونده اپوزیسیون کارگری بود و منجر به ممنوعیت جناح بندی (فراکسیونسم) در کنگره دهم حزب بلشویک گردید. تروتسکی در تصویب ممنوعیت فراکسیونسم نقش بزرگی ایفا نمود و ضربه اساسی را به اپوزیسیون کارگری وارد کرد. اپوزیسیون کارگری از نوعی فتیسیسم حزبی رنج میبرد، به این معنا که حزب همچون یک بت، خدشه ناپذیر بود بطوریکه از به چالش کشیدن آن ابا داشت. از این رو قادر به مخالفت غیر قانونی با این رژیم حزبی نبودند.

بدستور کمیته مرکزی بلشویکها، تروتسکی دادخواستی علیه اپوزیسیون کارگری در برابر حزب بلشویک و انترناسیونال کمونیستی صادر کرد. از آنجائیکه فعالیت اپوزیسیون کارگری ممنوع گردیده و تهدید به اخراج شده بودند، از حزب بلشویک در سال ۱۹۲۲ به چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیستی شکایت کردند.

اپوزیسیون کارگری شکایت خود را محدود به بروکراسی شدن رژیم و عدم آزادی بیان گروه‌های کمونیست مخالف محدود کردند. تروتسکی که در هیئت اجرایی انترناسیونال مدعی آنان بود، موفق می‌شود، شکایت اپوزیسیون کارگری را رد کند. سرانجام حزب بلشویک کمیسیون ویژه‌ای برای بررسی فعالیت‌های اپوزیسیون کارگری تشکیل داد و کمیسیون به این نتیجه رسید که اپوزیسیون کارگری یک جناح غیر قانونی است و در پی آن با سرکوبی که تروتسکی در آن نقش مهمی ایفاء کرد عملاً به فعالیت‌های اپوزیسیون کارگری در سال ۱۹۲۲ پایان داده شد.

تروتسکی و تراژدی کرونشتات

در تاریخ انقلاب روسیه شورش کرونشتات و سرکوب آن یک تراژدی به شمار می‌رود. بلشویکها تجربه چندین ساله جنگ داخلی بر علیه ارتش سفید که توسط ضد انقلاب داخلی و بورژوازی جهانی برای سرکوب انقلاب اکتبر بر پا شده بود، را داشتند. اما شورش کرونشتات متفاوت بود، زیرا این شورش توسط کسانی که زمانی پیشتاز انقلاب اکتبر بودند، انجام گرفت. کرونشتاتی که در سال ۱۹۱۷ سنجر بلشویسم بود، ملوانانی که در خط مقدم انقلاب اکتبر قرار داشته و تروتسکی کرونشتات را «فخر و شکوه انقلاب روسیه» خطاب کرده بود، حالا شورش کرده بود!

استالینیستها و تروتسکیستها شورش کرونشتات را دسیسه ضد انقلاب و توطئه گارد سفید یا در بهترین حالت توطئه ملوانانی می‌دانند که حالا خرده بورژوا شده و با عدم تحمل شرایط اسف بار برای پایان جنگ داخلی علیه پرولتاریا شورش کرده بودند. آنارشویست ها، شورش کرونشتات را سومین انقلاب علیه دیکتاتوری بلشویکها توصیف و خود را وارثان حقیقی شورشیان کرونشتات قلمداد کردند.

برای انترناسیونالیستها، هیچ کدام از توصیفات بالا، بیان دیالکتیکی روند حوادث اجتماعی نیست و نمیتوان به سادگی از این تراژدی صرف نظر کرد. برای انترناسیونالیستها تمامی این روایت ها، ارائه نسخه جعلی از مارکسیسم است.^{۶۵}

سال ۱۹۲۱ نقطه عطفی در تاریخ انقلاب جهانی و روشن گردیدن حقیقت تلخ آغاز شکست پروسه آن بود. شکست موج انقلاب جهانی که با شکست انقلاب آلمان و قتل عام سیستماتیک پیشروان طبقه کارگر آلمان شروع شد، موجب ایزوله شدن انقلاب اکتبر گردید. ایزوله شدن انقلاب اکتبر موجب افزایش فرایند فساد تدریجی در زمینه انترناسیونالیسم پرولتری و قدرت پرولتری (قدرت شورایی) در روسیه شد. حزب بلشویک روز به روز بیشتر در دستگاہ دولتی ادغام گردیده و نتایج عمل خود را در شوراهای، کمیته‌های کارخانه، ارتش سرخ و ... نشان می داد. علائم شکست انقلاب جهانی خود در وقایع کنگره دهم حزب بلشویک با اتخاذ سیاست جدید اقتصادی (نپ)، ممنوعیت حق فراکسیون و... و در کنگره سوم کمینترن در سال ۱۹۲۱ از طریق اتخاذ سیاست جبهه واحد نشان داد.

^{۶۵} برای تجزیه و تحلیل بهتر از زمینه های شکل گیری شورش کرونشتات و دلایل سرکوب آن مطالعه نوشته «تراژدی کرونشتات - آغاز پروسه شکست انقلاب جهانی» توصیه میشود.

در اواسط فوریه ۱۹۲۱ اعتصابات و اعتراضات کارگری خودجوش در مسکو به وقوع پیوست که در آن کارگران خواستار بهتر شدن جیره‌بندی مواد غذایی و پایان دادن به روشهای کار اجباری و... که مربوط به دوران سیاست کمونیسم جنگی بود، شدند. بدنبال این اعتراضات تعداد زیادی اعتصابات "غیر قانونی" در کارخانجات و صنایع پتروگراد شکل گرفت. زیرا در روز به هر نفر تنها نیم کیلو نان تعلق می‌گرفت و سرما بشدت بیداد می‌کرد. اعتصابیون خواستار افزایش جیره غذایی، لباس، آزادی زندانیان طبقه کارگر و... بودند. مقامات حکومتی و در رأس آنها زینویف با محکوم کردن اعتصابات کارگری آنها را ناشی از تحرکات ضد انقلاب قلمداد کردند.

جدا از اعتصابات کارگری، تعداد قیام‌های دهقانی به بیش از صد رسیده بود و چکا^{۶۶} قیام‌های دهقانان را با خشونت سرکوب می‌کرد. لازم به ذکر است ملوانان در سال ۱۹۲۱ همان ترکیب سال ۱۹۱۷ را نداشتند و تعداد بیشتری با پیشینه دهقانی در سال ۱۹۲۱ جذب کرونشتات شده بودند. در چنین شرایطی بود که بلشویکها به اشتباه شورش کرونشتات را با تهدید دهقانان یکسان ارزیابی کردند و این ارزیابی اشتباه زمینه‌ای برای سرکوب خونین قیام کرونشات را مهیا کرد.

^{۶۶} پلیس سیاسی و مخفی روسیه در آن مقطع

شورش کرونشئات در تداوم اعتراضات و اعتصابات کارگری پتروگراذ انجام شد که سرکوب گردید. در اواخر فوریه نمایندگان از کارگران پتروگراذ شرایط و اوضاع را به ملوانان کرونشئات گزارش دادند که خود موجب گشت در قطعنامه ملوانان کرونشئات انعکاس و تصویب گردد. این قطعنامه خواستار انتخابات جدید شوراها، جیره بندی غذایی عادلانه تر، آزادی زندانیان سوسیالیست و آنارشیزست (نه زندانیان بورژوا)، آزادی بیان و مطبوعات به کارگران، دهقانان، آنارشیزست ها و احزاب چپ (نه مطبوعات بورژوایی)، آزادی محدود تولیدات صنعت دستی، آزادی محدود دهقانان برای تولید آزاد و... بود.

زمانی ملوانان کرونشئاتی برای سرکوب کودتای ژنرال کورنیلوف که اعلام کرده بود میخواهد کشور را از وجود انقلاب پاک کند، هیئتیی نزد تروتسکی در زندان کرسستی گسیل کرده و به توصیه های تروتسکی گوش سپرده و اندرزهای او را همچون فرامین انقلاب به اجراء گذاشته بودند. ملوانانی که در روزهای قهرمانی ۱۹۱۷ تروتسکی را همچون فرمانده انقلاب بر روی شانهای خود گرفته و چه خطرهایی که در دلآوری هایشان به گردن نگرفته بودند! در حالی که اینک تروتسکی قصد داشت خون آنها را بریزد!

برخلاف پختگی که بلشویکها قبلا و بخصوص در سال ۱۹۱۷ در جریان حوادث جولای نشان داده بودند^{۶۷}، با نوعی بی احتیاطی و بی تجربگی واکنش فوری از خود نشان دادند. این واکنش فوری بلشویکها محکوم کردن قیام کرونشات تحت عنوان توطئه ارتش سفید بود. سوم مارس ۱۹۲۱ رادیو مسکو پیام رادیویی «علیه توطئه ارتش سفید مبارزه کنیم!» را پخش کرد که حاوی شایعات و افتراهایی بود که خشم کرونشاتی ها را برانگیخت.

^{۶۷} بورژوازی در ماه جولای سعی کرد یک قیام زودرسی را در پتروگراد تدارک ببیند تا سپس به قتل عام پرولتاریا و بلشویکها بپردازد. در پاسخ به پروکاسیون دوما (پارلمان روسیه قبل از انقلاب اکتبر)، پرولتاریای پتروگراد که خود را مسلح کرده بود با شعار "تمام قدرت بدست شوراها" بیرون آمد. بلشویکها قبلا به طبقه کارگر از عواقب اقدام زودرس هشدار داده بودند وقتی که بلشویکها با تظاهرات مسلحانه ۵۰۰۰۰۰ کارگر مواجه شدند سعی کردند در راس آن قرار بگیرند و بگویند که یک اقدام صلح آمیز است تا به تله بورژوازی نیفتند. همان شب پرولتاریا متوجه اقدام زودرس خود شد فردای آن روز به خواست بلشویکها طبقه کارگر بیرون نیامد. بورژوازی این کار را در آلمان یعنی قیام زودرس را برای پرولتاریا در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۳ تحمیل کرد که بدنبال خود سرکوب خونین پرولتاریا و کمونیستها را در پی داشت. بخصوص قیام زودرس ۱۹۱۹ بزرگترین ضربه را به انقلاب جهانی زد، آنها متوجه نبودند که اراده ذهنی شرط کافی برای پیروزی طبقه کارگر نیست.

ظاهرا تروتسکی شخصا فرماندهی سرکوب شورش کرونشئات را به عهده نداشت اما نقش بزرگی در سرکوبی شورش کرونشئات ایفاء کرده است.^{۶۸} تروتسکی در ۵ مارس به پتروگراد آمد و هیچ رغبتی به مذاکره با ملوانان کرونشئاتی از خود نشان نداد. تروتسکی هیچ پیشنهادی به خواسته‌های شورشیان ارائه نکرده و امکان مذاکره بین دولت و ملوانان را از بین برد. او تنها با زبان اسلحه سخن میگفت و بدنبال سرکوب بود. تروتسکی از شورشیان خواست بدون قید و شرط تسلیم شوند، و گرنه به زور اسلحه سرکوب خواهند شد و چنین گفت:

"فقط کسانی که چنین کنند می‌توانند به لطف جمهوری شوروی امیدوار باشند. من، همزمان با این هشدار، دستورهایی صادر می‌کنم که همه چیز برای سرکوبی شورش به زور اسلحه آماده باشد. این آخرین هشدار است."^{۶۹}

^{۶۸} تروتسکی بعدها در تبعید مسئولیت کامل سیاسی تصمیم دفتر سیاسی یعنی تصمیم سرکوب کرونشئات را به عهده گرفت و مجددا بر درستی آن تصمیم تاکید کرد، متتهی تکذیب کرد که شخصا فرماندهی عملیات سرکوب شورش کرونشئات را به عهده داشته است.

^{۶۹} پیامبر مسلح - صفحه ۵۴۷

دستور صادر شده بود، اعضای ارتش سرخ تحت هیچ شرایطی در جریان تسخیر کرونشات نباید با شورشیان وارد مکالمه یا مباحثه شوند، دستگیر کنید به پشت جبهه بفرستید. برای از بین بردن آثار قیام، شروع به پاکسازی گسترده کردند و کرونشات تحت کنترل نظامی قرار گرفت. سرانجام در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ ارتش سرخ با قتل عامی اغراق آمیز شورش کرونشات را سرکوب نمود. پس از سرکوب خونین کرونشات در سوم آوریل ۱۹۲۱ تروتسکی سان پیروزی دید و چنین گفت:

"ما تا آنجا که امکان داشت صبر کردیم تا رفقای ملوان بی بصیرت ما به چشم خود ببینند که شورش به کجا می انجامد. اما چون یخها شروع به آب شدن کردند، ناگزیر شدیم.... حمله کنیم."^{۷۰}

عنوان «رفقا» توسط تروتسکی به ملوانانی که مغلوب شده بودند بیانگر آن بود که اتهام شورش کرونشات مبنی بر اینکه توطئه گارد سفید بوده، بی پایه و بی اساس بوده است. بعداً خود رهبران بلشویکها توطئه گارد سفید را کنار گذاشته و

^{۷۰} پیامبر مسلح - صفحه ۵۴۹

ماهیت شورش را خرده بورژوازی ارزیابی کردند که به ادعای آنها زمینه را برای نفوذ ضد انقلاب باز می کرد.

به تراژدی کرونشئات نباید بعنوان یک پدیده مجزا نگاه کرد، این مساله تنها در متن انقلاب جهانی قابل درک است. هر طرف برنده می شد، پیروزی از آن ضد انقلاب بود. اگر چه دورنمای انقلاب جهانی در سال ۱۹۲۱ همچنان وجود داشت و این یک فاکتور حیاتی در دیدگاه انقلابیون آن زمان بود، اما بلشویکها با حمله به شورشیان در واقع به دفاع کنندگان واقعی انقلاب و دارندگان قدرت مستقیم پرولتری، به خواهران و برادران طبقاتی خود حمله کردند.

تروتسکی و جبهه متحد

عصر انقلابات کمونیستی و جنگ‌های امپریالیستی با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود آغاز گردید. در عصر انحطاط سرمایه‌داری طبقه کارگر یگانه طبقه انقلابی است و تنها انقلاب پیش روی طبقه کارگر انقلاب پرولتری است. در این میان هیچ وظیفه مشترکی بین طبقه انقلابی و جناحهایی از بورژوازی نمیتواند وجود داشته باشد. برخلاف دوره رو به رشد سرمایه‌داری که بورژوازی یک طبقه انقلابی بود و میتواند نقش انقلابی در حوادث اجتماعی ایفاء کند، در عصر انحطاط سرمایه‌داری تمامی جناحهای بورژوازی ارتجاعی و ضد انقلابی هستند. در عصر انحطاط سرمایه‌داری دمکراسی بورژوایی به یکی از مهلک‌ترین سم‌کشنده علیه پرولتاریا و نقابی فریبنده برای پنهان ساختن توحش سرمایه‌داری تبدیل شده است. دمکراسی بورژوایی روی دیگر سکه دیکتاتوری بورژوایی است.

در سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۱ تاکتیک «جبهه متحد» مطرح شد که تروتسکی یکی از طراحان اصلی آن بود اما با مقاومت کمونیست‌های چپ بخصوص از کشورهای ایتالیا، آلمان و هلند روبرو شد. ابتدا بینیم واکنش کمونیست چپ و به ادبیات تروتسکیستها «تندروها» در مقابل

تاکتیک «جبهه متحد» چگونه بوده است. تروتسکیست‌ها روند حوادث را چنین توصیف می‌کنند:

"در کنگره، در ژوئیه ۱۹۲۱، تندروها به مقاومت پرداختند. اینان در حزب آلمان، ایتالیا و هلند نفوذ داشتند و قدرت خود را از جریان عاطفی نیرومندی در تمامی بین‌الملل می‌ستاندند. احزاب کمونیست در مبارزه نومیدانه با رهبران احزاب کهن سوسیالیست پا به عرصه هستی نهاده بودند، آنان این رهبران را از بابت حمایت از «سلاخی امپریالیستی» ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، سرکوبی بعدی انقلاب در اروپا، قتل روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، و موضعی دو پهلو در برابر مداخله اروپا در روسیه، ملامت می‌کردند. پس شگفت آور نیست که بسیاری از کمونیست‌ها گنج شدند و بر آشفتن از اینکه می‌شنیدند که لنین و تروتسکی، هر چند به طور گذرا، به پذیرفتن شکست اصرار می‌ورزیدند و از آنان می‌خواهند با «امپریالیست‌های اجتماعی» و «خائنان اجتماعی» منفور به همکاری بپردازند. این امر برای تندروها در حکم تسلیم یا حتی خیانت بود. در کنگره، لنین و تروتسکی بایست، همان گونه که در هیات اجرایی گذشت، از تمامی نفوذ و بلاغت خود استفاده کنند تا مخالفان

گوی سبقت نربایند - حتی تهدید کردند که بین الملل را، اگر از تندروها حمایت کند، به انشعاب خواهند کشاند.^{۷۱}

تاکتیک «جبهه متحد»، تاکتیکی است که بر طبق آن سازمان‌های انقلابی می‌توانند با جناح‌هایی از بورژوازی تحت عنوان احزاب به اصطلاح «احزاب کارگری» همکاری کرده و وارد اتحاد شوند و در جریان این همکاری ماهیت بورژوایی آنها را افشاء کنند. تاکتیک «جبهه متحد» یا تاکتیک‌های شبیه آن مخربترین سلاحی برای انحراف مبارزه طبقاتی است. استقلال پرولتاریا شرط اساسی برای تکامل مبارزه طبقاتی است.

تروتسکی اظهار میداشت که ریشه‌های تاکتیک «جبهه متحد» به تجربیات حزب بلشویک در جریان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ بر میگردد.^{۷۲} حالا تروتسکی به همراه دیگر رهبران کمیترن می‌خواستند این "تجربه" را به دیگر احزاب کمونیست منتقل کنند. زندگینامه نویس تروتسکی، ریشه‌های تاکتیک «جبهه متحد» را چنین توصیف می‌کند:

^{۷۱} پیامبر بی سلاح - صفحات ۶۴۰ و ۶۴۱

^{۷۲} <https://www.marxists.org/archive/trotsky/germany/۱۹۳۲-ger>

"اندیشه جبهه متحد مجسم کننده تمامی تجربه تاکتیکی بلشویک‌هایی بود که برآستی در درون نوعی جبهه متحد با منشویک‌ها و انقلابیون اجتماعی - نخست با نظام تزاری، سپس با کادتها و آنگاه با کورنیلوف - مبارزه کرده بودند، تا سرانجام یاران خود را نیز مغلوب ساختند."^{۷۳}

خوشبختانه در همان مقطع پاسخ تروتسکی و دیگر مدافعان تاکتیک «جبهه متحد» توسط کمونیست چپ روسیه داده شده است. کمونیست چپ روسیه بی اساس بودن استدلال تروتسکی را خاطر نشان می‌کند و تاکید می‌کند بلشویک‌ها نه در جبهه متحد با منشویک‌ها و اس.ارها بلکه از طریق جنگ بی رحمانه علیه منشویک‌ها و اس.ارها پیروز شدند. کمونیست‌های چپ در مانیفست خودشان چنین می‌نویسند:

"تبلیغ برای جبهه متحد با خائنین رنگارنگ سوسیالیست این باور را به وجود می‌آورد که آنها هم به طور قطعی با بورژوازی و برای سوسیالیسم می‌جنگند و نه برعکس آن... آیا کسی می‌تواند بگوید که پرولتاریای

^{۷۳} پیامبر بی سلاح - صفحه ۶۴۱

روسیه پیروز شد چرا که با منشویکها و اس ارها متحد بود؟ این بی معنی است. پرولتاریای روسیه، بورژوازی و فئودال ها را از طریق جنگ بی رحمانه اش علیه منشویکها و اس ارها شکست داد.

رفیق تروتسکی در یکی از سخنرانی هایش در رابطه با ضرورت تاکتیک جبهه متحد گفت که ما پیروز شده ایم، اما باید تحلیل کنیم که چگونه مغلوب می شویم. او استدلال می کند که ما در جبهه متحد با منشویکها و اس. ارها رژه رفتیم زیرا ما خودمان، با منشویکها و اس. ارها در یک شورا نشستیم. اگر تاکتیک جبهه متحد شامل نشستن در همان نهاد باشد، بنابراین رئیس کار اجباری و محکومین نیز در یک جبهه متحد هستند: هر دو در زندان.^{۷۴}

چهارمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۲ تاکتیک «جبهه متحد» را تصویب نمود و تروتسکی در تصویب آن نقش مهمی ایفاء کرد. به موجب آن می بایست کمونیستها با «سلاخان امپریالیستی»، با قاتلان لوکزامبورگ و لیکنخت، با «خائنان اجتماعی» و با احزاب به اصطلاح «احزاب کارگری» مبارزه مشترکی را پیش ببرند.

^{۷۴} مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه - صفحات ۴۴ و ۴۶

تروتسکیست‌ها نقش تروتسکی در تصویب تاکتیک «جبهه متحد» و واکنش مخالفان را چنین توضیح می‌دهند:

"در کنگره بعد، کنگره چهارم، لنین، که دیگر بیمار بود، فقط باختصار و با زحمت بسیار سخنرانی کرده و تروتسکی به عنوان مفسر اصلی استراتژی و تاکتیک بین‌الملل ظاهر شد. وی بار دیگر از جبهه متحد جانبداری کرد. گامی دیگر هم جلو رفت و به احزاب کمونیست تأکید کرد که در شرایطی معین، از حکومت‌های سوسیال دموکرات حمایت کنند و حتی در اوضاعی خاص، در موقعیتهای پیش از انقلابی، هر گاه چنین ائتلافی راه دیکتاتوری پرولتاریا را هموار سازند، در آنها شرکت جویند. مخالفان از خشم بر خود میلرزیدند."^{۷۵}

تاکتیک «جبهه متحد» نه تنها به پیشروی جنبش کارگری و کمونیستی کمک نکرد بلکه باعث قتل عام انقلابیون و پرولتاریا در آلمان، اسپانیا، چین و... شد. تاکتیک جبهه متحد شکست حکومت ساکسونی و تورینگیا را به ارمغان آورد و کشتار در چین را در پی داشت.

^{۷۵} پیامبر بی سلاح - صفحه ۶۴۳

تروتسکی و آخرین مقاومت های مخالفان

در دهمین کنگره در سال ۱۹۲۱ همه گرایش‌های اصلی حزب بلشویک به منع فراکسیون‌های رای مثبت داده بودند. در نتیجه پس از آن برای ناراضیان و مخالفان دو آلترناتیو بیشتر وجود نداشت. یا باید به فعالیت غیر قانونی رو بیاورند مثل «گروه کارگران» و یا اینکه از هر گونه فعالیت سازمان یافته پرهیز کنند. به غیر از «گروه کارگران» کسی به فعالیت غیر قانونی رو نیاورد. نکته حائز اهمیت این است که در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ تروتسکی زیاد خود را درگیر جدالها نمی‌کرد، بلکه مباحث را با احتیاط و با دیپلماسی بسیار زیاد انجام می‌داد و به نوعی خود را از زندگی سیاسی کنار کشیده بود.

اولین کسی که به مخالفت با تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» برخاست زینویف بود. زینویف از خطر سرمایه‌داری دولتی، تقویت بوروکراسی و تسلط بوروکراسی بر حزب سخن راند. در سال ۱۹۲۶ مخالفان سعی کردند به شکل سازمان یافته نظرات خود را نه تنها به سوی حزب بلکه به طرف جامعه مطرح سازند. مخالفان جلسات خود را بصورت مخفیانه در جنگلها و خارج از شهر برگزار می‌کردند، چون امکان برگزاری علنی آن وجود نداشت. رهبران

مخالفان سخنرانی‌های خود را در کارخانه‌ها شروع کردند که مشهورترین آنها سخنرانی تروتسکی در کارخانه هواپیماسازی مسکو بود. واکنش دستگاه سرکوب استالینیستی به فعالیت مخالفان که بسیار خشن بود، تروتسکی از دفتر سیاسی حزب بلشویک در اکتبر ۱۹۲۶ اخراج شد. مخالفان نه تنها از حزب اخراج می‌شدند بلکه به شکل فیزیکی نیز حذف می‌گردیدند. یکی از مخالفان سابق بنام لارین، افکار پنهان استالین را در پانزدهمین کنفرانس حزب در ماه اکتبر - نوامبر ۱۹۲۶، این چنین بیان کرده است:

"یا باید اپوزیسیون حذف شود و از نظر قانونی سرکوب شود، یا همان طور که انقلابیون سوسیالیست چپ این کار را در مسکو در ۱۹۱۸ کردند، با مسلسل‌ها در خیابان‌ها حل و فصل خواهد شد."^{۷۶}

پس از به هم خوردن بلوک استالین - زینویف - کامنف، «اپوزیسیون چپ» تشکیل شد که اعضای اصلی آن تروتسکی، زینویف و کامنف بودند. مبارزات درونی حزبی در سال ۱۹۲۷ به اوج خود رسید و «اپوزیسیون چپ» پلاتفرم خود را

^{۷۶} وجدان انقلاب: اپوزیسیون کمونیستی در روسیه شوروی، سیمون و شوستر، ۱۹۶۰، صفحه

ارائه داد. اپوزیسیون چپ استدلال می کرد که ۳ گرایش اصلی در کمیته مرکزی، ارگانهای رهبری حزب و دولت وجود دارند. اپوزیسیون چپ پلاتفرم خود را ارائه داد که در آن می خوانیم:

"در حال حاضر سه گرایش اصلی در کمیته مرکزی و بطور کلی در ارگانهای رهبری حزب و دولت موجودند. گرایش اولی انحراف واضح و آشکار بطرف راست است... گرایش دوم "سنتریسم" جناح حاکم است. رهبران این گرایش رفقا استالین، مولوتف، اوگلانف، کاگانوویچ، میکویان، کیروف هستند...بوخارین در نوسان بین دو طرف، سیاستهای این گروه را "تعمیم" می دهد... گرایش سوم به اصطلاح اپوزیسیون است. این گرایش جناح لنینیستی حزب است... در این کشور دو موضع اساسی و متقابلا متضاد وجود دارند. یکی موضع پرولتاریا است که در حال ساختمان سوسیالیسم است، دیگری موضع بورژوازی است که آرزومند تغییر مسیر تکاملی جامعه در جاده سرمایه داری است...عامل تعیین کننده برای تعیین ارزیابی جهت حرکت کشور ما در مسیر تجدید ساختمان سوسیالیستی، باید رشد نیروهای مولده مان و تفوق عناصر سوسیالیستی اقتصاد بر عناصر

سرمایه‌داری به همراه بهبود همه شرایط هستی طبقه کارگر باشد... انحصار تجارت خارجی یک حربه ضروری و حیاتی برای ساختمان سوسیالیسم، زمانیکه کشورهای سرمایه‌داری از تکنیک پیشرفته‌ای برخوردارند، می‌باشد. اما اقتصاد سوسیالیستی که اکنون در حال ساخته شدن است، فقط در صورتیکه بطور مداوم به اقتصاد جهانی در زمینه‌های تکنیک، هزینه تولید و کیفیت و قیمت تولیداتش نزدیک شود، می‌تواند از طریق انحصار تجارتي محافظت گردد.^{۷۷}

نقل و قول طولانی بالا از چند زاویه قابل اهمیت است که به ترتیب به بررسی آنها می‌پردازیم.

جناح به اصطلاح «جناح چپ» در سال ۱۹۲۷ هنوز استالینسم را «جناح مرکز» که بین جناح راست و جناح چپ قرار دارد قلمداد می‌کرد و استالینسم را دشمن اصلی قلمداد نمی‌کرد، به طوری که با آن مماشات می‌کرد و هنوز جناح به اصطلاح راست را دشمن اصلی قلمداد می‌کرد.

^{۷۷} از پلاتفرم اپوزیسیون چپ

جناح به اصطلاح چپ عامل تعیین کننده مسیر ساختمان سوسیالیستی در شوروی، را رشد نیروهای مولده ارزیابی می نماید و صحبت از اقتصاد سوسیالیستی که در حال ساخته شدن است می کند. به عبارت بهتر پذیرش تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» در واقع رها کردن انقلاب جهانی و بی توجهی به این مساله است که ساختن سوسیالیسم امر طبقه کارگر جهانی است.

برای جناح به اصطلاح چپ ساختن سوسیالیسم صرفاً یک امر اقتصادی بود که صرفاً با رشد نیروهای مولده، و بالا بردن سطح بارآوری کار گره خورده بود. در صورتی که سوسیالیسم محصول مبارزه طبقاتی است و این جناح عملاً با آن بیگانه بود. به عبارت بهتر سوسیالیسم محصول اجتماعی شدن ابزار تولید و نهادهای جامعه است که به تبع خود زوال دولت را در پی خواهد داشت و تنها در مقیاس جهانی امکان پذیر است.

در نوامبر ۱۹۲۷ مخالفان سعی کردند در تظاهرات سالانه جشن انقلاب اکتبر با پرچم و بنر خود به دخالت گری پردازند. ضرورت وحدت لنینیستی و علیه انشعاب، بخشی از خواسته های مخالفان بود. تاکید بر ضرورت وحدت حزب لنینیستی زمانیکه حزب لنین دیگر به ضد انقلاب تبدیل شده و ضد انقلاب فقط با

زبان سرکوب سخن می راند بیانگر آن بود که مخالفان دائما به دنبال سازش و توافق دوستانه با ضد انقلاب بودند. این سیاست محجوبانه مخالفان، مقاومت آنها را بسیار تضعیف نمود و زمینه را برای شکست نهایی هموار کرد. در اکتبر ۱۹۲۷ تروتسکی از کمیته مرکزی اخراج شد و بدنبال آن در نوامبر ۱۹۲۷ از حزب نیز اخراج گردید.

سرکوب مخالفان و اخراج تروتسکی و زینویف از حزب روحیه مبارزاتی مخالفان را بشدت پائین آورد و عملا اتحاد تروتسکی و زینویف از هم پاشید. هر چند رهبران مخالفان بیانیه ای امضاء کردند و اعتراف نمودند که خطا کرده اند و نظم حزبی را نقض کرده اند و ملتسمانه تقاضای بازگشت به حزب را داشتند اما ماشین سرکوب استالینیستی سرکوب را خشن تر کرد و شروع به سرکوب بوخارین و طرفداران او کرد.

استالین با سرکوب کولاک ها و انحلال آنها به عنوان یک طبقه و در نتیجه حرکت به سمت صنعتی شدن به نوعی قصد داشت مخالفان را خلع سلاح ایدئولوژیک کند. بسیاری از مخالفان فریب این تاکتیک استالین را خوردند که خود سبب گردید تا از تعداد مخالفان کاسته شود.

در جمع بندی حوادث می توان گفت ، سال ۱۹۲۸ نقطه عطفی در تاریخ روسیه است. در این سال استالینسم توانست با قلع و قمع مخالفان پیروزی خود را تثبیت کند و بدون مزاحمت‌هایی سرمایه‌داری دولتی را با شتاب هر چه بیشتر پیش ببرد. در این سال کمیترین در جریان ششمین کنگره خود در اگوست ۱۹۲۸ به بخشی از سیاست خارجی روسیه تبدیل شد و با اتخاذ تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» همانگونه که انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۴ حکم مرگ خود را با شرکت در جنگ امپریالیستی امضاء کرد، مرگ خود را اعلام نمود و به زندگی خود به عنوان یک انترناسیونال پایان داد.

تروتسکی در ژانویه ۱۹۲۸ به آلمانی تبعید و سرانجام در فوریه ۱۹۲۹ از شوروی اخراج شد. ابتدا در ترکیه، سپس در فرانسه و نروژ و سرانجام در مکزیک دوران تبعید خود را گذراند و در آنجا توسط دستگاه ترور استالینی به قتل رسید. تروتسکی حتی در تبعید (در دوران تبعید در ترکیه) بند ناف خود را از جسد متعفن (کمیترین) نبرید و اعلام کرد خودش و پیروانش به کمیترین وفادار هستند. هر چند از آن اخراج شده‌اند. تروتسکی و پیروانش خواهان زنده کردن جسد متعفن کمیترین و سپس اصلاح آن بودند. او حتی از این فراتر هم رفت و ضد انقلاب را

پیشاهنگ رزمجوی طبقه کارگر قلمداد کرد و توصیه نمود جای مخالفان در میان این پیشاهنگان است. تروتسکیستها چنین می‌نویسند:

"تروتسکیسم، به رغم جامعیت انتقادش از کمینترن، آهنگ آن نداشت که جنبش کمونیستی تازه ای براه اندازد. تروتسکی...اعلام داشت که وی و پیروانش به بین‌الملل کمونیست وفادارند، هر چند که از آن اخراج گردیده اند... تروتسکیستها خواستار اصلاح بین‌الملل بودند و نه گسست قطعی از آن. تروتسکی می‌پنداشت که احزاب کمونیست، با همه اشتباهها و خطاهایشان، هنوز هم پیشاهنگ رزمجوی طبقه کارگرند، و جای مخالفان در میان این پیشاهنگان است."^{۷۸}

^{۷۸} پیامبر مطرود صفحه ۱۱۲۰

گست بین تروتسکی و کمونیست چپ

بدنبال چرخش تروتسکی به سوی اپوزیسیون، همسوئی‌هایی بین تروتسکی و طرفداران او با کمونیست‌های چپ بوجود آمد. این هم سوئی‌ها هم در روسیه و هم در سطح بین‌المللی قابل مشاهده بود. کمونیست‌های چپ در مقابل سرکوب تروتسکی و طرفداران او اظهار همبستگی کردند. به طوری که مکاتبات و یا سطحی از روابط بین تروتسکی و کمونیست‌های چپ شکل گرفت، اما به دلیل ابهامات، اغتشاشات فکری و محدودیتهای نظری تروتسکی، این روابط پس از مدتی متوقف شد. ابتداء بسیار گذارا نگاهی به این روابط میندازیم، سپس این نکته را بررسی می‌کنیم که چگونه تروتسکی با وجود نقد و مبارزه خود با عروج ضد انقلاب استالینی، نتوانست بند ناف خود را ببرد و زمینه را برای وارثان خود مهیا کرد تا در چپ سرمایه ادغام شوند. در واقع چگونه کمونیست چپ در آن شرایط سخت توانست از مواضع پرولتری دفاع کند و مدافع راستین کمونیسم حقیقی باشد!^{۷۹}

^{۷۹} بررسی کمونیست چپ بطور کلی و کمونیست چپ روسیه بطور اخص موضوع این بخش نیست. قطعاً هر گونه نگاه گذرا نیز ناقص خواهد بود. جریان کمونیست بین‌المللی مبادرت به انتشار سری

ما قبلاً گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را که مانیفست آن بیانگر سطح بلوغ نظری کمونیست‌های چپ روسیه با وجود محدودیتهای شرایط روسیه بود، را بررسی کردیم. دفاع گروه کارگران از انترناسیونالیسم، از انقلاب جهانی، از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا و محکومیت تزهایی چون «جبهه متحد»، «دولت کارگری» و... بیانگر دفاع از مواضع پرولتری آن گروه در جدال‌های طبقاتی بود. در آن مقطع تروتسکی خود در صف سرکوبگران بود و در سرکوب کمونیست‌های چپ نقش ایفاء می‌کرد.

سانترالیست‌های دموکراتیک (دئیست‌ها) که از سال ۱۹۱۹ وجود داشته و بطور مداوم با خطرات بوروکراسی در حزب و دولت مبارزه می‌کردند. گروهی از دئیست‌ها که به «گروه پانزده نفر» معروف بودند، پلاتفرم خود را به پانزدهمین کنگره حزب ارائه دادند، جنایتی که بلافاصله بخاطر آن از حزب اخراج شدند. مواضع پلاتفرم «گروه پانزده نفر» در مسائلی چون ماهیت شوروی، دولت کارگری و... بسیار نزدیک به مواضع «گروه کارگران» بود.

کتابهای «کمونیست چپ ایتالیا»، «کمونیست چپ هلند - آلمان»، «کمونیست چپ روسیه» و «کمونیست چپ بریتانیا» کرده است که خواندن آنها برای آشنایی با تاریخ و مواضع کمونیست چپ تا مقطع جنگ جهانی دوم توصیه میشود.

در سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۲۸ مباحثی بین تروتسکی و سانترالیستهای دمکراتیک شکل گرفت که در آن مباحث، تروتسکی بیشترین توان خود را به این نکته معطوف کرد که نشان دهد آسیب ناشی از خطاهای «چپ افراطی» بیشترین آسیب را به اپوزیسیون رسانده است.

برای دئیست‌ها یا حداقل بخش قابل توجهی از آنها وقایع ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸ و سرکوب مخالفان توسط دستگاه ترور استالینی بیانگر آن بود که حزب بلشویک ماهیت پرولتری خود را کاملاً از دست داده و به یک «جسد متعفن» تبدیل شده است و دیگر چیزی برای دفاع از رژیم شوروی باقی نمانده است. تروتسکی بشدت مخالف چنین دیدگاهی بود و با آن مبارزه می‌کرد و در نامه خود تحت عنوان «تفاوت‌های ما با سانترالیستهای دموکرات» به «بورودای» چنین می‌نویسد:

"همکاران شما در خارکوف، از آنچه من مطلع شده‌ام، کارگران را مورد خطاب قرار داده‌اند با توسل به این ایده غلط که انقلاب اکتبر و دیکتاتوری

پرولتاریا هم اکنون در حال از بین رفتن است. این مانیفست، که در اصل

نادرست است، بیشترین آسیب را به اپوزیسیون رسانده است.^{۸۰}

پس از سرکوب لجام گسیخته دستگاه ترور استالینی که منجر به خاموشی

کمونیست چپ روسیه شد، درس آموزی از حوادث روسیه، دفاع پرولتری از

دستاوردهای انقلاب اکتبر و ارائه افق های نظری به خارج از روسیه انتقال یافت و

این افتخار نصیب کمونیست چپ ایتالیا شد.

بدنبال راه اندازی کمپین ضد تروتسکیستی در احزاب کمونیستی به فرمان

کمیترن، این کمپین در ایتالیا با مخالفت گروهی از جمله بوردیگا مواجه شد.

مخالفت بوردیگا باعث اخراج این گروه از حزب به اتهام واهی گرایش به

تروتسکیسم گردید، در حالی که بوردیگا خود بنیان گذار حزب کمونیست بود

کمونیست چپ ایتالیا دو دلی هایی که در سال ۱۹۲۵ داشت را پشت سر

گذاشت و خود را به شکل یک فراکسیون با ارگانها و نظم و انضباط خاص خود

تبدیل کرد. نکته حائز اهمیت این است که بدلیل سرکوب فاشیسم بخش زیادی از

^{۸۰} ترجمه از متن انگلیسی و از لینک زیر:

<https://en.internationalism.org/internationalreview/۲۰۰۰۶/۹۶۴۹/۱۹۲۴-۲۸-triumph-stalinist-state-capitalism>

کمونیست های ایتالیایی در کشورهای گوناگون بعنوان تبعیدی به سر می بردند و تعداد زیادی از انقلابیون غیر ایتالیایی خود را با این فراکسیون هم نظر دانسته و خود را بخشی از آن می دانستند، در نتیجه فراکسیون به درستی خود را نه یک فراکسیون ایتالیایی بلکه فراکسیون چپ انترناسیونال کمونیست اعلام کرد. فراکسیون چپ ضمن اینکه با تروتسکی اعلام همبستگی می کرد، اما همچنان بر اختلافات سیاسی در مواضع سیاسی تاکید می نمود:

"در حالی که فراکسیون با تروتسکی اعلام همبستگی می کرد، همچنان از موضع خود، یعنی تزه های بوردیگا و تزه های کنگره دوم کمینترن دفاع می کرد. لذا تزه های کنگره سوم و چهارم کمینترن را رد می کرد که توسط جریان اپوزیسیون روسیه در اطراف تروتسکی دفاع می شد. در نهایت، باید توجه داشت که فراکسیون خود را نه به عنوان «فراکسیون ایتالیایی» بلکه به عنوان «فراکسیون چپ انترناسیونال کمونیستی» تشکیل داد.^{۸۱}

^{۸۱} کمونیست چپ ایتالیا از انتشارات جریان کمونیست بین المللی - صفحه ۵۴

در سال ۱۹۲۹ که هنوز دورنمای همکاری های مشترک بین فراکسیون چپ انترناسیونال کمونیستی با تروتسکی وجود داشت، نامه سرگشاده ای به تروتسکی نوشت و آنرا در پرومته شماره ۲۰ منتشر کرد. فراکسیون بخصوص در فرانسه از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود و نشریاتش بیش از هر گروه اپوزیسیون به فروش می رفت و برای استالینیستها «دشمن شماره یک» نه تروتسکیستها بلکه فراکسیون بود. تروتسکی شخصا بوردیگا را می شناخت و به وزن سیاسی فراکسیون آگاه بود و نمی خواست فراکسیون را دور کند بلکه قصد داشت اپوزیسیونی بر اساس «بلشویک - لنینیستی» ایجاد کند. تروتسکی در تاریخ ۲۵ سپتامبر به نامه سرگشاده فراکسیون چنین پاسخ داد:

"بنابراین با داشتن میانه روهایی مانند ارکولی از یک سو، از سوی دیگر سردرگم گرایان افراطی چپ، شما، رفقا، در شرایط دشوار دیکتاتوری فاشیستی، به دفاع از منافع تاریخی پرولتاریای ایتالیا و بین المللی فراخوانده می شوید. از صمیم قلب برای شما آرزوی موفقیت و پیروزی دارم."

با این همه پاسخ تروتسکی نوعی دوگانگی را به همراه داشت که با پاسخ صریح فراکسیون مواجه شد. تا سال ۱۹۳۴ نوعی رابطه بین تروتسکی و تروتسکیسم با کمونیست چپ وجود داشت، اما در این سال گسست قطعی شد. محور اصلی مبارزه تروتسکیستها برای اصلاح بین‌الملل کمونیست یا به عبارت بهتر مبارزه و تلاش برای زنده کردن مجدد جسد متعفن بود. در حالی که کمونیست‌های چپ هدفشان نه زنده کردن جسد متعفن بلکه تشکیل فراکسیون و دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی و مبارزه با کمیتزنی بود که حالا مرکز ضد انقلاب شده بود. بینیم تروتسکیستها این گسست را چگونه توصیف می‌کنند. آنها می‌نویسند:

"در این دوره اقدامی در جهت همکاری با بوردگیستها در داخل سازمان بین‌المللی واحد صورت گرفت که بی ثمری خود را به اثبات رساند. کنفرانس کپنهاک عدم امکان چنین همزیستی را در درون یک جنبش واحد در شرایط موجود، نشان داد....محور اصلی سیاست ما مبارزه برای اصلاح بین‌الملل کمونیست و بخش‌های وابسته به آن بود."^{۸۲}

^{۸۲} بین‌الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۴۰

پس از سالها تلاش عبث برای زنده کردن جسد متعفن، تروتسکیستها به بیهودگی تلاش خود برای اصلاح بین‌الملل کمونیست پی بردند و از اصلاح بین‌الملل کمونیستی خسته شده و به این باور رسیدند که انترناسیونال خودشان را تشکیل دهند.

تروتسکی بدنبال اعلام انترناسیونال چهارم بود زیرا معتقد بود که خیزش انقلابی قریب الوقوع است و همین درک غلط او باعث گردید تا در حوادث بعدی مواضع ارتجاعی بگیرد. تروتسکی در جریان حوادث ماه مه ۱۹۳۶ اعلام کرد که انقلاب فرانسه شروع شده است. برای تروتسکی جنگ چین و ژاپن در سال ۱۹۳۷ و جنگ آزادیبخش ملی نه پیش درآمدی بر جنگ جهانی بلکه مقدمه ای بر انقلاب چین بود.

تروتسکی نتوانست بر ضعف های به ارث برده از انترناسیونال دوم و سوم فائق آید و نه تنها با مبارزه با این ضعف ها قادر نبود تصویر روشنی از ضرورت سرنگونی دولت بورژوازی و مبارزه برای کمونیسم ارائه دهد بلکه از آن ضعف ها فضیلت ساخت. برای فتح توده ها، جبهه متحد، برنامه حداقل و.. بکار برده شدند. تروتسکی از هواداران خود خواست «با اصلاح طلبی در سنگر خود مبارزه کنند» و

وارد جریانات حزب کارگران بلژیک (POB) و بخش فرانسوی بین‌الملل کارگری (SFIO) و... شوند و «برنامه انقلابی را به میان توده‌ها ببرند» که این خود به معنی ناپدید شدن آنها به عنوان یک جریان انقلابی در درون خائنان و مرتدین بود. به عبارت بهتر آنها از مرز پرولتری عبور کرده و وارد زمین خائنان شدند. حقیقت انکار ناپذیر این است که دگرذیسی تروتسکیسم به سوی سوسیال دمکراسی در زمان تروتسکی و در جریان حوادث فرانسه، اسپانیا و... شروع شده و با تکمیل این دگرذیسی در جریان جنگ جهانی دوم تروتسکیسم برای همیشه در جناح چپ سرمایه ادغام گردید. فراکسیون کمونیست چپ موضع خود را در این باره چنین بیان کرد:

"تروتسکی به سرعت ما را ناامید کرد. امروز او در حال لغزش است و ما نمی‌دانیم که آیا این یک سقوط قطعی از جانب او است یا یک کسوف که حوادث فردا آن را از بین می‌برد. در هر صورت، در شرایط کنونی، ما

باید علیه او و طرفدارانش که از رویکون^{۸۳} عبور کرده‌اند و دوباره به

سوسیال دموکراسی پیوسته اند، مبارزه بی رحمانه ای انجام دهیم.^{۸۴}

پرومته نشریه فراکسیون تنها نشریه‌ای در فضای انقلابی بود که جمهوری اسپانیا را به عنوان یک جمهوری ارتجاعی و بر علیه طبقه کارگر محکوم کرد. فراکسیون معتقد بود جمهوری اسپانیا یک حمله علیه کارگران است تا هر گونه امکان واکنش طبقاتی را از بین ببرد. تروتسکی و هواداران او از جمهوری اسپانیا بعنوان یک جمهوری ضد فتوئالی دفاع می‌کردند. این تحلیل یکی از دلایل اصلی شکاف بین جریان «تروتسکیست» و فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا بود. با شروع جنگ امپریالیستی تروتسکیسم کارگران را گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی کرد و کاملاً در جناح چپ سرمایه ادغام گردید که در بخش‌های بعدی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

^{۸۳} رویکن رودخانه‌ای در شمال کشور ایتالیا است. ژولیوس سزار در سال ۴۹ قبل از میلاد با عبور از رودخانه رویکن جنگ داخلی روم را تسریع کرد، که در نهایت منجر به دیکتاتور شدن سزار و ظهور دوره امپراتوری روم شد.

^{۸۴} بیان شماره ۱۱ - سپتامبر ۱۹۳۴

تروتسکی و ماهیت شوروی

یکی از بزرگترین اشتباهات تروتسکی، ارزیابی او از ماهیت شوروی بود. از یک سو اغتشاشات نظری و ابهامات تروتسکی و از سوی دیگر نگرش ایده آلیستی تروتسکی به روند تحولات اجتماعی در روسیه و جهان موجب شد تا تروتسکیسم کارگران را به عنوان گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی و بخصوص در جنگ جهانی دوم تبدیل کرده و دستان تروتسکیستها به خون طبقه کارگر آغشته شود. این مسئله به تفصیل در فصل های بعدی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. ابتدا زمینه های ابهامات تروتسکی را بررسی می کنیم که نقش مهمی در نگرش ایده آلیستی تروتسکی ایفاء کردند.

قبلا بر ابهامات تروتسکی در رابطه با مفهوم سوسیالیسم که از انترناسیونال دوم به ارث برده بود اشاره کردیم. تروتسکی بدون اینکه قادر باشد به مارکس استناد کند، اظهار می دارد مارکس و تمام مارکسیستها مالکیت دولتی را معادل دولت کارگری ارزیابی می کردند و صحبت از مالکیت ملی می کند که در تناقض با اجتماعی شدن است. تروتسکی در روز روشن به تحریف مارکس و مارکسیسم

می پردازد. در حالی که نه مارکس و نه تمام مارکسیستها چنین نظری نداشتند.
تروتسکی می نویسد:

"مارکس و تمام مارکسیست های بعدی از او واژه مالکیت دولتی، ملی و
سوسیالیستی را به عنوان واژه هایی مترادف در رابطه با دولت کارگری به
کار برده اند."^{۸۵} [تاکیدات از متن اصلی]

از آنجایی که برای تروتسکی ملی شدن معادل اجتماعی شدن بود، در نتیجه
برای او وظیفه اصلی سوسیالیسم نه لغو کار مزدی بلکه سلب مالکیت از بورژوازی
بود. برپایه چنین زمینه ایی است که تروتسکی مالکیت خصوصی در دست
سرمایه داران خصوصی را خصیصه سرمایه داری و مالکیت دولتی را خصیصه
سوسیالیسم می داند. تروتسکی می نویسد:

"مرکز یافتن وسایل تولید در دست دولت نخستین بار در تاریخ توسط
پرولتاریا و با شیوه انقلاب اجتماعی عملی گردید، نه توسط سرمایه داران و
با شیوه تبدیل دولت به تراست."^{۸۶}

^{۸۵} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۴۰

تروتسکی برای اثبات ادعای غلط و غیر مارکسیستی خود به یک استدلال غیر منطقی و متافیزیکی چنگ میندازد و اظهار می‌دارد مالکیت خصوصی قبل از اجتماعی شدن ناگزیر است که از مرحله مالکیت دولتی بگذرد و چنین اظهار می‌دارد:

"همان طور که کرم ابریشم برای تبدیل شدن به یک پروانه باید از مرحله پیله بگذرد، مالکیت خصوصی هم برای آن که به مالکیت اجتماعی تبدیل شود ناگزیر است که از مرحله مالکیت دولتی گذر کند."^{۸۷}

تروتسکی در استدلالات خود معمولاً به استعاره توسل می‌جوید، اما متأسفانه این استعاره‌ها مضمون و محتوای واقعی خود را در حوادث اجتماعی از دست می‌دهند. نمی‌توان قوانین علم زیست‌شناسی را به علم اجتماعی تعمیم داد. نمک خوراکی ترکیب شیمیایی از کلر که سمی است و دیگری فلز خطرناک سدیم است، در حالیکه ترکیب شیمیایی آنها نمک خوراکی خواهد شد که نه تنها سمی و خطرناک نیست بلکه جزو ضروریات زندگی خوراکی ما است. آیا می

^{۸۶} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۵۲

^{۸۷} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۴۱

توان در علم اجتماعی دو پدیده سمی و خطرناک را با هم ترکیب نموده و سپس انتظار داشت برای جامعه مفید و ضروری باشد؟ استدلال تروتسکی چقدر بی اساس و غیر دیالکتیکی است.

بعد دیگر ترجمان اظهارات تروتسکی چنین می شود که هر کجا مالکیت دولتی (سرمایه داری دولتی) حاکم شد، نیمی از گذار به اجتماعی شدن انجام گرفته است. تروتسکی نتوانست این مسئله را درک کند که در عصر انحطاط سرمایه داری، زمانیکه سرمایه احساس خطر کند به سوی دولتی شدن گرایش پیدا می کند و این مسئله هم در سرمایه داری متروپل و هم در سرمایه داری پیرامونی در قرن اخیر بوضوح مشاهده شده است.

تروتسکی قادر به تشخیص این مساله نبود که بوروکراسی که او از آن صحبت می کند، طبقه حاکم جدیدی است که ابزار تولید را در اختیار دارد و به طور جمعی ارزش اضافه حاصل از استثمار طبقه کارگر را تصاحب کرده و سپس ارزش اضافه حاصله بین اعضای طبقه حاکم یعنی همان بوروکراسی تقسیم میگردد. کل این پروسه به شکل اشتراکی انجام میگرفت. برای تروتسکی روسیه سوسیالیستی بود زیرا:

"ملی شدن زمین، وسایل تولید صنعتی، حمل و نقل و مبادله، همراه با انحصار تجارت خارجی، اساس ساختار اجتماعی شوروی را تشکیل می‌دهد. ماهیت اتحاد شوروی به عنوان یک دولت پرولتاریا از طریق این روابط، که توسط انقلاب پرولتری ایجاد شد، اساساً برای ما مشخص می‌شود."^{۸۸}

تروتسکی استدلال می‌کرد، تا زمانی که شوروی کشوری کارگری است، نباید از کارگران توقع داشت یا نباید کارگران را برانگیخت که از بین‌الملل سوم روی گردانند. تروتسکی حتی از این فراتر می‌رود و ادعا می‌کند تا زمانی که مالکیت دولتی که بوسیله انقلاب اکتبر بوجود آمده از بین نرفته، پرولتاریا همچنان طبقه حاکم خواهد بود. اگر پرولتاریا، هم به باور تروتسکی و هم به باور استالین، طبقه حاکم است، پس فرق تروتسکی با استالین در چیست؟ ظاهراً فرق تنها در شیوه اعمال همان حاکمیت پرولتری است! تروتسکی در سال ۱۹۳۶ می‌نویسد:

^{۸۸} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۵۲

"تا زمانی که اشکال مالکیت که بوسیله انقلاب اکتبر بوجود آمده اند از بین نرفته اند، پرولتاریا طبقه حاکم خواهد بود."^{۸۹}

پرولتاریا در سال ۱۹۳۶ چگونه طبقه حاکمی است که نه در شوراهای، نه در کمیته‌های کارخانه و نه در هیچگونه نهاد پرولتری دیگری قدرت ندارد و اصلا چطور حاکمیت خود را اعمال می‌کند؟ طبقه کارگر قدرت سیاسی خود را چگونه اعمال می‌کند؟ چگونه حاکمیت پرولتری است که در آن اعتراضات و اعتصابات پرولتری سرکوب میشوند؟ تروتسکی عاجز از درک این بود که یکی از بزرگترین خطاهای خود را مرتکب می‌شود بطوریکه از ماهیت شوروی نه بر اساس معیار طبقاتی بلکه بر اساس معیار یک قانون کاملا قضایی دفاع می‌کند. مالکیت دولت بر مراکز اصلی اقتصاد و انحصار دولت بر تجارت خارجی مبنای اصلی دفاع تروتسکی از ماهیت پرولتری حکومت را تشکیل می‌داد. ابهامات تروتسکی مانع گردید تا قادر به دیدن این نکته بشود که ضد انقلاب می‌تواند بر اساس دارایی دولتی، سرمایه‌داری را تثبیت کند. تروتسکی به اغتشاش فکری خود ادامه می‌دهد. قبلا مشاهده کردیم که تروتسکی از یک سو در سال ۱۹۳۶ اعتقاد داشت پرولتاریا

^{۸۹} تروتسکی ماهیت طبقاتی دولت شوروی اکتبر ۱۹۳۳

طبقه حاکم است، از سوی دیگر همان سال اظهار میدارد جهان بینی قشر حاکم، جهان بینی خرده بورژوازی است و چنین می نویسد:

"جهان بینی خرده بورژوازی قشر حاکم جدید با جهان بینی خود او [یعنی استالین] یکی بود." ۹۰

تروتسکی پایه و اساس استالینسم را دولت کارگری و گورکن انقلاب پرولتری اکتبر، یعنی استالینسم را پرولتری قلمداد می کرد. اینک تروتسکی بر ضد انقلابی که بر ویرانه های انقلاب باشکوه اکتبر جشن پیروزی خود را بر پا کرد، "مهر پرولتری" می زند. ظاهراً اغتشاشات فکری تروتسکی پایانی ندارد زیرا او می نویسد:

"پایه استالینسم دولتی کارگری است." ۹۱

البته بعد از آن کلمه منحط به دولت پرولتری اضافه گردید و شوروی «دولت منحط کارگری» نام گرفت. تروتسکی استدلال می کرد که روبنای

۹۰ انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۱۰۱

۹۱ انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۸۱

استالینیستی (بوروکراسی) با زیر بنای پرولتری اقتصاد در تضاد است. او معتقد بود که بوروکراسی برای حفظ امتیازات خود از انتقال به سوسیالیسم جلوگیری می‌کند. در حالی که بوروکراسی بود که ملی کردن صنایع اصلی و انحصار تجارت خارجی را در اختیار خود داشت که به باور تروتسکی پایه و اساس سوسیالیسم توصیف می‌شد. این تناقضات توسط تروتسکی قابل توضیح نبودند. کل نظریه «دولت منحط کارگری» بر اساس این اغتشاشات فکری بنا شده است. جالب توجه این است که هر دولتی به هر خاطری به یکی از دولتهای زیر چتر شوروی تبدیل می‌شد، تبدیل به «دولت منحط کارگری» می‌شد. با چنین تبیینی بود که تروتسکیستها کل بلوک شرق سابق را «دولت منحط کارگری» ارزیابی می‌کردند. شکل حقوقی مالکیت و سائل تولید تعیین کننده ماهیت طبقاتی دولت نیست. این روابط تولیدی است که ماهیت شیوه تولید را تعیین می‌کند و این روابط تولیدی است که ماهیت تولید، توزیع و روبرنای ایدئولوژیک جامعه را تعیین می‌کند. سرمایه یک رابطه خاص تاریخی و اجتماعی است که مبتنی بر محرومیت و جدایی کار از وسائل تولید است، روابط تولیدی که کار را به کالا تبدیل کرده است. لذا بدون لغو کار مزدی، صحبت کردن از سوسیالیسم بی مفهوم است. مبارزه

برای سوسیالیسم، مبارزه برای لغو کار مزدی، دولت، قانون ارزش و برای لغو تولید کالایی است. از اوایل دهه ۱۹۳۰ اپوزیسیون چپ، بخصوص جناح چپ جریان تروتسکیستی توقع داشتند تا تروتسکی ماهیت پرولتری شوروی را زیر سوال ببرد و آنرا غیر پرولتری تعریف کند. اما تروتسکی همچنان بر ماهیت پرولتری دولت استالینیستی تاکید ورزید و اعلام کرد «دیوانسالاری به هیچ روی یک طبقه استثمارگر جدید به مفهومی مارکسیستی نیست» که این خود دلسردی بزرگی را برای هواداران تروتسکی بدنبال داشت. تروتسکی استدلال کسانی را که ماهیت شوروی را سرمایه‌داری دولتی ارزیابی می‌کردند، رد نمود. البته باید اذعان کرد استدلالات تروتسکی در رد سرمایه‌داری دولتی ابهامات او را بیشتر نمایان می‌سازد. تروتسکی می‌نویسد:

"کوشش‌هایی هم به کار رفته تا معمای رژیم شوروی زیر برچسب «سرمایه‌داری دولتی» پوشیده شود. حسن این عبارت در این است که هیچ کس معنای دقیقیش را نمی‌داند. عبارت «سرمایه‌داری دولتی» نخستین بار جهت نام‌گذاری بر تمام آن پدیده‌هائی به کار رفت که با تصدی یافتن مستقیم یک دولت بورژوایی بر وسایل حمل و نقل یا واحدهای صنعتی

ظاهر می شوند. نفس لزوم چنین اقدامی نشانه آن است که نیروهای تولیدی از چار چوب سرمایه‌داری بیرون زده و عملاً تا حدودی باعث شده‌اند که سرمایه‌داری خود را نفی کند.^{۹۲}

در سرمایه‌داری دولتی و مالکیت دولتی همراه با برنامه ریزی دولتی، بازار محو نمی‌گردد، زیرا کالاها تنها در بازار و از طریق بازار مبادله، تولید و توزیع می‌شوند. در سرمایه‌داری دولتی، در شکل غالب آن، قیمت‌ها نه توسط سرمایه‌داران منفرد یا جمعی از سرمایه‌داران بلکه توسط دولت تعیین می‌گردد و به جای سرمایه‌داران منفرد این دولت است که ارزش اضافی را استخراج می‌کند. به عبارت بهتر مادامیکه کارمزدی وجود دارد جدا از اینکه چه کسی کارفرما است، سرمایه‌دار منفرد یا جمع سرمایه‌داران یا دولت، ارزش اضافه تولید می‌شود و استثمار وجود دارد. اما بینیم به باور تروتسکی کسب سود توسط سرمایه‌داری دولتی چگونه انجام می‌گیرد، تروتسکی می‌نویسد:

"تحت یک سیستم کامل «سرمایه‌داری دولتی»، این قانون مربوط به تساوی نرخ سود، نه از طریق راه‌های پر پیچ و خم - یعنی رقابت بین سرمایه‌های

^{۹۲} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۴۹

مختلف - بلکه آنان و مستقیماً از طریق حسابداری دولت به موقع اجرا در می‌آید. لیکن چنین رژی می‌هرگز وجود نداشته، و بدلیل تضادهای عمیق بین صاحبان ثروت، هرگز هم بوجود نخواهد آمد. این امر مضافاً علت دیگری هم دارد و آن این است که دولت، به منزله مخزن عمومی مالکیت سرمایه‌داری، هدفی سخت و سوسه‌انگیز برای انقلاب اجتماعی خواهد بود.^{۹۳}

تعیین قیمت‌ها و مسئله سود در بالا بررسی گردید. اما آن بخش از استدلال تروتسکی که باور دارد چنین رژی می‌هرگز وجود نداشته، پس نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، بی‌پایه و اساس است. براین پایه شوراها نیز برای اولین بار در جریان انقلاب روسیه شکل گرفتند. آیا شخصی یا جریانی می‌توانست چنین استدلال کند که چنین نهاد کارگری هرگز وجود نداشته، پس چنین نهاد کارگری نمی‌توانست شکل بگیرد؟

اما بخش دوم استدلال تروتسکی درست می‌باشد زیرا، مالکیت دولتی یا همان سرمایه‌داری دولتی خود هدفی برای انقلاب اجتماعی بوده و خواهد بود.

^{۹۳} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۵۰

بدین ترتیب فرق اساسی بین تروتسکیستها و کمونیست‌های چپ مشخص می‌شود. تروتسکی و تروتسکیستها معتقد بودند بلوک شرق تنها نیازمند یک انقلاب سیاسی است تا پرولتاریا بوروکراسی را برکنار کرده و خود حاکم شود، در حالی که کمونیست‌های چپ همیشه اصرار کرده‌اند که در بلوک شرق سابق همچون سایر جاهای این کرهٔ خاکی تنها از طریق یک انقلاب اجتماعی پرولتاریا قادر بود سیادت سیاسی خود را اعمال کند. برخلاف کمونیست‌های چپ که استدلال می‌کردند، شوروی به اردوی ضد انقلاب پیوسته و به دژ ضد انقلاب تبدیل شده است، تروتسکی همچنان، حتی در سال ۱۹۳۶ اصرار می‌کرد شوروی یک کشور سوسیالیستی و پایگاه رزمندهٔ انقلاب پرولتاریائی است. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"بنابراین هم قدرت داخلی بوروکراسی و هم قدرت بین‌المللی آن با قدرت اتحاد شوروی به منزلهٔ یک کشور سوسیالیستی و پایگاه رزمندهٔ انقلاب پرولتاریائی، نسبت معکوس دارد."^{۹۴}

تروتسکی نه تنها به دفاع بی‌قید و شرط خود از شوروی ادامه داد بلکه اظهار داشت وظیفه هر گروه سیاسی دفاع از شوروی سوسیالیستی است. تروتسکی

^{۹۴} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱

حتی فراتر از این رفت و اظهار داشت هر گروه سیاسی به این بهانه که شوروی سوسیالیستی نیست، تکلیف دفاع از شوروی را منکر شود با این خطر روبرو است که به ابزار امپریالیسم تبدیل شود. استدلال تروتسکی این بود که اگر توازن دیوان سالارانه در شوروی برهم بخورد، ضد انقلاب از آن سود خواهد برد. در نتیجه باید به دفاع بی قید و شرط از شوروی ادامه داد. ضمن احترام به تروتسکی باید اذعان کرد که افکار او در این مقطع واقعا مضمثر کننده می گردد. او چنین می نویسد:

"بین الملل جدید...، پیش از آنکه بتواند دولت شوروی را اصلاح کند، باید تکلیف دفاع از آن را بر عهده گیرد. هر گروه سیاسی که، به این بهانه که کشور شوروی سوسیالیستی نیست، این تکلیف را منکر شود، با این خطر رو به رو است که به صورت ابزار منفعل امپریالیسم درآید. وی افزود که طرفداران بین الملل جدید باید در ساعت خطر مرگبار در آخرین سنگره برای دفاع از اتحاد شوروی پیکار کنند."^{۹۵}

^{۹۵} پیامبر مطرود - صفحه ۱۲۸۲

تروتسکی و انقلاب سیاسی

قبلا دیدیم که تروتسکی چگونه با استدلال خود بیان می‌کرد که روبنای سیاسی استالینیستی (بوروکراسی) با زیر بنای پرولتری اقتصاد در تضاد است. او معتقد بود که بوروکراسی از انتقال به سوسیالیسم برای حفظ امتیازات خود جلوگیری می‌کند. در نتیجه شوروی نیازمند یک انقلاب سیاسی و نه یک انقلاب اجتماعی است. تروتسکی استدلال می‌کرد همان طور که بورژوازی فرانسه ناگزیر بود انقلاب اجتماعی ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۳ را به وسیله انقلاب‌های سیاسی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ تکمیل کند به طوری که تغییری در ساختار اقتصادی ایجاد نگردد بلکه حاکمین و روشهای حکومت تغییر کردند، همین مسئله نیز می‌بایست در رابطه با انقلاب اکتبر اتفاق بیفتد. به باور تروتسکی برای «نجات» انقلاب اکتبر، پرولتاریا تنها نیاز داشت بوروکراسی (نظام سیاسی استالینیستی) را سرنگون سازد و اصلاحاتی انجام دهد اما نیازی به یک انقلاب اجتماعی نداشت. در واقع دفاع از ماهیت پرولتری شوروی اعتقاد اصلی تروتسکی را تا زمان مرگ او تشکیل می‌داد که ریشه اصلی اشتباهات سیاسی تروتسکی نیز بود. او چنین می‌نویسد:

"پس از انجام انقلاب سیاسی - یعنی پس از آن که بوروکراسی به کنار انداخته شد - پرولتاریا باید دست به یک سلسله اصلاحات بسیار مهم بزند، اما نیازی به یک انقلاب اجتماعی دیگر نخواهد داشت."^{۹۶}

این باور تروتسکی که روسیه یک دولت کارگری است و تنها به یک انقلاب سیاسی نیاز دارد تا با برکنار کردن بوروکراسی بتواند سوسیالیستی شود بیانگر آن است که تروتسکی نتوانسته است ماهیت سرمایه‌داری را درک کند و تصور او از سوسیالیسم نه به معنا و مفهوم مارکسیستی بلکه همان درک استالینسم بود.

همانطوریکه قبلاً اشاره شد تروتسکی ماهیت دولت شوروی را نه از روابط تولیدی آن بلکه از شکل مالکیت دولت استنباط می‌کرد. از آنجا که مالکیت دولتی حاکم بود، او استدلال می‌کرد ماهیت آن پرولتری است. درحالی که مارکسیستها از اشکال حقوقی دولت به ماهیت دولت پی نمی‌برند بلکه برعکس از روابط تولیدی به ماهیت دولت می‌رسند. برای تروتسکی برنامه‌های پنج ساله توسط دولتی که ابزارهای تولید را در تملک خود دارد، بسوی سوسیالیسم بود.

^{۹۶} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۵۵

برنامه‌های پنج ساله شوروی در دهه ۱۹۳۰ مستلزم تشدید استثمار طبقه کارگر بود که در آن استفاده از تیلوریسم و تکنیکهای جدید برای مدیریت نیروی کار و بالا بردن بارآوری کار استفاده می‌شد. طبقه حاکمه جدید در شوروی همانند بورژوازی خصوصی کلاسیک نیروی محرکه را در توسعه سرمایه ملی یافت. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، سرمایه قادر به انباشت در انزوای مطلق نیست و باید در سرمایه جهانی ادغام گردد. اما با توجه به استدلال تروتسکی شوروی بخاطر ماهیت انگلی بوروکراسی تنها نیازمند یک انقلاب سیاسی بود. بیان ماهیت انگلی بوروکراسی قادر به درک طبقاتی دولت نبوده و نمی‌تواند نیاز اجتناب‌ناپذیر دولت بورژوازی را در خدمت فرایند انباشت سرمایه بودن توضیح دهد. تروتسکی با عدم درک روابط جدید اجتماعی در شوروی نتوانست وظایف متناسب با دوره جدید ارائه دهد. لذا همچنان اصرار می‌ورزید:

"تروتسکی بر این نکته ایستادگی می‌کرد که اتحاد شوروی، به رغم تغییر شکل دیوانسالارانه، کشوری کارگری مانده است. به نظر او آنچه خصلت اجتماعی دولت شوروی را تعیین می‌کرد مالکیت ملی وسایل تولید بود. تا زمانی که این «مهمترین دستاورد اکتبر» دست نخورده باقی بماند، اتحاد

شوروی دارای زیربناهایی خواهد بود که تکامل سوسیالیستی آن را میتوان بر آنها استوار ساخت.^{۹۷}

پس از جنگ جهانی دوم تقسیم مجدد جهان بین دولت‌های فاتح انجام شد و اروپای شرقی تحت سلطه شوروی قرار گرفت. هرگز انقلاب پرولتری در کشورهای اروپای شرقی به وقوع نپیوست و این کشورها به کشورهای زیر چتر شوروی تبدیل شدند. اما تروتسکیستها به مرید خود وفادار ماندند و آن کشورها را نیز دولت کارگری ارزیابی کردند که تنها نیازمند انقلاب سیاسی بود تا بوروکراسی را برکنار کند. ابتداء بینیم تروتسکیستها نابودی سرمایه‌داری را در کشورهایی چون بلوک شرق و کره شمالی چگونه توجیه می‌کنند، آنها می‌نویسند:

"در همان زمان، «جنگ سرد» اتحاد شوروی را ناچار کرد که به خاطر حفاظت «مناطق حاشیه‌ای» خود، از طریق روش‌های بوروکراتیک-نظامی، دست به دگرگون کردن مناسبات اجتماعی اروپای شرقی، که در زمان جنگ تحت اشغال آن قرار گرفته بود، بزند. اتحاد شوروی علیرغم

^{۹۷} پیامبر مطرود - صفحه ۱۱۲۱

اقداماتی چند در مورد آن اعضاء طبقات مالک که با آلمانی ها همکاری کرده بودند، ساخت اجتماعی - بورژوائی این کشورها را دست نخورده باقی گذارده بود اما «جنگ سرد» کرملین را به محو پایه های سرمایه داری در این کشورها و تبدیل آن ها به دول کارگری واداشت^{۹۸}

آیا براندازی سرمایه داری به شیوه «بوروکراتیک - نظامی» عوامفریبی بیش نیست؟ آیا در بهترین حالت تغییر سرمایه داری به شیوه «بوروکراتیک - نظامی» همان سوسیال دمکراسی نیست؟ آیا براندازی سرمایه داری از طریق نظامی، همان گرفتن قدرت سیاسی از طریق کودتا نیست؟ تنها نیروی برانداز سرمایه داری، یعنی طبقه کارگر در این استدلالها غایب است و تنها شیوه برانداختن سرمایه داری یعنی انقلاب اجتماعی جای خود را به بوروکراسی و توطئه داده است.

ظاهرا به باور تروتسکیستها مادامیکه نظام سرمایه داری در بلوک شرق احیا نشده بود، از آنجائیکه همه این دولتها، دولتهای کارگری بودند، مسئولین و مقامات دولتی هر شخصی که باشند و هر کاری که انجام دهند، کوچکترین خللی در ماهیت کارگری این دولتها ایجاد نمی کرد. اینکه دولت کارگری شوروی برای

^{۹۸} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۸۹

سرکوب قیام کارگران دولت کارگری مجارستان در سال ۱۹۵۶ وارد عمل می‌شود و پس از بخون کشیدن کارگران موفق به ایجاد مجدد سلطه خود می‌شود و یا اینکه مجدداً در سال ۱۹۶۸ همان دولت کارگری شوروی با دو هزار تانک برای سرکوب اعتراضات پراگ به دولت کارگری مجارستان حمله کرد، باز هم در ماهیت کارگری این دولتها برای تروتسکیستها تغییر ایجاد نکرد.

برای تروتسکیستها نیروی مادی تحولات اجتماعی یعنی طبقه کارگری مفهوم و تنها یک ابزار است. از افق مارکسیستی و به لحاظ دیالکتیکی این رهبران کارگری و رهبران مارکسیست نیستند که به دامن زدن جنبش کارگری می‌پردازند بلکه برعکس این تشدید مبارزه طبقاتی است که سخنگویان و رهبران خود را به میدان عرضه می‌کند. در عوامفریبی تروتسکیستها اینک در اوج دوره ضد انقلاب ناگهان «یک رهبر مارکسیست» از آسمان نازل شود و همچون قهرمانان افسانه‌ای با قدرت جادویی خود، قدرت را در شوروی بدست گرفته و دموکراسی سوسیالیستی را برقرار کند، نه تنها بلوک شرق رهایی می‌یافت و سوسیالیسم ناب در بلوک شرق واقع می‌شد بلکه انقلاب‌های ضد استعماری، نوع جدیدی از دولت‌های کارگری را به دولتهای کارگری فعلی می‌افزود. آیا این خزعبلات کوچکترین

سنخیتی با مارکسیسم دارد؟ آیا تروتسکیستها کمتر از استالینیستها مارکسیسم را به لجن کشیده و خاک در چشمان طبقه کارگر می پاشند؟ تروتسکیستها این چنین عوامفریبی می کنند:

"اتحاد شوروی، حتی بدون آنکه در آن دموکراسی پرولتاریائی استقرار یافته باشد، قدرت جاذبه ی عظیمی را از نظر توده های کشورهای تحت استعمار داراست چرا که این کشور وجود امکانات عملی در یک کشور عقب مانده در مدتی کمتر از نیم قرن را از لحاظ ارتقاء سطح رشد اقتصادی آن به حد یک کشور پیشرفته ی صنعتی و بهبود وضع زندگی توده ها به اثبات می رساند. اگر یک رهبری انقلابی مارکسیستی در آینده ای نه چندان دور قدرت را در اتحاد شوروی بدست گیرد و در نتیجه دموکراسی سوسیالیستی را در درون، و همبستگی انقلابی را در بیرون از آن کشور قرار بخشد، فرآیند ادغام انقلاب ضد استعماری در دول کارگری میتواند تسریع فوق العاده یابد."^{۹۹}

^{۹۹} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحات ۲۵۱ و ۱۵۲

تروتسکی و آنتریسم

نفوذ یا آنتریسم (Entrism) سیاست بخصوصی از جانب تروتسکیستها است که بر طبق آن سیاست و منطق با ارزیابی خودشان، در درون احزاب، نهادها و جریانات اصلاح طلب نفوذ می‌کنند و به قول خودشان برنامه انقلابی خویش را به درون سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر می‌برند تا با اصلاح طلبی درون آنها مبارزه کرده و با رادیکال کردن جریان اصلاح طلب آنها را به مسیری که برنامه و پلاتفرم انقلابی دارد هدایت کنند.

مبتکر سیاست نفوذ یا آنتریسم خود تروتسکی در دهه ۱۹۳۰ تحت عنوان «چرخش فرانسوی» بود. به توصیه تروتسکی، تروتسکیستها در فرانسه می‌بایست به درون حزب سوسیالیست رفته و برنامه انقلابی خود را به میان توده مردم ببرند تا بدین وسیله بتوانند کارگران و مبارزان را به برنامه انقلابی خویش و همچنین بین الملل چهارم جذب نمایند. تروتسکی البته این سیاست را به همه کشورها تعمیم داد و به هواداران خود توصیه کرد تا در راستای عملی کردن این سیاست وارد احزاب سوسیال دموکراتیک شوند. تروتسکیستها سیاست نفوذ یا آنتریسم تروتسکی را چنین توضیح می‌دهند:

"برای ایجاد یک سازمان نیرومندتر راه عبور از مرحله ای انتخاب شد که در طی آن گروه تروتسکیست با دخول در یک حزب کارگری توده‌ای استقلال سازمانی خود را به نحو موقت از دست داد. تحت تشویق شخص تروتسکی مسئله وارد شدن جامعه کمونیست در حزب سوسیالیست وقت (S.F.I.O.) مطرح شد و در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۳۶ درباره آن تصمیم مثبت اتخاذ گردید. این سیاست، که به "آنتریزم" (دخول گرائی) معروف است، بعداً به کشورهای دیگر نیز گسترش یافت... از آن تاریخ تا به امروز این تاکتیک از طرف بخش عظیم جنبش تروتسکیستی پذیرفته شده است."^{۱۰۰}

یکی از عوامفریبی های تروتسکیستها معرفی احزاب بورژوایی تحت عنوان احزاب کارگری است. استدلالشان نیز این است که این احزاب پایه کارگری دارند و به عبارت بهتر محل تجمع کارگران هستند. این استدلال در بهترین حالت یک استدلال جامعه شناسانه است و نه یک استدلال طبقاتی است. این برنامه، اهداف و

^{۱۰۰} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۵۵

از همه مهمتر عملکرد یک جریان سیاسی است که ماهیت طبقاتی آنرا تعیین می‌کند. تروتسکیستها وارد شدن خود به یک حزب بورژوایی و تسخیر آنرا از درون چنین توضیح می‌دهند:

"متعاقب جنگ جهانی، بین‌الملل [چهارم] به دخول تروتسکیست‌های انگلیسی به درون حزب کارگر حکم داد...هیچ بحران بزرگ اجتماعی در یک کشور اروپائی نمی‌توانست بحران بزرگی را در درون احزاب کارگری توده‌ای آن کشور و خصوصا در درون حزب کارگری حاکم به دنبال نداشته باشد. بدین سان فعالیت دراز مدت در داخل احزاب توده‌ای - علی‌الخصوص در حزب توده‌ای عمده هر کشور - در دستور روز ماقرار گرفت."^{۱۱۱}

انتریسیم اگر چه در بریتانیا برای تروتسکیستها تا حدودی موفقیت آمیز بود، نه اینکه توانستند برنامه انقلابی خود را در احزاب «حزب کارگر» و «حزب کارگر مستقل» به برنامه این احزاب تبدیل کنند بلکه توانستند اعضای را بطرف تروتسکیسم جذب کنند. صحبت از برنامه انقلابی تروتسکیستها عوامفریبی بیش

^{۱۱۱} بین‌الملل چهارم - پیر فرانک - صفحات ۱۰۹ و ۱۱۱
۱۹۸

نیست، چرا که در اواسط دهه ۱۹۳۰ تروتسکیسم در حال زدودن آخرین اندیشه های انقلابی بود و خود را برای ادغام شدن در جناح چپ سرمایه مهیا می کرد که در جریان جنگ جهانی دوم با خیانت به انترناسیونالیسم و کشاندن طبقه کارگر به کشتار امپریالیستی، ادغام شدن تروتسکیسم در جناح چپ سرمایه کامل شد. البته سیاست نفوذ یا انتریسیم بیشتر به گسیختگی و پراکندگی در صفوف خود تروتسکیستها منتهی شد تا کشاندن اصلاح طلبان به برنامه انقلابی تروتسکیستها. تروتسکیستها ناکامیابی انتریسیم را چنین توضیح می دهند:

"تروتسکیسم، جز به طور جسته و گریخته، نمی توانست برای توده اعضای حزب سوسیال دموکرات جاذبه داشته باشد، زیرا با نحوه اندیشیدن و سنت اصلاح طلبانه آنان، که ریشه ای عمیق داشت، سخت ناسازگار بود. تروتسکی نمی توانست بلوم^{۱۲} را در زمین خود بلوم شکست دهد، اما غیرمستقیم این کوشش را کرد. پیروان او به عنوان گروهی ناچیز، بدون اقتدار یا اعتبار، و در حالی که خصومت خود را پیشاپیش با رهبران مورد

^{۱۲} لئون بلوم رهبر حزب سوسیالیست فرانسه بود، او همچنین نخست وزیر در دولت جبهه مردمی در سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ بود.

قبول اصول معتبر اعلام می‌داشتند، وارد حزب سوسیالیست می‌شدند. آنان در میان جوانان طرفدارانی بدست آوردند، اما زود با دیوار خصومت روبه رو شدند.^{۱۰۳}

به این معنا اگر چه تروتسکیستها توانستند با سیاست انتریسیم جوانانی را به سوی خود جذب نمایند، اما در واقعیت تروتسکیستها به ابزاری در دست حزب سوسیالیست تبدیل شده بودند که حزب سوسیالیست از آنها در راستای منافع و مقاصد خود استفاده می‌کرد. ابزار دست سوسیالیستها شدن با استدلال غیر طبقاتی و بسیار سست در روند خود به شدت به زیان تروتسکیستها تمام شد و در فضای سیاسی تروتسکیستها را منزجر ساخت. تروتسکیستها به این مسئله واقف هستند و خود این مسئله را چنین توضیح می‌دهند:

"«چرخش فرانسوی» تروتسکیستها را از توده کمونیستها فقط بیگانه‌تر می‌ساخت و آب به آسیاب تبلیغات استالینستی می‌ریخت. برای اعضای حزب کمونیست این ادعا که آنان فقط از آن رو به حزب سوسیالیست

^{۱۰۳} پیامبر مطرود - صفحه ۱۳۵۰

پیوسته اند که با «اصلاح طلبی مبارزه کنند» بهانه ای سست بشمار می آید. کمونیستها می دیدند که سوسیال دموکراتها چگونه یک چند از پیروان تروتسکیست بهره برداری می کردند؛ و می شنیدند که تروتسکیستها چگونه از کرسیهای سوسیال دموکراتیک به استالینسم پرخاش می کنند... با این همه، «چرخش فرانسوی» کمک کرد که دلسردی و یاسی که کمونیسم معمولی فرانسوی نسبت به تروتسکیسم احساس می کرد به خصومتی شدید مبدل گردد؛ و اگر چه تفاوت تنها در شدت و ضعف بود، خالی از اهمیت نبود: به یاری همین درجات نامشهود بود که حالت روحی کمونیست‌های غربی تا به درجه انزجاری خشمگینانه از تروتسکیسم اوج گرفت که با آن تصفیه‌های بزرگ را پذیرا شدند.^{۱۰۴}

نفوذ یا انتریسیم یکی از سیاستهای پایه ای تروتسکیستها است. تروتسکیستها در دهه ۱۹۳۰ میلادی با انتریسیم وارد حزب سوسیالیست فرانسه، با همین سیاست در بریتانیا وارد «حزب کارگر» و «حزب کارگر مستقل» و با همین سیاست در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ وارد حزب کمونیست بلژیک شدند تا سیاست‌های آنرا تغییر

^{۱۰۴} پیامبر مطرود - صفحه ۱۳۵۱

دهند. هم چنین تروتسکیستها با همین سیاست در شکل‌گیری حزب کار برزیل شرکت کردند. اینها تنها چند مورد از این سیاست بود که چطور تروتسکیسم در راستای تحکیم و هویت بخشیدن به احزاب بورژوازی خود تحت عنوان احزاب «کارگری»، «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» تلاش خستگی‌ناپذیری انجام داده است و البته می‌توان این لیست را طولانی کرد.

تروتسکی و عروج نازیسم

برای انترناسیونالیستها، عروج فاشیسم محصول شرایط تاریخی خاصی از نظام سرمایه‌داری است، به عبارت بهتر فاشیسم محصول شکست مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی بود. شکستهای پی در پی طبقه کارگر در دهه ۱۹۲۰ زمینه عروج فاشیسم را مهیا کرد.

عروج نازیسم ریشه در دو عامل اساسی دارد. عامل اول شکست انقلاب آلمان بود و عامل دوم بورژوازی آلمان که همچنان از عواقب شکست جنگ جهانی اول رنج میبرد. سوسیال دمکراتها (حزب کارگر) با سرکوب خونین انقلاب آلمان، زمینه را برای عروج نازیسم مهیا کردند. شبهه نظامیان هیتلر وارثان «فریکورپس» نوسکه بودند که رزالوکرزآمبورگ، کارل لیبکنخت و هزاران کمونیست و کارگر را به قتل رسانده بودند.^{۱۰۵} تهدید پرولتری را حزب کارگر

^{۱۰۰} در سال ۱۹۲۴ گامبل کتابی منتشر کرد، تحت عنوان «چهار سال قتل‌های سیاسی». او نه یک کمونیست انقلابی بلکه مدافع جمهوری بورژوایی بود که در ویلمار تاسیس شده بود. با وجود افکار بورژوایی، او در جستجوی این حقیقت بود که چطور قتل‌های سیاسی و سیستماتیک در آلمان اتفاق افتاد.

آلمان (سوسیال دمکراسی) و نه نازیستها از بین برد و نازیسم زمانی عروج کرد که این تهدید از بین رفته بود و بورژوازی دمکرات بر طبقه کارگر غلبه کرده بود.

شکست فاجعه بار طبقه کارگر در سال ۱۹۲۳ در آلمان و بدنبال آن شکست طبقه کارگر در سال ۱۹۲۶ در بریتانیا و شکست پرولتاریا در سال ۱۹۲۷ در چین، در مجموع یک شکست جهانی را به طبقه کارگر جهانی تحمیل کرد. البته این شکستها نتیجه سیاستهای فاجعه بار کمینترن بود که تروتسکی در تصویب و اعمال آنها نقش مهمی ایفا کرده بود. بر مبنای تاکتیک «جبهه متحد» مبارزه طبقاتی تحت الشعاع ایجاد اتحاد با جناحهای بورژوایی تحت عنوان «احزاب کارگری» و یا احزاب دوستدار شوروی قرار گرفت و تضعیف گردید. تروتسکی در رابطه با سیاست غلط کمینترن که موجب قدرت گیری هیتلر شد چنین می نویسد:

"سیاست غلط بین الملل در آلمان، ده سال بعد به پیروزی هیتلر انجامید -

یعنی خطر جنگ از جانب غرب تهدید کننده شد.^{۱۰۶}

تروتسکی با اینکه استدلال می کرد سیاست غلط کمینترن در آلمان به پیروزی هیتلر منجر شده یا به عبارت بهتر سیاست ضد انقلابی کمینترن در آلمان در

^{۱۰۶} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۹۷

راستای شکست انقلاب آلمان و شکست طبقه کارگر و پیروزی هیتلر قرار گرفته، با وجود این به دیپلماسی شوروی حق می‌داد که منتظر فرصت مناسب بماند تا با هیتلر مذاکره کند و حتی موقتاً با هیتلر از در تفاهم درآید و پیمان دوستی ببند.^{۱۰۷}

در دنیای سیاستمداران، چنین موضع‌گیری‌هایی طبیعی است ولی آیا چنین استدلالی با مارکسیسم سنخیتی دارد؟ تروتسکی همان کاری را توصیه می‌کند که استالین در حال انجام آن بود. ظاهراً در این مقطع فرق تروتسکی با استالین در این است که استالین در قدرت و تروتسکی در اپوزیسیون است. تروتسکی استدلال می‌کند:

"پیروزی غیرخونین هیتلر و نابودی کامل چپ‌های آلمان تناسب نیروها را به زیان اتحاد شوروی تغییر داده است، خاصه آنکه اتحاد شوروی در اثر اشتراکی‌سازی استالینیستی نیز از درون ضعیف شده است. از این رو دیپلماسی شوروی حق داشت که منتظر فرصت بماند، مذاکره کند، و حتی موقتاً با هیتلر از در تفاهم درآید."^{۱۰۸}

^{۱۰۷} در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز (پیمان مولوتف-ریبنتروپ) بین آلمان نازی و شوروی بسته شد.

^{۱۰۸} پیامبر مطرود - صفحه ۱۲۹۲

بر خلاف تروتسکی بوردیگا یکی از شخصیت های کمونیست چپ ایتالیا پیروزی فاشیسم را نتیجه شکست انقلاب اجتماعی به عبارت بهتر شکست تاریخی طبقه کارگر ارزیابی می کرد و چنین می گوید:

"در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹، کارگران ایتالیا به ابتکار خود کارخانه ها را تصرف کردند و از این راه به «رهبران» خود نشان دادند که انقلاب اجتماعی در حال فرا رسیدن است. «رهبران» به این نشانه اهمیتی ندادند. پیروزی فاشیزم نتیجه ی این بی اعتنائی بود." ۱۰۹

تروتسکی سپس استدلال می کند تسخیر قدرت توسط نازی ها به مفهوم این است که دولت کارگری باید به دفاع انقلابی از خود پردازد و وظیفه هر کارگر انقلابی دفاع از دولت کارگری است و در این زمینه چنین می گوید:

"کوشش نازیها برای تسخیر قدرت در آلمان جز بسیج ارتش سرخ را نمی تواند در پی داشته باشد. برای دولت کارگری در اینجا مساله همانا دفاع انقلابی از خویشان است... آلمان تنها آلمان نیست. قلب اروپا است. هیتلر

۱۰۹ تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۲۶

تنها هیتلر نیست. او نامزد نقش یک فوق ورنانگل است. ولی ارتش سرخ هم فقط ارتش سرخ نیست. سلاح انقلاب پرولتری جهانی است.^{۱۱۰}

متاسفانه در دفاع از شوروی، سقوط تروتسکی حد و مرزی ندارد. ارتش سرخ در اواسط و یا آواخر دهه ۱۹۳۰ همان ارتش سرخ سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ نبود. در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸ ارتش سرخ یک ارگان پرولتری و سلاح انقلاب پرولتری جهانی محسوب می‌شد. تصویب «سوسیالیسم در یک کشور» در ششمین کنگره کمینترن آخرین کور سوی باقیمانده انقلابی را از بین برد و کمینترن را به یک ارگان بورژوایی که علیه انقلاب پرولتری جهانی فعالیت می‌کرد، تبدیل کرد. ارتش سرخ در این مقطع نه سلاح انقلاب پرولتری بلکه سلاح نابودی انقلاب پرولتری جهانی و سلاحی در دست و در خدمت ضد انقلاب بود.

با افزایش روز به روز اغتشاشات فکری تروتسکی به همان اندازه که او از مارکسیسم دور می‌شد وادار گشت تا تحلیل‌های غلط، مکانیکی و غیر مارکسیستی ارائه دهد. تروتسکی اظهار داشت اگر فاشیسم طبقه کارگر آلمان را در هم شکند، حاصل آن حداقل نیمه انقراض شوروی خواهد بود. فاشیسم طبقه کارگر آلمان را

^{۱۱۰} پیامبر مطرود صفحات ۱۲۳۳-۱۲۳۴

شکست داد، اما شوروی نه تنها نیمه انقراض نیافت بلکه اروپای شرقی را زیر تسلط خود گرفت، به یکی از دو ابرقدرت و به یکی از دو قطب جنگ سرد تبدیل شد. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"اگر فاشیسم طبقه کارگر آلمان را در هم شکند، حاصل آن دست کم نیمه انقراض اتحاد شوروی خواهد بود."^{۱۱۱}

از سوی دیگر شکست جهانی طبقه کارگر که در آن سیاست‌های ضد انقلابی کمیترون و شوروی نقش اساسی ایفا کرد، زمینه را برای ادغام روسیه در بازبهای قدرت‌های جهانی مهیا نمود. از این پس شوروی بعنوان مدعی یک قدرت امپریالیستی وارد عرصه بازی‌های جهانی گردید.

در این رابطه تروتسکی در نقش مشاور امپریالیستها ظاهر شد و به آمریکا توصیه کرد که شوروی را به رسمیت شناخته و با برقراری روابط دیپلماتیک با شوروی در کنار این کشور قرار بگیرد تا بدین وسیله بهتر بتواند با تهدیدهای ژاپن و آلمان مقابله کنند:

^{۱۱۱} پیامبر مطرود - صفحه ۱۲۳۳

"تروتسکی در گزارشهایی برای مطبوعات آمریکایی به حکومت ایالات متحده (که در آن زمان - در شانزدهمین سال انقلاب - هنوز حکومت شوروی را به رسمیت نشناخته بود) اندرز داد که به اتحاد شوروی نزدیک گردد تا با تهدیدهای ژاپن و آلمان مقابله کند."

مدت کوتاهی پس از این مسئله آمریکا تصمیم به برقراری روابط دیپلماتیک با شوروی گرفت و بدنبال آن شوروی قراردادهایی با فرانسه امضاء کرد که زمینه را رسماً برای به رسمیت شناخته شدن افتخار آمیز شوروی در جامعه ملل (سلف سازمان ملل) و در کلوپ امپریالیستها آماده کرد. ادغام شوروی در ملل امپریالیستی زمینه را برای اتحاد سرنوشت ساز بریتانیا - روسیه - آمریکا در جریان جنگ امپریالیستی مهیا کرد.

بر خلاف عوامفریبی دمکراتها، توحش و وحشیگری مشخصه فاشیسم و رژیمهای فاشیستی نیست بلکه مشخصه سرمایه داری در حال انحطاط است که در آن توحش شکل سیستماتیک، ماشینی و صنعتی بخود می گیرد. بورژوازی دمکرات کمتر از فاشیستها جنایتکار نیست، بعنوان مثال بمباران اتمی هیروشیما و

ناکازاکی، بمباران وحشیانه شهرهای مسکونی هامبورگ، درسدن و ترورسم دولتی دمکرات‌ها یا استالینیسم کمتر از توحش فاشیسم نبوده است.

تئوری آنتی فاشیسم یکی از قوی‌ترین ابزار ایدئولوژیک برای ایجاد سردرگمی در طبقه کارگر و کشاندن طبقه کارگر به جنگ دوم امپریالیستی بود. جنگ اسپانیا این زمینه را برای استالینیسها، تروتسکیستها و آنارشیسها فراهم آورد تا در کنار دمکراتها جنگیدن را تمرین کرده و خویش را برای جنگ میهنی زیر اتحاد امپریالیستی بریتانیایی- روسی - آمریکایی آماده سازند.

تروتسکیستها به همراه استالینیسها، آنارشیسها و دمکراتها نقش سازمانهای فاشیستی را برجسته می‌کنند و به دفاع از نهادهای دمکراتیک بورژوایی می‌پردازند اما در مقابل توحش دمکراتها عوامفریبی می‌کنند. به طوری که تعداد سیاه پوستانی که توسط دولتهای متمدن و دمکرات بریتانیا و آمریکا قتل‌عام شده‌اند کمتر از قتل‌عام یهودیان توسط نازیها نبوده است. اینک چپ دستگاه سیاسی سرمایه با ایجاد سردرگمی تحت عنوان «آنتی فاشیسم» برای حفظ فاشیسم طولانی و سرسخت (سرمایه‌داری) تلاش می‌کند.

برای کمونیست چپ در همان مقطع روشن شده بود که مسیر تاریخ عوض
گردیده و مسیر به جای انقلاب اجتماعی، بسوی جنگ امپریالیستی پیش می‌رود و
یک دوره طولانی ضد انقلاب در انتظار طبقه کارگر خواهد بود.

تروتسکیسم و حوادث اسپانیا

بدنبال پیروزی قاطع «جمهوری جبهه مردم» در انتخابات ۱۹۳۶ ارتش اسپانیا کودتایی را تحت فرماندهی ژنرال فرانکو علیه دولت جمهوری خواه تدارک دید. در جریان کودتا کارگران بارسلونا خود را مسلح کرده و از زمین طبقاتی خود به مقابله با کودتا برخاستند. اما از آنجاییکه «جبهه پرولتاریایی» در باتلاق جبهه ضد فاشیسم حل شد، تمام نیروهای سیاسی فعال در طبقه کارگر خواستار نبرد علیه فاشیسم به جای مبارزه طبقاتی شدند. با پذیرش مبارزه علیه فاشیسم به جای مبارزه طبقاتی جریان های متعددی که به طبقه کارگر تعلق داشتند برای همیشه به اردوی سرمایه پیوسته و کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کردند.^{۱۱۲} تروتسکیستها با مشاهده خطر فاشیسم به کمک جمهوری بورژوا شتافتند و تمام

^{۱۱۲} در جریان حوادث ماه مه ۱۹۳۷ به غیر از کمونیستهای چپ، تنها چند تروتسکیست حول «مونیس» و گروه کوچکی از آنارشیستها تحت عنوان «دوستان دوروتی» در جبهه کارگران ماندند. جنبش ماه مه ماهیت و نقش واقعی رهبران آنارکوسندیکالیست را نشان داد. نیروهای پرولتری به مدت چهار و نیم روز خیابانها را در کنترل خود داشتند، متأسفانه نیروهای کارگری فاقد رهبری و اهداف بودند و با وجود شور و شوق مبارزاتی، کارگران در چند متری کاخ ژنرالیداد توقف کردند و کارگران شروع به عقب نشینی کردند.

توان و انرژی خود را در خدمت کارزار «اسلحه برای اسپانیا» و جمع آوری «پیاده نظام» برای تیپ های بین المللی قرار دادند. برخلاف جبهه ضد فاشیسم یعنی گرایشات متفاوت چپ سرمایه، کمونیست چپ اظهار می داشت باید مواضعی ضد سرمایه داری تعیین کرد تا پرولتاریا برای مبارزه با سرمایه داری دور آن برنامه طبقاتی جمع گردد. وظیفه طبقه کارگر جمع شدن حول مواضع طبقاتی خود و مبارزه با سرمایه داری، جدا از اشکال آن، دیکتاتوری، فاشیستی، دمکراتیک و... است.

کودتای ژنرال فرانکو که آغازگر جنگ امپریالیستی تحت عنوان «جنگ داخلی» بود سه سال طول کشید و سرانجام پس از قتل عامی خونین در سال ۱۹۳۹ با پیروزی ژنرال فرانکو پایان یافت.

تاریخ نویسان دمکرات، وقایع اسپانیا در اواخر دهه ۱۹۳۰ را جنگ داخلی توصیف می کنند، تروتسکیستها و آنارشئیست ها، آنرا انقلاب اسپانیا ارزیابی می کنند، در حالی که برای ما حوادث اواخر دهه ۱۹۳۰ در اسپانیا نه جنگ داخلی و نه انقلاب بلکه یک جنگ امپریالیستی بود که دو سوی آنرا جناحهای بورژوازی تشکیل می داد و تمرینی برای سلاخی طبقه کارگر در جنگ جهانی دوم محسوب

می‌شد. یک سوی جبهه جنگ را فرانکو تحت حمایت امپریالیسم آلمان و ایتالیا تشکیل داده و سوی دیگر جبهه جنگ را «جمهوری جبهه مردم» تشکیل می‌داد که شامل استالینیست‌ها، آنارشئیست‌ها^{۱۱۳} و حزب اتحاد مارکسیستی کارگران (POUM)^{۱۱۴} که از سوی دیگر امپریالیست‌های دمکرات حمایت می‌شد. بیش از هر جریان دیگری POUM و CNT بودند که کارگران را برای جبهه ثبت نام می‌کردند، این دو جریان پایان اعتصاب عمومی بر علیه سرمایه را اعلام کردند.

در جریان موج انقلاب جهانی و بدنبال پیروزی انقلاب اکتبر، CNT توانست نیروهای اصلی پرولتاریا در اسپانیا را به دور خود جمع کرده و مواضع رادیکالی اتخاذ کند. CNT ضمن پذیرش انقلاب اکتبر، آمادگی خود برای پیوستن به انترناسیونال را نشان داده بود. اما اینک با چرخش جمهوری بورژوایی

^{۱۱۳} آنارشئیست‌های متشکل در «کنفدراسیون ملی کار» (Confederación Nacional del Trabajo) قهرمانان ضد دولتی با ۴ وزیر وارد کابینه شدند و CNT در سرکوب شورش پرولتاریای بارسلونا نقش مهمی ایفا کرد. گرایش بسیار ضعیفی از آنارشئیست‌ها در سال ۱۹۳۷ تحت عنوان «دوستان دوروتی» (The Friends of Durruti) با مواضع ارتجاعی CNT به مبارزه برخاستند و سعی کردند به مواضع کارگران شورشی وفادار بمانند، اما CNT آنها را بعنوان خائن مورد سرکوب قرار داد.

^{۱۱۴} حزب اتحاد مارکسیستی کارگران (POUM) از ادغام تروتسکیست‌های متشکل در (ICE) و بلوک کارگران و دهقانان (BOC) تشکیل شد و در جریان جنگ امپریالیستی اسپانیا فعال بود.

را پذیرفته بود، که خود بیانگر آن بود که به طبقه کارگر خیانت کرده و کارگران را برای جنگ امپریالیستی بسیج می کرد.

برای کمونیستها وظیفه اولیه و اساسی آنها دخالت در مبارزه طبقاتی است اما برای تروتسکی وظیفه اولیه هر انقلابی، مبارزه با فرانکو، موسولینی و هیتلر بود. در این میان اگر هم یک گرایش سیاسی ارتش جمهوری خواه اسپانیا را بورژوایی ارزیابی کند و اظهار بدارد که نمی خواهد پیاده نظام ارتش بورژوایی شود و بدین وسیله کارگران را گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی نکند، از طرف تروتسکی به «ترسو» بودن متهم می شود. تروتسکی، انقلابی پرولتری، خالق روزهای قهرمانانه اکبر و رئیس شوراها کارگری پتروگراد سقوط غم انگیزی می کند و پرولتاریا را به کشتار امپریالیستی می کشاند. تروتسکی می نویسد:

"فقط ترسوها، خائنان یا عوامل فاشیسم می توانند از کمک به ارتش جمهوری خواه اسپانیا چشم پوشی کنند. وظیفه اولیه هر انقلابی مبارزه با گروه های فرانکو، موسولینی و هیتلر است."^{۱۱۵}

^{۱۱۵} ترجمه از لینک زیر:

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1937/dewey/session09.htm>

ظاهراً تروتسکی آموزه های مارکسیستی خود را فراموش کرده است که در آن دولت ارگان سیادت طبقاتی است و دمکراسی بورژوایی و دیکتاتوری بورژوایی (فاشیسم) دو روی همان سکه یعنی، توحش سرمایه داری هستند. تروتسکی به سقوط خود استمرار می بخشد و کارگران را فرامی خواند که در همه جا از دمکراسی پوسیده بورژوایی در مقابل فاشیسم دفاع کنند و چنین می نویسد:

"در همه جا و همیشه، هر جا و هر زمان که کارگران انقلابی آنقدر قدرتمند نیستند که فوراً رژیم بورژوایی را سرنگون کنند، آنها حتی از دموکراسی پوسیده بورژوایی در برابر فاشیسم دفاع می کنند."^{۱۱۶}

کمونیست چپ برخلاف آنارشیستها، استالینیستها و تروتسکیستها، در همان مقطع به دفاع از جمهوری برنخاستند و کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی نکردند. کمونیست چپ اظهار داشت که «آنتی فاشیسم» فرمولی برای ایجاد سردرگمی است و تنها در خدمت آشفتگی در مواضع پرولتری و شکست قطعی برای طبقه کارگر خواهد بود. فاشیسم تنها با شکست طبقه کارگر قادر به

^{۱۱۶} ترجمه از لینک زیر:

<https://www.marxists.org/history/etol/revhist/backiss/vol1/no3/revdeft.html>

تسخیر قدرت خواهد به طوری که سوسیال دمکراسی در پی جنگ جهانی اول با سرکوب مبارزات کارگری و به دنبال آن استالینسم در دهه ۱۹۲۰ با به شکست کشاندن مبارزات انقلابی پرولتاریا بستر فاشیسم را مهیا کردند.

ویژگی دهه ۱۹۳۰ میلادی، بیانگر شکست قطعی و موقتی طبقه کارگر جهانی و آمادگی قدرتهای اصلی امپریالیستی برای یک درگیری جهانی بود. این درگیریها زمینه را برای جنگ جهانی دوم مهیا می کرد.

تروتسکی و تشکیل انترناسیونال چهارم

در ادواری که مبارزه طبقاتی در حال رکود و عقب نشینی باشد یک سازمان انقلابی با نفوذ بسیار ضعیف در طبقه کارگر به فعالیت خود ادامه می‌دهد. این سازمان انقلابی در دوره هائی با نفوذ قوی در طبقه کارگر و وجود شرایط انقلابی، می‌تواند تاثیر مستقیم و فوری در مبارزه طبقاتی داشته و شکل حزب را بخود بگیرد. سازمان انقلابی پلی است بین دوره هائی از مبارزه طبقاتی در حال رکود، به مرحله ای تکامل یافته از مبارزه طبقاتی، که پرولتاریا بورژوازی را به چالش می‌کشد. وظیفه سازمان انقلابی دخالت در مبارزه طبقاتی، دفاع از مواضع و برنامه پرولتری و تلاش برای آمادگی لازم جهت ساختن حزب جهانی آینده است.

کمونیست چپ (بخصوص کمونیست چپ ایتالیا) به این نتیجه رسیده بود که بدنبال ادغام کمینترن در کمپ سرمایه در سال ۱۹۲۸ و شکست موقتی پرولتاریا و تدافعی شدن مبارزه طبقاتی تشکیل حزب جدید نمی‌تواند در دستور روز پرولتاریا قرار بگیرد. زیرا تشکیل حزب نه اراده گرایانه بلکه محصول شرایط خاصی از مبارزه طبقاتی است که در آن سازمانها و گروههای موجود قادر نیستند نیاز مبارزه طبقاتی را برآورد سازند و تشکیل حزب جهانی در دستور روز قرار

می‌گیرد. کمونیست چپ اظهار می‌داشت آنچه مورد نیاز است تشکیل فراکسیونهای کمونیستی است تا از مواضع و برنامه پرولتری دفاع کرده بتوانند زمانیکه شرایط مبارزه طبقاتی جهانی ایجاب می‌نماید اجازه دهد حزب جدید را بنیان نهند. در واقع، یکی از تفاوت‌های اساسی بین کمونیسم چپ و تروتسکیسم در دهه ۱۹۳۰ این بود که فراکسیون کمونیست چپ می‌خواست با تمام نیروها و جریان‌هایی که به مبارزه با انحطاط انترناسیونال کمونیستی برخاسته بودند با شفافیت و با دفاع از برنامه پیش رود. اما جریان تروتسکیستی با عجله و شتاب و بدون مباحثه جدی و علیرغم شروع دوره سیاه ضد انقلاب در راستای تشکیل حزب تلاش می‌کرد. تروتسکیستها اهداف خود را از تاسیس بین‌الملل چهارم، اهمیت تداوم تاریخی جنبش انقلابی و خلق حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی بیان می‌کنند. آنان ادعا می‌کنند این بین‌الملل خدمات زیادی نیز به جنبش کارگری نموده و شکل‌گیری آن در پاسخ به ضرورت تاریخی و سر موقع نیز بوده است و چنین می‌نویسند:

"تروتسکی با اعلام تأسیس بین الملل چهارم اساساً قصد تضمین این تداوم را در طول دوره‌ای پرمخاطره داشت. تأسیس بین الملل چهارم نه "زیاده از حد زود وقت" بلکه دقیقاً به موقع از طریق کنفرانس سال ۱۹۳۸ اعلام گردید. این تصمیم جهت خلق حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی - این نامی است که بین الملل چهارم به خود داده است. خدمت پر مقداری به جنبش کارگری نمود."^{۱۱۷}

تضمین تداوم تاریخی جنبش انقلابی برای تأسیس بین الملل چهارم بی پایه است. آیا بلشویکها در سال ۱۹۱۴ پس از خیانت بین الملل دوم، بین الملل درست کردند؟ پس تداوم تاریخی چگونه انجام گرفت؟ از طریق خود بلشویکها که تا سال ۱۹۱۷ به شکل یک فراکسیون همین وظیفه تداوم تاریخی را انجام می‌داند. بخش دوم اهداف یعنی ساختن حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی برای رهبری انقلاب جهانی سوسیالیستی بی پایه‌تر از بخش قبلی است. بیان رهبری انقلاب جهانی سوسیالیستی، وقتی پرولتاریا یک شکست تاریخی را متحمل شده بود، در بهترین حالت تنها بیانگر اراده‌گرایی است. حال بینیم تروتسکی شرایط

^{۱۱۷} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۶۸

جهانی و توازن قوای طبقاتی را در سال ۱۹۳۶ چگونه ارزیابی می‌کرد. او ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از شرایط جهانی و توازن قوای طبقاتی در آن مقطع ارائه داده بود:

"پرولتاریای ایتالیا در غل و زنجیر فاشیسم گرفتار است، انقلاب چین داغان شده و ژاپن در چین سروری می‌کند، پرولتاریای آلمان آن چنان له شده که فراندم هیتلر با هیچ‌گونه مقاومتی روبرو نمی‌شود، دست و پای پرولتاریای اطیش بسته است، احزاب انقلابی بالکان روی زمین لگد مال می‌شوند، در فرانسه و اسپانیا پشت هیکل بورژوازی رادیکال گام بر میدارند."^{۱۱۸}

برای تروتسکی بارزترین خصیصهٔ اوضاع جهانی در آن مقطع بحران تاریخی رهبری پرولتاریا بود. در آن مقطع در فرانسه، جبههٔ خلق پیروزی‌هایی بدست آورده بود و تروتسکی کارگران و هواداران خود را ترغیب می‌کرد که وارد اتحادیه‌ها و سندیکاها شوند. برای تروتسکی و یارانش تشکیل حزب جدید در دورهٔ سیاه ضد انقلاب در دستور روز قرار گرفته بود در حالی که برای فراکسیون

^{۱۱۸} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۰۰

کمونست چپ تشکیل حزب در آن دوره مفهومی نداشت. تروتسکی قادر به درک ضد انقلاب و شرایط جدید تاریخی نشده بود. با وجود توازن قوای طبقاتی نامناسبی که تروتسکی در آن مقطع توصیف کرده بود، که در آن، موقعیت پرولتاریا تقریباً درهم شکسته و صف گردیده بود، او مه و ژوئن سال ۱۹۳۶ در فرانسه را سر آغاز انقلاب معرفی کرد و در مقاله ای که برای نشریه آمریکایی «نیشن» نوشت، اعلام کرد که «انقلاب فرانسه آغاز شده است».

برای تروتسکیستها این حزب است که برانگیزنده انقلاب است نه جناح چپ و پیشتاز طبقه کارگر. در سیاست تروتسکیستها توده طبقه کارگر، جمعی غیر فعال و تنها دنباله رو حزب و رهبران حزبی هستند.

تروتسکی در «احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم» معروف به برنامه انتقالی که در سال ۱۹۳۸ نوشت و در واقع پلاتفرم بین الملل چهارم بود نشان داد که از درک پویایی سرمایه داری ناتوان و عاجز بود. متأسفانه تروتسکی نتوانست تکامل سرمایه داری و بخصوص انحطاط سرمایه داری را درک کند. تروتسکی بارزترین خصیصه اوضاع سیاسی جهان را در آن مقطع بحران تاریخی رهبری پرولتاریا ارزیابی می کرد و چنین می نویسد:

"بارزترین خصیصهٔ اوضاع سیاسی جهان، بطور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست. شرایط اقتصادی لازم برای انقلاب پرولتاریایی، بطور کلی، وبه این زودی، به عالی ترین نقطه‌ی باروری که ممکن است در دوران سرمایه‌داری برسد، دست یافته است. نیروهای تولیدی انسان را کد مانده- اند." ۱۱۹

متاسفانه تروتسکی غرق در اغتشاش فکری شده اظهار می‌دارد که نیروهای تولیدی را کد مانده اند. در صورتی که ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود به مفهوم پایان رشد نیروهای تولیدی نیست بلکه رشد نیروهای تولیدی در عصر انحطاط سرمایه‌داری شکل مخرب بخود می‌گیرد، زیرا سرمایه‌داری بدون انباشت سرمایه (بدون رشد نیروهای تولیدی) بی مفهوم بوده و سرمایه‌داری قادر به ادامه زندگی نیست.

جنبهٔ دیگر اغتشاش فکری تروتسکی این بود که او شکستهای طبقه کارگر جهانی را در دهه ۱۹۲۰ و به دنبال آن در دهه ۱۹۳۰ را تنها در فقدان رهبری انقلابی استدلال می‌کرد، از این رو طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی در استدلال

^{۱۱۹} برنامه انتقالی لئون تروتسکی از انتشارات میلیتانت صفحه ۷

تروتسکی جایی ندارد. به دیده تروتسکی این طبقه اجتماعی نیست که خالق حوادث اجتماعی است بلکه «رهبران» هستند که طبقه کارگر را در جهات مختلف هدایت می‌کنند. این «رهبران فرصت طلب» هستند که مانع عمده در راه تغییر به شرایط انقلابی هستند و چنین می‌نویسد:

"مانع عمده‌ای که در راه تغییر دادن وضع پیش از انقلابی به وضع انقلابی قرار دارد، خاصیت فرصت طلب رهبری پرولتاریا است."^{۱۲۰}

با چنین بینشی تروتسکی در سال ۱۹۳۸ اظهار می‌دارد، وضعیت سیاسی جهان بخاطر بحران تاریخی رهبری پرولتاریا است. برای تروتسکی احزاب و سازمانهای «کارگری» و «کمونیستی» با وجود سابقه خیانت و کشتار میتوانند در خدمت انقلاب قرار بگیرند، فقط اگر رهبری آنها تغییر کند. بخاطر چنین نگرش ارتجاعی بود که تروتسکی در سال ۱۹۳۵، تروتسکیستها را فراخواند تا تحت عنوان تاکتیک «جبهه واحد» وارد سوسیال دمکراسی شوند تا رهبری آنها را بدست گیرند. تروتسکی به استدلال کسانی که اظهار می‌داشتند شکل گیری بین الملل

^{۱۲۰} برنامه انتقالی لئون تروتسکی از انتشارات میلیتانت صفحه ۹

محصول شرایط تاریخی خاصی است، یعنی زمانیکه مبارزه طبقاتی در سطح جهانی شکل تهاجمی بخود می‌گیرد و انقلاب جهانی در دستور روز پرولتاریا قرار می‌گیرد و نمی‌توان بین‌الملل را اراده‌گرایانه و مصنوعاً ایجاد کرد، پاسخ می‌داد که شماها به درد ساختن بین‌الملل نمی‌خورید. اصلاً منتقدین به درد هیچ چیز نمی‌خورند. ببینید استدلال تروتسکی در پاسخ به منتقدین چقدر غنی و دیالکتیکی است! تروتسکی پاسخ منتقدین را چنین می‌دهد:

"شکاگان می‌پرسند: آیا اکنون لحظه‌ی آفرینش بین‌الملل چهارم فرا رسیده؟ اینان می‌گویند غیرممکن است که یک بین‌الملل "مصنوعاً" خلق شود؛ یک بین‌الملل میتواند فقط از میان حوادث مهم بوجود آید؛ و ایرادهائی از این قبیل. همه این ایرادها فقط این نکته را نشان می‌دهد که شکاگان بدرد ساختن بین‌المللی جدید نمی‌خورند. آنان بدرد هیچ چیز نمی‌خورند."^{۱۱۱}

^{۱۱۱} تروتسکی - برنامه انتقالی صفحات ۶۴ - ۶۵
۲۲۵

تروتسکی در پاسخ منتقدین اظهار می‌دارد که بین‌الملل چهارم نیازی به اعلام موجودیت ندارد، زیرا که در حال حاضر وجود دارد و در نبردهای طبقاتی می‌جنگد. تروتسکی همچنین ادعا می‌کند که به غیر از بین‌الملل چهارم، هیچ جریان انقلابی بر روی کره زمین وجود ندارد که ارزش نام بردن داشته باشد. تروتسکی همچنین ادعا می‌کند که اگر چه تعداد اعضای بین‌الملل چهارم کم است، اما از دیدگاه نظری، برنامه و سنت کادرهایش بی نظیر قوی هستند و چنین می‌نویسد:

"ولی آیا زمان آن رسیده است که آفرینش این بین‌الملل اعلام شود؟ هنوز شکاکان خفقان نگرفته‌اند. ما جواب می‌دهیم: بین‌الملل چهارم نیازی به «اعلام» شدن ندارد، وجود دارد و می‌جنگد. آیا ضعیف است؟ آری، صفوف آن هنوز بی شماره نیست، به دلیل اینکه هنوز جوان است. این صفوف هنوز عمدتاً کادر هستند. ولی این کادرها میثاقهای آینده هستند. و رای این کادرها حتی یک جریان انقلابی تنها بر روی کره زمین وجود ندارد که برآستی ارزش نام بردن داشته باشد. اگر بین‌الملل ما هنوز از نظر شماره ضعیف است از دیدگاه نظری، برنامه، سنت، و آبدیده

کردن بی نظیر کادرهایش قوی است. بگذار هر کسی که امروز این نکته را درک نمی‌کند، کنار بایستد. فردا این نکته روشن تر خواهد شد.^{۱۲۲}

تروتسکی نمی‌توانست کمونیست چپ را بعنوان یک جریان انقلابی به رسمیت بشناسد و یا مواضع کمونیست چپ را انقلابی بداند. او کمونیست‌های چپ را «چپ‌های افراطی و فرقه‌گرا» یا «چپ‌گرایان عالم‌نمای افراطی» و غیره خطاب قرار می‌داد که بیانگر میزان دوری تروتسکی از مارکسیسم بود. پذیرش مواضع کمونیست چپ به عنوان مواضع کمونیستی به مفهوم این بود که تروتسکی مواضع انقلابی را از دست داده و بسوی ضد انقلاب در حرکت بود. برخلاف ادعای تروتسکی که تروتسکیسم را تنها جریان انقلابی می‌دانست، کمونیست چپ نه تنها به مارکسیسم وفادار ماند بلکه از لحاظ نظری و تئوری به تکامل مارکسیسم کمک شایانی نمود و نه تنها در مقابل استالینیستها بلکه در مقابل تروتسکیستها و دیگر جریان‌های چپ به دفاع از مارکسیسم پرداخت. کمونیست‌های چپ نقش تروتسکی در تصویب قوانین ضد کارگری را زمانی که تروتسکی هنوز در مسند

^{۱۲۲} تروتسکی - برنامه انتقالی صفحه ۶۵

قدرت قرار داشت مورد نقد قرار داده، مماشات تروتسکی با ضد انقلاب را نقد کردند و بدین ترتیب بی اساس بودن تئوری های تروتسکی در رابطه با دولت کارگری، بوروکراسی، انقلاب سیاسی، شکل گیری فاشیسم و... نشان دادند. چنین ویژگیهایی می تواند بیانگر بی نظیر بودن کادرهای یک گرایش فکری یعنی کمونیسم چپ باشد.

تروتسکی در تابستان ۱۹۳۸ برنامه و قطعنامه های بین الملل چهارم را تدارک دیده و او میخواست با یک اراده ساده بحران رهبری پرولتاریا را حل کند. در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸ کنفرانس تروتسکیستها که شامل نمایندگان از ۱۱ کشور بود در حومه پاریس برای تاسیس بین الملل چهارم برگزار شد. همانطوریکه کمونیستهای چپ انتظار داشتند بین الملل چهارم همچون جنین مرده دنیا آمد زیرا نه تنها نمی توانست در خدمت شفافیت مواضع پرولتری باشد بلکه به این دلیل که بیش از حد در زمین بورژوازی عمل می کرد، باعث اغتشاش فکری بیشتر در صفوف انقلابیون و پرولتاریا شده بود.

ریاست کنفرانس تروتسکیست‌ها را ماکس شاختمن^{۱۲۳} به عهده داشت و او درباره گزارش کمیسیونها و قطعنامه‌ها که اکثر آنها را تروتسکی نوشته بود رای گیری کرد. به توصیه تروتسکی عنوان کنفرانس کنگره موسس نام گرفت. بخش‌هایی که انترناسیونال را تشکیل می‌دادند، هم به لحاظ تعداد اعضاء و هم به لحاظ نفوذ در فضای سیاسی بسیار ضعیف بودند، مهمترین بخش، از لحاظ تعداد اعضاء، بخش آمریکا بود. هیچ یک از بخش‌ها نتوانسته بودند کارهای جدی انجام دهند، تروتسکیست‌ها این مسئله را چنین توضیح می‌دهند:

"ناویل^{۱۲۴} «گزارش پیشرفت کار» را داد، گزارشی که توجیه‌کننده تصمیم سازمان دهندگان مینی بر اعلام تأسیس بین‌الملل چهارم بود. لیکن وی، بی‌آنکه توجه داشته باشد، فاش ساخت که بین‌الملل چیزی بیش از یک پندار

^{۱۲۳} ماکس شاختمن از اعضای حزب کمونیست آمریکا بود که در سال ۱۹۲۸ بدنبال جانبداری از تروتسکی از آن حزب اخراج شد و از بنیانگذاران حزب کارگران سوسیالیست و تروتسکیسم در آمریکا بود اما بزودی بدنبال اختلافات از تروتسکیسم جدا شد.

^{۱۲۴} «پیر ناویل» عضو حزب کمونیست فرانسه بود. او یکی از اعضای هیئتی بود که در سال ۱۹۲۷ از تروتسکی در مسکو دیدن کرد و طرفدار تروتسکی شد و بدنبال آن در سال ۱۹۲۸ از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد. در تأسیس انترناسیونال چهارم شرکت داشت اما در سال ۱۹۳۹ از انترناسیونال چهارم جدا شد. پس از چند بار حزب عوض کردن سرانجام به بازسازی حزب متحد سوسیالیست تحت جمهوری پنجم ادامه داد.

نیست: هیچ یک از باصطلاح هیأت‌های اجرایی و دفترهای بین‌المللی آن در سالهای اخیر نتوانسته بود کاری انجام دهد.^{۱۲۵}

در جریان برگزاری کنگره موسس تروتسکیستهای لهستانی با آنکه طرح برنامه و مواضع تروتسکی را قبول داشتند اما مخالف تشکیل انترناسیونال چهارم بودند. استدلالشان نیز منطقی بود، آنها استدلال می‌کردند که تمامی بین‌الملل‌های پیشین در شرایط عروج مبارزه طبقاتی و نه در دوره ارتجاع شدید و افت مبارزه طبقاتی شکل گرفته‌اند. تروتسکیستهای لهستانی استدلال می‌کردند که طبقه کارگر کشورهای جهان از بین‌الملل چهارم حمایت نخواهند کرد و بین‌الملل چهارم فقط ژست توخالی خواهد بود. در گزارش از کنگره موسس می‌خوانیم:

"بخش لهستانی یکپارچه با اعلام موجودیت بین‌الملل چهارم مخالف است.^{۱۲۶}

تروتسکی روز به روز بیشتر از مارکسیسم و نگرش دیالکتیکی دور می‌شد و در ایده آلیسم و اراده‌گرایی غوطه‌ور گردیده و به دنبال آن از واقعیت‌های جامعه

^{۱۲۵} پیامبر مطرود - صفحه ۱۴۹۹

^{۱۲۶} پیامبر مطرود - صفحه ۱۵۰۰

دور می‌شد. تروتسکی خوشبینانه تصور می‌کرد چنین مرده، بین‌الملل چهارم توده‌ها را برای نبرد انقلابی در راه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا متحد خواهد ساخت. تروتسکی وعده می‌داد که جنگ، توده‌ها را چنان مستاصل خواهد کرد که ناگزیر بین‌الملل چهارم را بعنوان دستگاه رهبری خود برخواهند گزید. او نتوانست فرق بین شرایط اجتماعی جنگ جهانی اول و دوم را درک کند، بطوری که ظاهراً تروتسکی حتی تجربیات اش از کنفرانس زیمروالد را نیز فراموش کرده بود. تروتسکی که در مکزیک بسر میبرد و شخصا نمی‌توانست در کنگره موسس شرکت کند، طی پیامی به کنگره موسس چنین نوشت:

"از اکنون بین‌الملل چهارم در برابر تکالیف جنبشی توده‌های قرارداد... و اکنون یگانه سازمانی است که نه فقط تصویری روشن از نیروهای محرک این... دوران دارد، بلکه دارای یک رشته از خواسته‌های روزمره ای است که می‌تواند توده‌ها را برای نبرد انقلابی در راه کسب قدرت متحد سازد... عدم تناسب میان قدرت امروزی ما و وظایف فردای ما برای خودمان روشن تر است تا برای منتقدانمان. اما دیالکتیک جدی و مصیبت بار دوران ما به سود

ما کار می‌کند. توده‌ها که جنگ آنان را به غایت نومیدی و برآشفتنگی خواهد راند، دستگاه رهبری دیگری جز بین‌الملل چهارم نخواهد یافت.^{۱۲۷}

تروتسکی در پیامی به پیروان آمریکائی‌اش با لحنی بسیار مطمئن وعده داد که در طی ده سال آینده بین‌الملل چهارم میلیون‌ها انقلابی را در بر خواهد گرفت و آنها قادر خواهند بود زمین و آسمان را زیر رو کنند و برایشان چنین نوشت:

"در طی ده سال آینده برنامه بین‌الملل چهارم میلیون‌ها طرفدار بدست خواهد آورد، و این میلیون‌ها انقلابی، خواهند توانست زمین و آسمان را زیر رو کنند.^{۱۲۸}

وقتی دورنمای جنگ جهانی دیگر، به یک واقعیت تبدیل شد، تروتسکی استدلال کرد که نخستین قربانیان جنگ به همراه فاشیسم، احزاب بین‌الملل‌های دوم و سوم خواهند بود او وعده جنبش انقلابی را داد که رهبری آن را بین‌الملل چهارم عهده دار خواهد بود. برخلاف استدلال تروتسکی قربانیان جنگ

^{۱۲۷} پیامبر مطرود - صفحه ۱۵۰۵

^{۱۲۸} پیامبر مطرود - صفحه ۱۵۰۵

امپریالیستی نه احزاب بین‌المللی‌های دوم و سوم بلکه آنها پیروزمندان جنگ بودند. احزاب متشکل در بین‌المللی دوم یعنی احزاب سوسیال‌دمکرات بلوک غرب را نمایندگی کردند و وارثان بین‌المللی سوم بلوک شرق را نمایندگی کردند اما هر دوی آنها علیه طبقه کارگر بودند. تروتسکی چنین استدلال می‌کرد:

"هر روز که بگذرد به سود ما خواهد بود. در نخستین ماه‌های جنگ واکنشی توفانی در توده‌های کارگر علیه هیجان‌های شووینیسیم بوجود خواهد آمد. نخستین قربانیان آن، به همراه فاشیسم، احزاب بین‌المللی‌های دوم و سوم خواهند بود. فروپاشی آنها شرط ناگزیر جنبش آشکار انقلابی خواهد بود... که رهبری آن را بین‌المللی چهارم بر عهده خواهد داشت."^{۱۲۹}

واقعیات سفت و سخت زمینی خلاف استدلال تروتسکی را نشان داد. برخلاف زمان جنگ جهانی اول، واکنش توفانی علیه جنگ درنگرفت. در جریان جنگ جهانی دوم انترناسیونالیست‌هایی (کمونیست‌چپ) که مخالف هر دو جبهه بودند، ضعیف‌تر از انترناسیونالیست‌های زمان جنگ جهانی اول بودند و تروتسکیست‌ها

^{۱۲۹} پیامبر مطرود - صفحه ۱۵۰۵

کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی می کردند. بر خلاف استدلال تروتسکی در جریان جنگ، بین الملل چهارم اضمحلال یافت و وارثان بین الملل های دوم و سوم جهان را همچون غنایم جنگی بین خود تقسیم کردند. تروتسکی در دیداری که با کینگزلی مارتین ژورنالیست و سر دبیر مجله سیاسی چپ گرای «نیو استیتسمن» در ۱۹۳۷ داشت با قاطعیت به او اظهار داشت که بین الملل چهارم سه تا پنج سال دیگر قدرتی بزرگ در جهان خواهد شد و چنین گفت:

"به شما می گویم که بین الملل چهارم سه تا پنج سال دیگر قدرتی بزرگ در جهان خواهد شد." ۱۳۰

بین الملل چهارم نه تنها به قدرتی بزرگ در جهان تبدیل نشد، نه تنها توده های کارگر در واکنش خود به جنگ رهبری بین الملل چهارم را نپذیرفتند بلکه در جریان جنگ جهانی انترناسیونال چهارم اضمحلال یافت. پس از پایان جنگ جهانی دوم دوباره تروتسکیستها به انترناسیونال چهارم سر و سامان دادند که باز

دچار بحران شد و مجدداً اضمحلال یافته و به گروه های کوچک تجزیه گردید. البته این مسئله در فصلهای بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما بینیم چشم انداز و پیش بینی های تروتسکی چگونه توسط وارثان او توصیف می شوند:

"چشم انداز او [تروتسکی] تایید شد. جنگ داخلی در یونان، جنبش مقاومت و اعتصابات هم در ایتالیا و هم در فرانسه اواخر جنگ و بلافاصله پس از آن، انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، مبارزه برای استقلال در سراسر جهان مستعمراتی، پیروزی قاطع حزب کارگر در انتخابات ۱۹۴۵ در بریتانیا و ... همه نشان می دهند که پیشینی تروتسکی صحیح بود."^{۱۳۱}

به نظر تروتسکیست ها چشم انداز تروتسکی تایید شد، آن هم بدین دلیل که بین الملل چهارم قدرت بزرگی در جهان گردید، آن هم از پیروزی حزب کارگر در انتخابات پارلمانی بریتانیا، یا پیروزی مائوئیستها در چین و یا مبارزه برای استقلال در مستعمرات. تروتسکیستها نام تروتسکی را نیز به لجن کشیده اند. حتی بخاطر

^{۱۳۱} ریشه های فروپاشی انترناسیونال چهارم - و تلاش تروتسکیست های بریتانیا برای جلوگیری از آن - نوشته فرد

حرمت نام تروتسکی هم شده، بهتر نبود، استدلال اشتباه رهبر خود را نقد می کردند. اما از جناح چپ سرمایه نمیتوان انتظار بیشتری از این داشت.

ما قبلاً نگرش اشتباه تروتسکی که مبنی بر راکد ماندن نیروهای تولیدی را بررسی کردیم و توضیح دادیم، که عصر انحطاط سرمایه داری نه به مفهوم عدم رشد نیروهای تولیدی بلکه به مفهوم این است که رشد نیروهای تولیدی شکل مخرب بخود می گیرد. واقعیت این است که تروتسکیستها به رهبر خود وفادار بوده و تصور دوره‌ای از شکوفایی اقتصادی را نداشتند. اما بازسازی حاصل از خرابی های ناشی از جنگ جهانی دوم، دوره‌ای از شکوفایی اقتصادی را در پی داشت و بی اساس بودن تئوریهای تروتسکی و تروتسکیستها را نشان داد و آنها را به نابودی کشاند. گرایش از تروتسکیستها اضمحلال انترناسیونال چهار را چنین توضیح می دهد:

"رهبری انترناسیونال چهار به این تئوری رسیده بود که شکوفایی اقتصادی اصلاً ممکن نیست. این در عمل کاملاً غلط از کار در آمد... نابودی حاصل از جنگ به این معنی بود که به برنامه عظیمی برای بازسازی نیاز بود. تمام این ها بنیان بزرگترین شکوفایی اقتصادی در تاریخ سرمایه داری را بهم

ریخت و رهبری اترناسیونال چهار نمی توانست با این تحولات جدید کنار بیاید.

آن ها نمی فهمیدند که نیاز به بررسی جدید موقعیت هست. واقعیت این است که فکر می کردند اگر وعده دهند که چیزی تا انقلاب نمانده می توانند نیروهایشان را دور هم نگاه دارند. چنین سیاستی تنها می توانست به تجزیه ی بین الملل بیانجامد و دقیقاً هم همین اتفاق افتاد.^{۱۳۲}

^{۱۳۲} تاریخ مختصر گرایش بین المللی مارکسیستی نوشته جریان تروتسکیستی «در دفاع از مارکسیسم»

تروتسکیسم و برنامه انتقالی

تروتسکی برنامه انتقالی را که در واقع پلاتفرم بین الملل چهارم بود در سال ۱۹۳۸ نوشت. تروتسکی در برنامه انتقالی طی عنوان «بسیج توده‌ها پیرامون خواسته‌های گذار به عنوان آمادگی برای تصرف قدرت» دور شدن خود را از مارکسیسم نشان می‌دهد. در حالی که شروع دوران گذار تنها با درهم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی امکان پذیر می‌شود. در واقع تروتسکی با طرح حداقل خواسته‌ها در برنامه انتقالی به اصلاح طلبی دوران انترناسیونال دوم، در عصر انحطاط سرمایه‌داری برگشته بود. البته بخشی از توصیه‌های تروتسکی در برنامه انتقالی مانند ملی شدن بانکها در اروپای شرقی، کنترل کارگری در یوگسلاوی و... شکل واقعیت به خود گرفت که مورد استقبال تروتسکیستها نیز قرار گرفت.

البته تروتسکی اظهار می‌داشت از آنجائیکه سرمایه‌داری ناتوان از ارائه اصلاحات طرح شده در برنامه انتقالی است، قادر است ورشکستگی سرمایه‌داری را به طبقه کارگر نشان داده و به این طبقه فشار خواهد آورد تا اقدام به نابودی سرمایه‌داری کند. ابتداء بینیم تروتسکی برنامه حداقل و حداکثر را چگونه توصیف

می‌کند و از نظر او برنامه حداقل و حداکثر چه ایرادهایی دارد. تروتسکی می‌نویسد:

"سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه داری پیشرفته عمل می‌کرد، برنامه‌ی خود را به دو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه حداقل، که خود را به ایجاد اصلاحات در چهارچوب جامعه‌ی بورژوائی محدود می‌کرد، و دیگری برنامه‌ی حداکثر، که در آینده نامعلوم جایگزین شدن سرمایه داری بوسیله‌ی سوسیالیزم را نوید می‌داد. بین برنامه‌ی حداقل و برنامه‌ی حداکثر پلی وجود نداشت. در واقع سوسیال دموکراسی به این پل احتیاجی هم نداشت."^{۱۳۳}

زمانیکه سرمایه داری هنوز دوران شکوفایی خود را می‌گذراند و بورژوازی همچنان نقش انقلابی در جامعه ایفا می‌کرد، امکان تحمیل اصلاحات به بورژوازی وجود داشت. برنامه‌های احزاب کارگری که در آن مقطع به احزاب سوسیال دمکراتیک معروف بودند از دو بخش تشکیل می‌شد، برنامه حداقل یعنی

^{۱۳۳} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۱۳

خواسته‌های کوتاه مدت، به عبارت دیگر تحمیل رفرم به بورژوازی و برنامه حداکثر یعنی سوسیالیسم. با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، که معروف به عصر انقلابات کمونیستی یا جنگهای امپریالیستی است، دیگر امکان تحمیل اصلاحات پایدار به سرمایه‌داری وجود ندارد و انقلاب پرولتری در دستور روز پرولتاریا قرار می‌گیرد و برنامه حداقل و حداکثر مفهوم خود را از دست می‌دهد. اما به باور تروتسکی ایراد نه در خود برنامه حداقل و حداکثر بلکه مشکل در این بود که بین برنامه حداقل و حداکثر پلی وجود نداشت. تروتسکی که از خالقان انقلاب اکتبر بود به سوسیال دمکراسی رجعت کرد و میخواست معضل سوسیال دمکراسی را حل نماید. به عبارت دیگر او می‌خواست عدم وجود پل بین برنامه حداقل و حداکثر را از طریق یک سلسله درخواستهای انتقالی تحت عنوان برنامه انتقالی حل کند. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"لازم است که در جریان مبارزه روزانه به توده‌ها کمک شود تا آنان بین درخواستهای کنونی از یکسو و برنامه سوسیالیستی انقلاب از سوی دیگر، پلی ایجاد کنند. این پل باید شامل یک سلسله درخواستهای انتقالی باشد،

درخواست‌هایی که از شرایط امروز و از آگاهی امروزین قشرهای وسیع طبقه کارگر سرچشمه گرفته باشد.^{۱۳۴}

تروتسکی تاکید می‌کرد برنامه قدیمی سوسیال دمکراسی، یعنی برنامه حداقل را ترک نمی‌کند، چرا که این خواستها (برنامه حداقل) نیروی حیاتی خود را حفظ کرده‌اند و بین‌الملل چهارم به نحوی خستگی‌ناپذیر از حقوق دمکراتیک دفاع می‌کند. اما تروتسکی برنامه انتقالی را جانشین «برنامه حداقل» قدیمی کرده و آنرا بروز رسانی می‌کند. تغییر نام برنامه از «برنامه حداقل» به «برنامه انتقالی» و رجعت به سوسیال دمکراسی دیگر نیاز به این همه هیاهو و تحریف مارکسیسم نداشت. اما تروتسکی برای رجعت خود به سوسیال دمکراسی بهای گزافی می‌پردازد و گام به گام از گذشته مارکسیستی خود دور می‌شود. آیا تروتسکیسم، همان استالینسم در اپوزیسیون نیست؟ تروتسکی در رابطه با جانشینی برنامه حداقل با برنامه انتقالی چنین می‌نویسد:

"بین‌الملل چهارم برنامه قدیمی درخواست‌های «حداقل» را ترک نمی‌کند، چرا که این درخواستها دست کم بخشی از تأثیر و نیروی حیاتی

^{۱۳۴} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۱۳

خود را حفظ کرده اند. بین الملل چهارم، بنحوی خستگی ناپذیر، از حقوق دموکراتیک و پیروزیهای اجتماعی کارگران دفاع می‌کند. لیکن بین الملل چهارم اینکار روزمره را در چهارچوب دورنمای صحیح واقعی، یعنی دورنمای انقلابی، به مرحله ی اجرا میگذارد. از آنجا که درخواستهای قدیمی، جزئی و «حداقل» توده‌ها با تمایلات نابودکننده و تحقیرآمیز سرمایه داری فاسد اصطکاک پیدا می‌کند - و آنهم بدون شک در هر قدم اتفاق میافتد - بین الملل چهارم، سیستم درخواستهای انتقالی را پیشنهاد می‌کند... بدین ترتیب برنامه انتقالی جانشین «برنامه حداقل» قدیمی میشود.^{۱۳۵}

البته تروتسکیستها تاکید می‌کنند برنامه انتقالی صرفاً یک سری شعارهای مطالباتی، دموکراتیک و انتقالی است و هرگز نباید دوران انتقالی را مترادف دیکتاتوری پرولتاریا قلمداد کرد. احتمالاً این شفافیت را تروتسکیستها برای اطمینان دادن به احزاب سوسیالیست و "کارگر" که سوسیالیستها در آنها سیاست آنتریسم (نفوذ) را اعمال می‌کنند انجام گرفته تا باعث نگرانی احزاب سوسیالیست و

^{۱۳۵} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۱۴

"کارگر" نشوند. سوال اساسی که مطرح می‌شود این است که پس فرق تروتسکیسم و سوسیال دمکراسی در چیست؟ مگر نه این است که سوسیال دمکراتها نیز شعارهای مطالباتی و دمکراتیک مطرح می‌سازند؟ تروتسکیستها چنین می‌نویسند:

"این برنامه شامل یک سلسله شعارهای مطالباتی، دموکراتیک و انتقالی است که با احتیاجات عظیم ترین توده های زحمتکش و منطق رشد مبارزه طبقاتی تطابق دارد... این شعار نه به مثابه مترادفی برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه همچون یک فورمول انتقالی برای حکومت در درون برنامه ی انتقالی به کار گرفته شده است."^{۱۳۶}

اگر از برخی تبلیغات کلام رادیکال از برنامه انتقالی، بین الملل چهارم بگذریم، همان برنامه حداقل، سوسیال دمکراسی یا استالینیستها نمایان می‌شود. طرح خواست مجلس ملی، مجلس موسسان، آزادی ملی، اصلاحات ارضی و... برنامه انتقالی اظهار می‌دارد که کارگران بعنوان قدم اولیه باید مجهز به برنامه

^{۱۳۶} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۷۰

دمکراتیک باشند. باید پرسید سال ۱۹۱۷ در روسیه چرا بلشویکها و در راس آن شخص تروتسکی مخالف مجلس مؤسسان بودند و معتقد بودند تمام قدرت باید در دست شوراها باشد؟ سالها بعد از آن تروتسکی از مواضع ۱۹۱۷ دور می‌شود که بیانگر دور شدن تروتسکی از مارکسیسم است او به سوسیال دمکراسی رجعت می‌کند و خواستار مجلس ملی میشود. تروتسکی می‌نویسد:

"شعار مجلس ملی، (یا مجلس مؤسسان) برای کشورهای چین و هند به قدرت کامل خود باقی است. این شعار باید به طرزی جدائی ناپذیر با مسأله آزادی ملی و اصلاحات ارضی پیوند داده شود. کارگران بعنوان قدم اولیه باید مجهز به این برنامه دموکراتیک باشند. تنها آنان خواهند توانست کشاورزان را بسوی خود طلبیده، آنان را متحد گردانند."^{۱۳۷}

مسئله ای که مطرح می‌شود این است «حکومت کارگران و کشاورزان» تروتسکیستی چگونه قابل دستیابی است؟ آیا باید حتما انقلاب کارگری انجام گیرد تا «حکومت کارگران و کشاورزان» تروتسکیستی شکل بگیرد؟ تروتسکی

^{۱۳۷} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۴۵

اظهار میدارد در شرایط استثنائی، مانند جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، فشار انقلابی توده‌ای، وغیره، بدون اینکه انقلاب کارگری صورت گرفته باشد، «حکومت کارگران و کشاورزان» میتواند شکل بگیرد. بی‌مناسبت نیست که بعد از جنگ جهانی دوم و در سایه اشغال کشورهای اروپای شرقی توسط ارتش سرخ بدون اینکه انقلاب کارگری در آنها صورت بگیرد به باور تروتسکیستها این کشورها تبدیل به دولتهای کارگری شدند. این مسئله را میتوان به کره شمالی، چین، ویتنام، کوبا و... نیز تعمیم داد. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"در عین حال، ما در اطراف آن درخواستهای انتقالی، که به عقیده‌ی ما باید برنامه "حکومت کارگران و کشاورزان" را تشکیل دهد، بنحوی خستگی ناپذیر به تهییج می‌پردازیم.

آیا ایجاد چنین حکومتی بوسیله‌ی سازمانهای سنتی کارگران عملی است؟ همانطور که گفته شد، تجربه گذشته نشان می‌دهد که، دستکم، احتمال چنین عملی بسیار کم است. لکن نمی‌توان این امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد که تحت شرایط کاملاً استثنائی (از نوع جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، فشار انقلابی توده‌ای، و غیره)، احزاب خرده

بورژوا، منجمله استالینیست ها در راه بریدن از بورژوازی، از آنچه خود
میخواهند، پا را فراتر بگذارند.^{۱۳۸۱۱}

^{۱۳۸} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۴۲

تروتسکیسم و جنگ جهانی دوم

جنگ محصول سیاست خشن یک یا چند دولت غیر متعارف نمی‌باشد بلکه از نیاز ذاتی سرمایه سرچشمه می‌گیرد و بیانگر آن است که سرمایه برای حل بحران خود به آخرین راه حل متوسل شده است. خطر جنگ امپریالیستی بیانگر دوره جدیدی از حیات نظام سرمایه‌داری، یعنی عصر امپریالیسم بوده و خواهد بود، که در آن اجتناب از جنگ امکان پذیر نیست. با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، عصر انقلابات اجتماعی و جنگ‌های امپریالیستی شروع شد. برای شکل‌گیری و وقوع جنگ جهانی، حداقل دو شرط زیرین باید مهیا باشد:

- وجود دو بلوک سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیستی
- طبقه کارگری که در سطح جهانی مغلوب شده است

به باور ما جنگ جهانی دوم شکل گرفت، چرا که طبقه کارگر در سطح جهانی مغلوب شده بود، بخصوص طبقه کارگر شوروی که توسط ضد انقلاب خرد گردیده بود. اما برای تروتسکی، شوروی همچنان دولتی کارگری بود. تروتسکی حتی در دهه ۱۹۳۰ استدلال می‌کرد مداخله نظامی علیه شوروی یا مانند

همچون سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ همچنان در دستور حکومت های بورژوازی علیه دولت کارگری قرار دارد یا به عبارت بهتر جنگ در راستای مداخله نظامی دولتهای بورژوازی علیه دولت کارگری نیز خواهد بود. تروتسکی چنین می نویسد:

"هر جنگ بزرگ، فارغ از انگیزه های اولیه آن، برای آن که خون تازه ای به رگ های متصلب سرمایه داری برساند، می بایست مسئله مداخله نظامی علیه اتحاد جماهیر شوروی را مستقیماً طرح کند."^{۱۳۹}

تروتسکی تجربه جنگ جهانی اول، حتی تجربه کنفرانس زیمروالد که مانیفست آنرا خودش تدوین کرده بود، فراموش می کند. زمانیکه جنگ امپریالیستی جهانی اول شکل گرفت، انترناسیونالیستها اعلام نکردند که پرولتاریا نمی تواند «بی طرف» باشد بلکه با محکوم نمودن هر دو سوی جنگ امپریالیستی مخالفت خود را با کشتار امپریالیستی طبقه کارگر نشان دادند. در حالی که سال ۱۹۳۸ تروتسکی استدلال می کرد که پرولتاریا نمی تواند بی طرف باشد و در جنگ باید طرف چین و شوروی سوسیالیستی را بگیرد. تروتسکی چنین می نویسد:

^{۱۳۹} جنگ و انترناسیونال چهارم - تروتسکی - صفحه ۷

"«بی طرفی؟» - اما، پرولتاریا هرگز در جنگ بین ژاپن و چین، و یا جنگ بین آلمان و روسیه شوروی، بی طرف نمی تواند باشد. "پس منظور این است که باید از چین و روسیه شوروی دفاع شود؟" البته! ولی این دفاع نباید بدست امپریالیست ها صورت بگیرد که نه میخواهند سر به تن چین باشد و نه سر به تن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.^{۱۴۰}

قبلا توضیح دادیم تروتسکی قادر نگردید تفاوت شرایط اجتماعی شکل گیری جنگ جهانی اول و دوم را درک کند و به این دلیل به شکل متافیزیکی بخشی از تجربیات جنگ جهانی اول را به جنگ جهانی دوم تعمیم می داد. بنابر استدلال تروتسکی چون در اواخر جنگ جهانی اول با موج انقلاب جهانی روبرو بودیم پس حتما در اواخر جنگ جهانی دوم نیز با موج جدید انقلاب جهانی روبرو خواهیم شد. تروتسکی در رابطه با جنگ جهانی دوم و اینکه جنگ اروپا را به انقلاب نزدیک خواهد کرد چنین می نویسد:

"جنگ اروپا را نیز به انقلاب نزدیکتر خواهد کرد."^{۱۴۱}

^{۱۴۰} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۳۳

^{۱۴۱} پیامبر مطرود - صفحه ۱۳۹۷

در سال ۱۹۳۸ برنامه انتقالی که در واقع پلاتفرم بین‌الملل چهارم بود نوشته شد که دورنمای جنگ جهانی دوم را پیش رو قرار می‌دهد. تروتسکی امیدوار بود که در جریان جنگ میلیون‌ها کارگر به انترناسیونال چهارم گرایش پیدا خواهند کرد. او همچنین امیدوار بود جنگ شرایط مطلوبی برای شورش پرولتری ایجاد خواهد کرد، همانند شرایطی که در جریان جنگ جهانی اول اتفاق افتاد. در نتیجه ایجاد آموزشگاه‌های نظامی برای طبقه کارگر برای تربیت فرماندهان از میان خود طبقه کارگر که تحت کنترل کمیته‌های کارگران و کمیته‌های کشاورزان باشد را توصیه می‌کرد. مسلماً هیچ دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند چنین امتیازی را به طبقه کارگر اعطا کند، زیرا پذیرش چنین خواستی ضرورت وجودی یک دولت را زیر سوال می‌برد. بیان چنین چیزی از جانب تروتسکی تنها توهم پراکنی در رابطه با ماهیت دولت بورژوازی و بیانگر فاصله گرفتن تروتسکی از مارکسیسم بود.

تروتسکی چنین می‌نویسد:

"ایجاد آموزشگاه‌های نظامی باید برای تربیت فرماندهان از میان رنجبران که بوسیله سازمانهای کارگران برگزیده شده باشند؛ آموزش نظامی و

تسلیح کارگران و کشاورزان باید در کنترل مستقیم کمیته های کارگران
و کمیته های کشاورزان قرار گیرد.^{۱۴۲}

تروتسکی معتقد بود که خطر جنگ و شکست نظامی برای شوروی یک
واقعیت است و تنها انقلاب در دیگر کشورها می تواند مانع آن شود. این در حالی
بود که انقلاب در دیگر کشورها در دستور روز قرار نداشت اما تروتسکی استدلال
می کرد که جنگ، انقلاب را در دستور روز قرار خواهد داد. بطوری که سرنوشت
شوروی نه بر روی نقشه های ستاد ارتشها، بلکه بر نقشه مبارزه طبقاتی تعیین گردیده
و در نتیجه ارتش سرخ از اهمیت تاریخی برخوردار است، چرا که به باور
تروتسکی ارتش سرخ همچنان ارتش انقلاب جهانی بود نه ارتش ضد انقلاب که
بر ویرانه های انقلاب اکتبر پیروزی خود را تحکیم کرده بود. ابتدا استدلالات
تروتسکی را بشنویم، هر چند که کمی طولانی است:

"خطر جنگ و شکست برای اتحاد شوروی واقعیتی است، ولی انقلاب نیز
واقعیتی است. اگر انقلاب مانع جنگ نگردد، پس جنگ به انقلاب کمک

^{۱۴۲} تروتسکی - برنامه انتقالی - صفحه ۳۶

خواهد کرد. زایمان دوم غالباً آسانتر از زایمان اول است. در جنگ تازه لازم نخواهد بود که کسی دو سال و نیم [مانند جنگ جهانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸] منتظر نخستین قیام بماند. وانگهی، انقلاب، همین که آغاز شود، دیگر در نیمه راه متوقف نخواهد ماند. سرنوشت اتحاد شوروی در درازمدت نه بر روی نقشه های ستاد ارتشها، بلکه بر نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد. فقط پرولتاریای اروپایی، که به نحوی آشتی ناپذیر با بورژوازی خود از در مقابله درآید. خواهد توانست اتحاد شوروی را از ویران شدن یا از خنجری که ممکن است هم پیمانان، بر پشتش وارد آورند حفظ کند. آری، حتی شکست نظامی شوروی در صورت پیروزی پرولتاریا در کشورهای دیگر فقط رویدادی گذرا خواهد بود. از سوی دیگر، هیچ پیروزی نظامی نخواهد توانست میراث انقلاب اکتبر را نجات دهد. اگر در مابقی جهان امپریالیسم برقرار بماند... بدون ارتش سرخ، اتحاد شوروی مانند چین پایمال و شرحه شرحه خواهد شد. فقط مقاومت سرسختانه و قهرمانانه آن در برابر دشمنان آینده سرمایه دار می تواند برای توسعه نبرد طبقاتی در اردوگاه امپریالیسم شرایط مساعدی بوجود آورد. بدین ترتیب

ارتش سرخ دارای بزرگترین اهمیت است. لیکن این بدان معنی نیست که ارتش سرخ یگانه عامل تاریخی است.^{۱۴۳۱}

تمامی استدلالات و پیش بینی های تروتسکی اشتباه از آب درآمد، چرا که همه نتیجه گیری های او اراده گرایانه، متافیزیکی و فاقد نگرش مارکسیستی بود. بر خلاف اواخر جنگ جهانی اول، انقلاب در جریان جنگ جهانی دوم و حتی در اواخر آن نمی توانست در دستور روز پرولتاریا قرار گیرد. شکست تاریخی پرولتاریا و پیشقراول آن در دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰ که بسیار کمر شکن تر از سال ۱۹۱۴ بود گواه این امر است. در اوج دوره شکست تاریخی، توقع انقلاب از پرولتاریا تنها بیانگر میزان دوری این بینش از مارکسیسم است.

دقیقا برخلاف استدلال تروتسکی سرنوشت شوروی نه بر نقشه مبارزه طبقاتی بلکه بر روی نقشه های ستاد ارتشها تعیین گردید. شوروی، اروپای شرقی را از طریق نقشه های ستاد ارتشها به زیر قدرت خود درآورد. ارتش سرخ «سرسختانه و قهرمانانه» نه در برابر دشمنان سرمایه دار بلکه دست در دست دیگر ارتشهای امپریالیستی و در دفاع از منافع امپریالیستی شوروی می جنگید و کارگران را به

^{۱۴۳} پیامبر مطرود - صفحه ۱۳۹۸

کشتار امپریالیستی می کشاند. پس از جنگ نیز این ارتش در حکم ارتش سرکوب گر به سرکوب نبردهای طبقاتی پرداخت، سرکوب شورش مجارستان، سرکوب شورش پراگ و... تنها چند نمونه از عملکرد سرکوب گرانه این ارتش ضد انقلابی است. اما تروتسکی در مقابل این واقعیت‌ها استدلال کرد، اگر انقلاب بوقوع نپیوندد و جنگ سر بگیرد، شکست شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود و رژیم می که از بطن انقلاب اکتبر برخاسته، در هم خواهد شکست و چنین می نویسد:

"ولی آیا ما می توانیم انتظار داشته باشیم که اتحاد شوروی از جنگ بزرگ آینده بدون شکست بیرون بیاید؟ به این سوال صریح ما هم پاسخی صریح می دهیم: اگر جنگ فقط به صورت یک جنگ باقی بماند، شکست اتحاد شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود. از لحاظ های فنی، اقتصادی و نظامی، امپریالیسم به نحو غیر قابل قیاسی قوی تر است. اگر امپریالیسم به وسیله انقلاب در غرب فلج نشود، در آن صورت رژیم می را که از بطن انقلاب اکتبر برخاسته است در هم خواهد کوفت."^{۱۴۴}

^{۱۴۴} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲

تروتسکی قادر به درک این مسئله نشد که شوروی مجددا در اردوی سرمایه ادغام شده و خود در حال تبدیل شدن به یکی از بازیگران اصلی در بازیهای امپریالیستی است. تروتسکی سالها قبل از وقوع جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۳۳ در مصاحبه با ژرژ سیمنون نویسنده بلژیکی اظهار داشت اگر خطری کشورش را تهدید کند آماده است به کشورش برگردد و آنجا خدمت کند:

"به رغم سیاستهای امروز سیاسی، اگر هر خطری کشور را تهدید کند، آماده‌ام دوباره به کشورم خدمت کنم." ۱۴۵۱

تروتسکی نه تنها خودش آماده خدمت به کشورش می‌شود، کشوری که در آن کارگران و کمونیستها را سرکوب می‌کردند، بلکه وظیفه اولیه و الزامی هر سازمان کارگری را نیز دفاع از شوروی قلمداد می‌کرد. به عبارت بهتر هر سازمان کارگری که وظیفه اولیه‌اش مبارزه علیه سرمایه‌داری است باید وظیفه دفاع از یک دولت امپریالیستی (شوروی) را جایگزین مبارزه ضد سرمایه‌داری کند. آیا

^{۱۴۵} <https://www.marxists.org/farsi/archive/trotsky/works/۱۹۳۳/Georges-Simenon.htm>

کارگران سرکوب شده پتروگرا، کرونشتات و کارگران اردوگاههای کار اجباری
نیز وظیفه اولیه‌شان دفاع از شوروی بود؟ تروتسکی چنین می‌نویسد:

"دفاع از اتحاد جماهیر شوروی در برابر ضربات دشمنان سرمایه‌دار، فارغ از
شرایط و دلایل فوری نزاع، وظیفه ابتدایی و الزامی هر سازمان کارگری
صادق است." ۱۴۶

تروتسکی معتقد بود رژیم حاکم در شوروی به رغم خدماتش به ضد
انقلاب، مادامیکه انحصار تجارت خارجی در دست حاکمان شوروی است، در
چشم بورژوازی جهانی همچنان به منزله دشمن آشتی ناپذیر و در مقابل آلمان
فاشیست به منزله یک دوست باقی خواهد ماند. شوروی نه تنها دشمن آشتی ناپذیر
بلکه دوست صمیمی امپریالیستها شد. مانند راهزنان با هم متحد شدند تا راهزن
دیگری، یعنی آلمان فاشیستی را از میدان بدر ببرند. درست مثل تمام راهزنان
دیگر، وقتی رقیب را از میدان بدر بردند، بین خودشان بخاطر منافع امپریالیستی
اختلاف افتاد و جنگ سرد آغاز گردید، تروتسکی چنین می‌نویسد:

^{۱۴۶} جنگ و انترناسیونال چهارم - تروتسکی - صفحه ۷

"اتحاد شوروی نیز، به رغم تمام خدمات قشر حاکم آن، تا زمانیکه انحصار تجارت خارجی در آن جا شکسته نشده و حقوق سرمایه از نو برقرار نگردیده، در چشم بورژوازی سراسر جهان هم چنان به منزله دشمنی آشتی ناپذیر باقی خواهد ماند و آلمان فاشیستی به منزله یک دوست."^{۱۴۷}

تروتسکی باور خود به دولت کارگری در شوروی را تا سطح یک باور مذهبی تنزل داده بود، به طوری که دولت شوروی هر جنایتی که مرتکب می شد و به هر سیاستی که چنگ می انداخت، در نظر تروتسکی همچنان یک دولت کارگری باقی می ماند. او یقین داشت سلطه دیکتاتوری استالین بر شوروی مانع از آن نمی شود که شوروی یک کشور کارگری باقی بماند و چون شوروی یک کشور کارگری است، پس باید بی قید و شرط و در مقابل دشمنان از آن دفاع کرد. به استالین حق می داد که با هیتلر چانه بزند، اما توصیه می کرد که چانه زدن با هیتلر امتیاز در خور اهمیتی برای شوروی نخواهد داشت و در مقابل توصیه می کرد، شوروی با غرب ائتلاف کند. این اراجیف را شخصیتی مطرح می کرد، که زمان برقراری صلح و انعقاد قرارداد برست لیتوفسک قبل از مذاکره چمدان حاوی

^{۱۴۷} انقلابی که به آن خیانت شد - صفحه ۲۰۰

متون و نشریات انقلابی را برای سربازان آلمانی باز می‌کرد و در همان حال اظهار می‌داشت که دشمنان ما نیز آزاد هستند در میان سربازان ما تبلیغ کنند. تروتسکی، این مرد انقلابی که لحظه‌ای ساکت نبود، به ورطه سقوط و اضمحلال افتاده بود و دیدن سقوط یکی از قهرمانان و خالقان انقلاب اکتبر بسیار دردناک است. تروتسکیستها این مسئله را چنین توضیح می‌دهند:

"تروتسکی... با نهایت پایداری اصرار ورزید که اتحاد شوروی باید کشوری کارگری باقی بماند، این کشور حق دارد که در برابر همه دشمنان سرمایه‌دار خود، چه فاشیست و چه دموکرات، بی‌قید و شرط مورد دفاع قرار گیرد. این حق را از استالین دریغ نمی‌داشت که با هیتلر چانه بزند، اگر چه خود عقیده داشت که پیمان شوروی - آلمان برای اتحاد شوروی هیچ امتیاز در خور اهمیتی بیار نیآورده است؛ و او خود ائتلاف شوروی با غرب را ترجیح می‌داد... از نو تاکید می‌کرد که کشور کارگری، حتی زیر سلطه استالین، واقعیتی است که باید در برابر هر دشمن بیگانه در نبرد صیانت شود. ۱۴۸۱۱"

^{۱۴۸} پیامبر مطرود صفحات ۱۵۳۸ و ۱۵۳۹

تروتسکی پرولتاریای بین‌المللی را به گوشت دم توپ شدن در دفاع از شوروی دعوت می‌نمود و تاکید می‌کرد حتی اگر شوروی با امپریالیستها وارد اتحاد نظامی شود این کشتار برای دفاع از دولت کارگری ضروری است. ما به مفهوم امپریالیسم از نظر تروتسکی و تروتسکیستها بعداً خواهیم پرداخت. ولی فعلاً اشاره به این نکته ضروری است که تروتسکیستها چگونه به مدت پنج سال از کارگران همه کشورها می‌خواستند که یکدیگر را در جنگ امپریالیستی، یعنی جنگ جهانی دوم و در دفاع از شوروی قتل‌عام کنند. جنگ جهانی دوم مرگ آورترین جنگ در تاریخ بشر بود که پرولتاریا را به شکل وحشتناکی حتی مرگبارتر از جنگ جهانی اول سلاخی کرد. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"پرولتاریای بین‌المللی در دفاع از اتحاد جماهیر شوروی امتناع نخواهد کرد، حتی اگر این دومی خود را ناگزیر از اتحاد نظامی با برخی امپریالیستها در برابر دیگران یافته باشد."^{۱۴۹}

در سال ۱۹۳۴ تروتسکی در اوج دوره ضد انقلاب و سرکوب کمونیستها توسط ضد انقلاب، دولت ضد انقلاب و سرکوبگر را نه تنها یک دولت کارگری

^{۱۴۹} جنگ و انترناسیونال چهارم - تروتسکی - صفحه ۲۰

ارزیابی می کرد بلکه همان دولت سرکوبگر را تنها میدان مشق نظامی برای انقلاب جهانی قلمداد می کرد. آیا خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر بهتر از این هم می شود؟ تروتسکی ادعا می کرد پرولتاریا نه از شوروی بلکه از دیکتاتوری سوسیالیستی دفاع می کند. تروتسکی با چنین آژیتاسیونی بود که کارگران را در کشتار امپریالیستی گوشت دم توپ می کرد. تروتسکی می نویسد:

"دولت کارگری در انزوا، نه یک موجودیت خودبسنده، بلکه تنها **میدان مشق نظامی برای انقلاب جهانی** است. پرولتاریا با دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، نه از مرزهای ملی، بلکه از یک دیکتاتوری سوسیالیستی که موقتا در مرزهای ملی محصور شده است، دفاع می کند." (تاکید از متن اصلی)^{۱۵۰}

تروتسکیستها و هواداران بین الملل چهارم در زمان وقوع جنگ جهانی دوم سربازان خوبی برای دمکراسی بورژوایی و ضد انقلاب استالینی شدند و کارگران را گوشت دم توپ در کشتار امپریالیستی کردند. با تبدیل تروتسکیستها به سربازان بورژوازی در جریان جنگ جهانی دوم، در واقع تروتسکیستها در اردوی بورژوازی

^{۱۵۰} جنگ و انترناسیونال چهارم - تروتسکی - صفحه ۱۷

بصورت برگشت ناپذیری ادغام شدند. در فصلهای بعدی خواهیم دید که تروتسکیستها کارگران را در تمامی جنگهای بعد از جنگ جهانی دوم گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی کردند عملکردی که از مواضع تئوریک آنان نشات می گرفت.

تروتسکیسم و مفهوم امپریالیسم

جناح چپ سرمایه، امپریالیسم^{۱۵۱} را به عنوان یک قدرت بزرگ ظالمانه اقتصادی و نظامی مانند آمریکا، ژاپن، بریتانیا و غیره تعریف می‌کند. حاصل درک و تعریف فوق این می‌شود که جناح چپ سرمایه می‌کوشد طبقه کارگر را پشت سر امپریالیسم ضعیف بسیج می‌کند.

اگر امپریالیسم یک قدرت بزرگ اقتصادی، نظامی و ستمگر مانند آمریکا نیست، پس تعریف مارکسیستی امپریالیسم چیست؟ حقیقت این است که تعریف مارکسیستی امپریالیسم بر درک درستی از توسعه و تکامل سرمایه‌داری جهانی و انحطاط سرمایه‌داری بنیان نهاده شده است. امپریالیسم یک شیوه زندگی برای نظام سرمایه‌داری در عصر انحطاط سرمایه‌داری است. امپریالیسم سیاست بخصوصی نیست که از طرف دولت بخصوصی صادر شود. زیرا امپریالیسم تنها می‌تواند در سطح بین‌المللی وجود داشته باشد.

^{۱۵۱} برای اطلاع بیشتر از مواضع صدای انترناسیونالیستی در رابطه با مفهوم امپریالیسم، مسئله ملی، جنبش‌های آزادیبخش و غیره به جزوه «ناسیونالیسم سم کشنده برای مبارزه طبقاتی» مراجعه کنید.

دولت و ملت آزاد سرمایه‌داری در دوران انحطاط سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد، همهٔ دولتها ناچار هستند در نظام جهانی سرمایه‌داری ادغام شوند. واقعیت انکار ناپذیر این است که سرمایه نمی‌تواند در **انزوای مطلق** انباشت شود و هیچ دولتی را از آن گریز نیست. این بدان معنی است که کشورهای جدیدی که از جنبش‌های ملی بوجود می‌آیند صرف نظر از وسعت و یا قدرت اقتصادی آنها عنقریب تبدیل به کشوری امپریالیستی خواهند شد. این کشورها ناگزیر هستند تا خود را در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری ادغام کرده و در بازار جهانی شرکت کنند. جنگ جهانی اول نتیجه این بود که کل سیستم سرمایه‌داری در سراسر جهان وارد دوران انحطاط خود گردیده و دیگر هیچ جنگ متری نمی‌توانست وجود داشته باشد. کشتارهایی که تحت نام "جنگهای آزادیبخش ملی" با عبارت «سوسیالیستی» صورت می‌گیرد، در واقع چیزی جز تنش بین امپریالیستهای گوناگون نیست. در عصر انحطاط امپریالیستی، تنها و تنها مبارزه طبقاتی است که متری است زیرا که در روند تکاملی خود از طریق انقلاب اجتماعی دولت بورژوازی را به چالش خواهد کشید.

اما برای تروتسکی تنها تعداد اندکی امپریالیست در جهان وجود داشت و اکثر کشورهای جهان خود قربانیان امپریالیسم بودند. در نتیجه به باور تروتسکی وظیفه پرولتاریای بین‌المللی این خواهد بود که به کشورهای تحت ستم در جنگ علیه ستمگران کمک کند. به عبارت بهتر تروتسکی کارگران را گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی و در دفاع از امپریالیسم ضعیف در مقابل امپریالیسم قوی می‌کند. تروتسکی چنین می‌نویسد:

"اما همه کشورهای جهان کشورهای امپریالیستی نیستند. برعکس، اکثریت کشورهای جهان قربانیان امپریالیسم هستند... این وظیفه پرولتاریای بین‌المللی خواهد بود که به کشورهای تحت ستم در جنگ علیه ستمگران کمک کند."^{۱۵۲}

اغتشاشات فکری تروتسکی او را به نتایج عجیبی می‌رساند. فرانسه که یکی از قدرتهای امپریالیستی و استعماری بود که کشورهای زیادی را در سراسر این کره خاکی تحت استعمار خود داشته و جنایت‌های زیادی را در سراسر جهان مرتکب

^{۱۵۲} تروتسکی - برنامه انتقالی - فصل مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ

شده بود و در نتیجه یک کشور ظالم بوده است، ناگهان در اوج جنگ جهانی دوم به باور تروتسکی در حال تبدیل شدن به یک ملت ستمدیده بود. آن هم به این دلیل که فرانسه توسط آلمان اشغال شده بود. تروتسکی چنین می نویسد:

"فرانسه، به دنبال عده دیگری از ملل اروپائی کوچک تر، در حال تبدیل به یک ملت ستمدیده است."^{۱۵۳}

ما مجدداً به این مسئله در فصل «تروتسکیسم و جنگهای امپریالیستی» برخورد خواهیم گشت که طبق استدلال تروتسکی چگونه فرانسه ستمدیده مجدداً ظالم و آلمان ظالم مجدداً تبدیل به یک ملت ستمدیده می شود و با این استدلال غیر مارکسیستی چگونه کارگران را به کشتار امپریالیستی می کشاند. تروتسکیستها به کشفیات جدیدی نیز نائل می شوند، در نظر آنها دهقانان در انقلابهای ضد استعماری نقشی رادیکال تر و تعیین کننده تر از آنچه نظریه مارکسیستی در مورد دهقانان پیش بینی نموده ایفا می کنند و اصولاً دهقانان ماهیت اجتماعی متفاوتی با دهقانان سنتی دارند. اصلاً شاید این «دهقانان» طبقه انقلابی دیگر بودند که مارکس

^{۱۵۳} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۷۵

و مارکسیستها موفق به کشف آنها نشده و حالا تروتسکیستها آنان را کشف کرده بودند. تروتسکیستها چنین می‌نویسند:

"دهقانان در قالب جنبش‌های بسط‌یابنده چریکی بی‌شبهه نقش رادیکال‌تر و تعیین‌کننده‌تری از آنچه که نظریه مارکسیستی پیش‌بینی نموده بود، در انقلاب ضداستعماری ایفا کرده‌اند. این دهقانان ثابت نموده‌اند که در مقایسه با افساردهقانی سنتی ممالک پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ماهیت اجتماعی متفاوتی دارند."^{۱۵۴}

تروتسکیستها کاشف هستند و پشت سرهم به کشفیات جدیدی نائل می‌شوند. کشف بعدی تروتسکیستها این است که آنچه نقش کلیدی را در فرآیند انقلاب جهانی بازی می‌کند نه طبقه کارگر و انقلاب پرولتری بلکه انقلاب ضد استعماری است آن هم در عصر انحطاط سرمایه‌داری. به باور تروتسکیستها انقلاب جهانی نه یک پروسه جهانی بلکه موضوعی است که مربوط به سرمایه‌داری پیرامونی است که سرگرم انقلاب ضد استعماری هستند. به تعبیر تروتسکیستها،

^{۱۵۴} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۲۶۹

انقلاب ضد استعماری تبدیل به انقلاب مداوم می‌شود، یا به عبارت دیگر انقلاب با اصلاحات ارضی شروع شده، سپس تراستها و املاک را ملی می‌کند و سرانجام تا تشکیل یک دولت کارگری با اقتصاد برنامه ریزی شده پیش می‌رود. تروتسکیستها چنین قصه سرایی می‌کنند:

"انقلاب ضد استعماری، که همراه با بحران جهانی استالینیزم اوج گرفته، هم اکنون نقش کلیدی را در فرایند انقلاب جهانی بازی می‌کند. در اندکی بیش از ده سال این انقلاب تقریباً به طرز کامل امپریالیزم را به ملغی ساختن سلطه مستقیم خود بر سرزمین های استعمار شده... انقلاب ضد استعماری در نتیجه گرایش به سمت گسترش و تبدیل به انقلاب مداوم دارد که با اصلاحات ارضی رادیکال آغاز می‌شود و در جهت مصادره اموال تراست های امپریالیستی و املاک سرمایه داری "ملی" و استقرار یک دولت کارگری و یک اقتصاد برنامه ریزی شده و پیش می‌رود."^{۱۵۱}

^{۱۵۰} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۲۴۲

حال باید پرسید آیا این خزعبلات کوچکترین سنخیتی با مارکسیسم، مفهوم انقلاب اجتماعی و نگرش دیالکتیکی حوادث اجتماعی دارد؟ آیا در سال ۱۹۱۷ بلشویکها و در راس آن تروتسکی چنین نگرشی به حوادث اجتماعی داشتند؟ طبقه کارگر و شوراها در کارگری در کجای این روایت تروتسکیستی جای دارند؟ ملی شدن یا همان دولتی شدن چه ارتباطی به اجتماعی شدن دارد؟ چرا باید برای ملی کردن املاک، مارکسیسم را به لجن کشید؟ آیا تروتسکیستها کمتر از استالینیستها مارکسیسم را به لجن کشیده اند؟

به کنکاش و بررسی خود در رابطه با نیروی مادی انقلاب سوسیالیستی از منظر تروتسکیستها ادامه می‌دهیم تا یاد آور شویم که تروتسکیسم نقطه مقابل مارکسیسم است و جناح چپ سرمایه را نمایندگی می‌کند. این مسئله موضوع بحث فصل بعدی است.

تروتسکیسم و نیروی مادی انقلاب سوسیالیستی

سرمایه‌داری موجب رشد نیروهای مولده می‌گردد و همین رشد یک تضاد اصلی را نیز بوجود می‌آورد، به طوری که از سوئی نیروهای مولده جمعی می‌شوند ولی از سوی دیگر روابط تولیدی خصوصی (مالکیت خصوصی بر ابزار تولید) است. به عبارت بهتر در دوران سرمایه‌داری، رشد نیروهای مولده، تضاد کار و سرمایه را بوجود می‌آورد و تضاد کار و سرمایه، زمینه و شرایط مادی انقلاب کمونیستی را فراهم می‌سازد.

انقلاب کمونیستی اولین انقلاب در تاریخ بشریت است که طبقه‌اشمار شده، یعنی طبقه‌کارگر با آگاهی طبقاتی خود و با شناخت نسبی از روابط تولیدی آینده و نیز برای از بین بردن تناقض بین نیروهای مولده و روابط تولیدی دست به انقلاب می‌زند. اما تروتسکیستها معتقد هستند که تروتسکی بخوبی نشان داده است که امکان پیروزی "انقلاب" حتی با "رهبری غیر مارکسیست" ممکن است و دوران بعد از جنگ جهانی دوم نیز مواردی چند از این قبیل انقلابات را نشان داده است. تروتسکیستها چنین می‌نویسند:

"تروتسکی به خوبی نشان می‌دهد که... امکان موارد استثنائی را که در ضمن آن انقلاب می‌تواند تحت شرایط عینی فوق‌العاده حتی با یک رهبری غیرمارکسیست انقلابی پیروز گردد، از نظر دور نمی‌داشت. دوران بعد از جنگ دوم موارد چندی از این قبیل را که تروتسکی بعید ولی ممکن می‌پنداشت، به خود دیده است.^{۱۵۶}"

تروتسکیستها لیستی از کشورهایی که بعد از جنگ جهانی دوم در آنها انقلاب بدون رهبری مارکسیستی بوقوع پیوسته است را ارائه نداده‌اند، لذا به بررسی مان از انقلاب‌های مورد نظر تروتسکیستها ادامه می‌دهیم. تروتسکیستها اعلام کردند، چشم‌انداز جنبش کارگری در دوران بعد از جنگ جهانی دوم تغییر یافته است. به عبارت دیگر طبقه کارگر دیگر نیروی مادی انقلاب اجتماعی نیست و در دوران جدید، انقلاب مستعمراتی که شکل انقلاب مداوم بخود خواهند گرفت جزء متشکله انقلاب جهانی خواهد بود. به عبارت بهتر نیروی مادی انقلاب جهانی نه طبقه کارگر بلکه پارتیزانهای انقلاب مستعمراتی خواهند بود. از نظر تروتسکیستها نیروی مادی انقلاب ضد استعماری مردم هستند و مردم نیز شامل

^{۱۵۶} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۱۷

کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی می‌شود. اینک منظور تروتسکیستها را از "انقلاب" و نیروی مادی آن که در دوران بعد از جنگ جهانی دوم می‌توانست بدون رهبری مارکسیستی به پیروزی برسد، بهتر می‌فهمیم. تروتسکیستها می‌نویسند:

"سند کنگره درباره ی انقلاب مستعمراتی...مسأله ی اصلی دوران بعد از جنگ است و این مسأله تمام چشم انداز هائی را که از ابتدای آغاز جنبش کارگری و حتی بعد از انقلاب اکتبر مطرح بوده اند، و بنا بر آن ها انقلاب می‌باید ابتدا در غرب و بعد در شرق به پیروزی برسد، بر هم زده است. این سند نشان می‌داد که این انقلاب ها تنها به مثابه انقلابی مداوم می‌توانند به پیروزی برسند و از این نظر جزء متشکله ی انقلاب جهانی به شمار می‌روند و در مرحله ی مورد بحث حلقه ی میان انقلاب اکتبر و پیروزی انقلاب جهانی را تشکیل می‌دهد.... اهمیت جنگ های چریکی در اینگونه کشورها نه فقط به عنوان عامل نظامی بلکه همچنین به مثابه عامل سازماندهی و آموزش سیاسی توده‌ها نیز در این سند مورد تأکید واقع شده بود."^{۱۵۷}

^{۱۵۷} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱

پیش از ادامه بحث ضروری است تاکید شود که به باور ما، پس از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شد، بورژوازی در سراسر جهان هستی نقش مترقی خود را از دست داد و در همه جا به یک نیروی ضد انقلابی تبدیل گردید. به عبارت بهتر در عصر انحطاط سرمایه‌داری، زمینه مادی برای انقلاب بورژوازی از بین رفته است و انقلاب بورژوازی نمی‌تواند به وقوع بپیوندد. تمامی "انقلاب‌هایی" که توسط چپ سرمایه عنوان «انقلاب بورژوازی» و یا «انقلاب ضد استعماری» بخود می‌گیرند در واقع بخشی از تنش‌های امپریالیستی هستند که در آنها چپ سرمایه کارگران را گوشت دم توپ در تخصیصات امپریالیستی می‌کند. البته تروتسکیستها از انقلاب واقعی، یعنی انقلابی که نیروی مادی آن طبقه کارگر بوده و رهبری آن توسط حزب مارکسیستی تامین شده نیز نام می‌برند که در اینجا به چند مورد از آنها نظر می‌افکنیم. اولین مورد از انقلابات واقعی به باور تروتسکیستها، «انقلاب واقعی» یوگسلاوی بود. تروتسکیستها استدلال نمی‌کنند که چگونه و در چه شرایطی یک انقلاب واقعی در یوگسلاوی به وقوع پیوست، بلکه به مانند افراد مذهبی فقط حکم می‌کنند که انقلاب واقعی اتفاق افتاده است و جای هیچگونه سوالی هم نیست و چنین مینویسند.

"در مورد خاص مربوط به یوگسلاوی که یک انقلاب واقعی را از سر گذرانده بود، مصوبه‌ی ویژه‌ای تصویب شد که در آن مراحل مختلفه این انقلاب از دوره‌ی جنگ پارتیزان‌ها به بعد مورد بررسی قرار گرفته بود." ۱۵۸

مورد بعدی چین است که سیاستهای ضد انقلابی کمیتن در آنجا منجر به سرکوب وحشتناک انقلاب چین^{۱۵۹} گردید بطوریکه انقلاب پرولتری چین در خون کارگران شانگهای و کانتون غرق شد. پس از قتل عام طبقه کارگر توسط بورژوازی می‌توان گفت آخرین سوسوهای انقلابی نیز در حزب طبقه کارگر به خاموشی گرائید. مائو در جریان جنگ جهانی دوم، امکان یافت طی عملیاتی تحت عنوان «عملیات اصلاحی» حزب را از مخالفان پاکسازی کند و بر حزب تسلط یابد، مائو معمار اصلی این حرکت بود. در چارچوب جنگ امپریالیستی، "عملیات اصلاحی" با چرخش بسوی ایالات متحده، مصادف شد. دو ماه پس از امضای معاهده یالتا و تصمیمات قدرتهای امپریالیستی، بنا شد که شوروی بر علیه ژاپن

^{۱۵۸} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۰۷

^{۱۵۹} برای اطلاع بیشتر از مواضع انترناسیونالیستها در رابطه با انقلاب چین و مائوئیسم به جزوه صدای انترناسیونالیستی تحت عنوان «مائوئیسم فرزند خلف استالینسم» مراجعه شود.

اعلام جنگ نماید. طبق توافقات قبلی حمله شوروی به ژاپن از طریق چین آغاز گردیده و به همین دلیل حزب کمونیست چین می‌بایستی دستورات شوروی را اجرا می‌کرد. مائو نه با اراده خود بلکه بطور موقت به کمپ استالین خزید، زیرا تقسیم بندی جدید بین قدرتهای بزرگ امپریالیستی، شکل گرفته بود. در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم، هنوز رقابت های امپریالیستی بین آمریکا و شوروی شکل آشکار به خود نگرفته بود. در ابتدا هر دو قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی تلاش داشتند ائتلافی میان ارتش آزادیبخش خلق و کومین تانگ بوجود آورند. در راستای چنین سیاستی، سالها پیروزی های ارتش آزادیبخش خلق بر کومین تانگ در خبرنامه‌های شوروی درج نمی‌گردید.

مائو در اول اکتبر ۱۹۴۹ در میدان صلح آسمانی جمهوری خلق، جمهوری چهار طبقه را که در واقع نوع جدیدی از بردگی مزدی بود در راستای منافع سرمایه و انباشت آن بنیان نهاد. البته نباید فراموش کرد، سرمایه در حالت شکنندگی بسوی دولتی شدن گرایش پیدا می‌کند و این مسئله می‌تواند سرمایه پیرامونی و نیز سرمایه متروپل را شامل گردد. حال بینیم تروتسکیستها چگونه در رابطه با پیروزی مائو و

شکل‌گیری سرمایه‌داری دولتی عوام‌فریبی و یاوه‌سرایی می‌کنند. تروتسکیست‌ها می‌نویسند:

"در اکتبر سال ۱۹۴۹ انقلاب چین ظفر یافت... پیروزی انقلاب چین نتایج عظیمی به دنبال داشته است و در طول سال‌ها به تدریج تحول یافته‌اند و ما آن‌ها را به ترتیب زیر خلاصه می‌کنیم:

- تغییر قابل ملاحظه موازنه کلی قوا به نفع سوسیالیسم در سطح جهانی.
- دادن تحرک گول‌آسانی به انقلابات ضد استعماری که از آن پس از قاره ای استعمار زده به قاره‌های دیگر گسترش یافتند؛
- آغاز جنگ کره در سال ۱۹۵۰؛
- ادامه انقلاب ویتنام ابتدا به صورت مبارزه علیه امپریالیسم فرانسه و سپس در شکل مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا؛
- بسط انقلاب ضد استعماری به آمریکای لاتین و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۵۹ در کوبا؛

• گسترش انقلاب ضد استعماری در خاورمیانه، در آفریقای شمالی در دهه

ی ۱۹۵۰ و سپس در آفریقای سیاه از سال ۱۹۶۰ به بعد.^{۱۶۰}

در دهه ۱۹۷۰ در بحبوه جنگ سرد بلوک شرق از ویتنام شمالی و خمرهای سرخ کامبوج و بلوک غرب از ویتنام جنوبی و دولت کامبوج حمایت می کرد. سرانجام مائوئیستهای مورد حمایت چین که عنوان «خمرهای سرخ» را داشتند، قدرت را در دست گرفته و جنایتی لجام گسیخته را سازمان دادند که تصور آن مو بر تن آدمی سیخ می کند. کشتار سازمان یافته به دلیل جنگ نیابتی بلوک غرب و شرق در ویتنام خود داستان دیگری از جنایات سرمایه داری است. اما برای تروتسکیستها این جنایتها، بالا بردن پرچم انقلاب سوسیالیستی در نظر گرفته می شود. تروتسکیستها در یاهو سرایی حد و مرزی ندارند. آنها شریک این جنایات هستند و دستان آنان به خون طبقه کارگر و مردم آغشته است. تروتسکیستها این چنین یاهو سرایی می کنند و انقلاب سوسیالیستی را به لجن می کشند:

"پرچم انقلاب سوسیالیستی پیروزمندانه بر بالای شهرهای پنوم پنه^{۱۶۱} و

سایگون^{۱۶۲} برافراشته شده و این مایه دلگرمی جنبش های انقلابی تمامی

منطقه ی آسیای جنوب شرقی است. این واقعه یکی از پیروزی های انقلاب
سوسیالیستی جهانی و گسترش جدید دول کارگری است.^{۱۶۳}

تروتسکیستها شرم نمی کنند و کشتار سازمان یافته توسط مائوئیستهای «خمر
سرخ» که توسط دستگاہهای تبلیغاتی بورژوازی به حساب کمونیسم نوشته می شود
را، مایه دلگرمی جنبش های انقلابی می دانند به طوری که آن را پیروزی های
انقلاب سوسیالیستی جهانی دانسته که منجر به گسترش دولتهای کارگری جدید
می شود. آیا بهتر از این می توان کمونیسم را به لجن کشیده و آن را با جنایات و
توحش مائوئیستهای خمر سرخ یکسان تلقی کرد؟

مورد بعدی عوام فریبی تروتسکیستها کشور کوبا است که گویا تولد
کوبای سوسیالیست در آمریکا توسط تروتسکیستها گوش فلک را کر کرده است.
اینک این مسئله را بررسی می کنیم. فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۳ اقدام به سرنگونی
رژیم باتیستا نمود اما با شکست مواجه شد و زندانی گردید. او پس از آزادی از
زندان به مکزیك رفت و در آنجا یک گروه چریکی را که مواضع بسیار ناهمگون

^{۱۶۱} پایتخت کامبوج

^{۱۶۲} پایتخت ویتنام جنوبی بود که پس از یکی شدن ویتنام به هوشی مین تغییر نام یافت.

^{۱۶۳} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۹۰

و متناقضی داشت را سازماندهی کرد. اعضای این گروه خود را از طریق قایق به کوبا رساندند و مبارزه چریکی را سازماندهی کردند. از طرف دیگر آمریکا با رژیم باتیستا اختلاف پیدا کرده بود و این رژیم را به دلیل فساد، تحریم تسلیحاتی کرده بود. چریکها از یک سو حمایت بخشی از دهقانان را داشتند و از سوی دیگر بخاطر تحریم تسلیحاتی که آمریکا به رژیم باتیستا اعمال کرده بود، از کمک غیر مستقیم آمریکا سود می بردند. سرانجام چریکها در دوم ژانویه ۱۹۵۹ وارد هاوانا شدند و با فرار باتیستا رژیم جدید بر سر کار آمد.

کاسترو در ابتدا تاکید می کرد که او بدنال کمونیسم یا مارکسیسم نیست بلکه بدنال دمکراسی و عدالت اجتماعی است. آمریکا جزو اولین دولت هائی بود که فوراً دولت جدید را به رسمیت شناخت. سه ماه پس از روی کار آمدن دولت جدید، کاسترو به آمریکا رفت و با نیکسون در کاخ سفید دیدار کرد. اما مدتی بعد از روی کار آمدن رژیم کاسترو، آمریکا با رژیم کاسترو اختلاف پیدا کرد و بتدریج روابط با آمریکا تیره گردیده و سرانجام دو سال بعد از روی کار آمدن رژیم جدید، روابط آمریکا با کوبا قطع گردید. این مسئله کوبا را به بلوک شرق و

در راس آن شوروی نزدیک نمود و در روند خود کوبا و کاسترو را به یکی از بازیگران جنگ سرد تبدیل کرد.

پس از روی کار آمدن رژیم جدید، حزب کمونیست قدیم به جنبش ۲۶ ژوئیه (جنبش کاسترو) پیوست که در روند اتحاد خود حزب متحد انقلاب سوسیالیستی کوبا را تشکیل دادند. سرانجام در سال ۱۹۶۵ یعنی شش سال بعد از روی کار آمدن رژیم جدید حزب متحد به حزب کمونیست کوبا دگرذیسی پیدا کرد که تا کنون دیکتاتوری حزبی سرمایه‌داری دولتی را اعمال کرده است.

در کوبا برخلاف عوام فریبی‌های گرایش‌های راست و چپ سرمایه، انقلاب اجتماعی رخ نداد بلکه تغییر رژیم نه از طریق پارلمان که سنت رایج در کشورهای سرمایه‌داری متروپل است بلکه از طریق شورش چریک‌ها که رویه مناسب در سرمایه‌داری پیرامونی می‌باشد، انجام گرفت. در کشور کوبا با تغییر رژیم نظام سرمایه‌داری و بردگی مزدی همچنان تداوم یافته و علیرغم ژست‌های ضد امپریالیستی، کوبا یک کشور امپریالیستی بوده است. در سال ۱۹۵۹ هنوز پرولتاریا نتوانسته بود کمر خود را از شکست موج انقلاب جهانی راست کند، و در اوج

دوران سیاه ضد انقلاب بسر می‌برد. در چنین شرایطی امکان تحقق انقلاب کمونیستی ممکن نبود.

اما حد و مرزی برای عوامفریبی و یاوه‌سرایی تروتسکیستها وجود ندارد، به طوری که آنها همیشه مشغول خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر بوده‌اند. تروتسکیست‌ها خبر از تولد کوبای سوسیالیست در قاره آمریکا دادند که دولت کارگری جدیدی به شوروی افزوده شد و چنین نوشتند:

"کوبای سوسیالیست در قاره آمریکا تولد یافت. بر اتحاد شوروی دول کارگری دیگری افزوده شدند." ۱۶۴

از آنجا که بین‌الملل سوم برای رهبری انقلاب جهانی سوسیالیستی و با نیروی مادی طبقه کارگر ۱۶۵ جهانی شکل گرفت، انحطاط کمیت‌ترین ذره‌ای از اهمیت تشکیل آن و دستاوردهای بزرگش نمی‌کاهد. سوالی که مطرح می‌شود

۱۶۴ بین‌الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۹۲

۱۶۵ بین‌الملل سوم طبقه کارگر را نیروی مادی انقلاب سوسیالیستی ارزیابی میکرد و اگر به آرم انترناسیونال کمونیستی نگاه کنید، کارگری با پتک در دست در حال پاره کردن زنجیرهای سرمایه‌داری است.

این است، وظایف سازمان جهانی تروتسکیستها چیست؟ و نیروی مادی برای تحقق وظایف سازمان جهانی تروتسکیستها کدامند؟ در پاسخ باید گفت هر سازمان جهانی انترناسیونالیست نیست، انترناسیونال چهارم دقیقا با خیانت به انترناسیونالیسم و به کشتار امپریالیستی کشاندن کارگران، متولد شد و شکل گرفت. جنگجویان چریک بیشه‌زارها، دهقانان طغیانگر، سیاهان ایالات متحده، مبارزین انقلابی خاورمیانه و... نیروی مادی سازمان جهانی تروتسکیستها را تشکیل می‌دهند. اگر هم به ندرت اسم کارگر در جایی برده می‌شود، تنها و تنها جهت تبلیغات و جذب نیرو است و همانند دیگر فراکسیونهای بورژوایی، کارگر در راستای تحقق اهداف بورژوایی و ضد کارگری تروتسکیستها قرار دارد. تروتسکیستها نیروی مادی برای تحقق اهداف سازمان جهانی خود (بین‌الملل چهارم) را چنین توصیف می‌کنند:

"بین‌الملل چهار سازمان واحدی است که از طریق اقدامات عملی اعضاء خود، جنگجویان چریک بیشه‌زارها و دهقانان طغیانگر آمریکای لاتین، سیاهان ایالات متحده، پیکارگران آفریقای جنوبی، خلق‌های آفریقای سیاه، و آفریقای شمالی، مبارزین انقلابی خاورمیانه، مبارزین برخی کشورهای آسیائی، مبارزین پیشرو دول کارگری اروپای شرقی و اتحاد شوروی،

زحمتکشان و اقشار جوان و پیشرو اروپای غربی و غیره را به یکدیگر

مربوط می سازد. ۱۶۶۱۱

^{۱۶۶} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۲۰۵

تروتسکیسم و بحران در اردوی ضد انقلاب

بدنبال پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، نوبت به تقسیم مجدد جهان رسید. این تقسیمات جدید موجب شکل‌گیری دو بلوک قدرت و جنگ سرد گردید. بتدریج اروپای شرقی زیر سیطره شوروی قرار گرفت. در ابتداء به نظر می‌رسید که استالینیسم تسلط بلامنازع بر اردوی ضد انقلاب خواهد داشت، اما بزودی بحران در کمپ ضد انقلاب شروع شد و ما شاهد تولد «ایسم»‌های جدیدی در اردوی ضد انقلاب گشتیم. در ابتداء استالینیسم و تروتسکیسم دو قطب جبهه کمپ ضد انقلاب را نمایندگی می‌کردند، به طوری که استالینیسم در قدرت و تروتسکیسم در اپوزیسیون قرار داشت. بحران در اردوی ضد انقلاب با "تیتوئیسم" آغاز گردید. در سال ۱۹۴۸ دفتر اطلاعات احزاب کمونیست (کمیفرم) تاسیس و مقر آن شهر بلگراد انتخاب شد. اما به دلیل عدم تمکین تیتو به استالینیسم و زمانیکه یوگسلاوی شروع کرد تا خود را از کنترل مستقیم اقتصادی، سیاسی و نظامی شوروی بیرون آورد، این کشور از کمیفرم اخراج شد و مقر کمیفرم به بخارست در رومانی انتقال یافت و در نتیجه دوره‌ای از تنش‌ها بین یوگسلاوی و شوروی شکل گرفت.

تنش بین یوگسلاوی و شوروی زمینه جنب و جوش را برای تروتسکیستها مهیا نمود. تروتسکیستها تیتو را «یک تروتسکیست ناخودآگاه» قلمداد کردند و به دنبال آن تروتسکیستها وظیفه دفاع از یک انقلاب زنده را در مقابل استالینسم به عهده گرفتند. تروتسکیستهای وابسته به بین‌الملل چهارم با تشکیل دسته‌های جوانان و اعزام آنان به یوگسلاوی، در خدمت تیتوئیسم قرار گرفتند و در ساختن «سوسیالیسم تیتوئی»، یعنی توحش سرمایه‌داری دولتی نقش عمده‌ای ایفا کردند. تروتسکیستها چنین می‌نویسند:

"بلافاصله بعد از علنی شدن قطع رابطه‌ی مزبور، رهبری بین‌الملل چهارم دریافت که بحران بین‌المللی استالینیزم از آن پس به طرز دامنه‌دار آغاز گشته است و میان کرملین و یک انقلاب زنده آشکارا ناسازگاری وجود دارد، و می‌باید یوگسلاوی را جهت مقاومت در برابر حملات استالین‌یاری کرد... سازمان‌های تروتسکیستی با سرعت تمام بسیج شدند تا انقلاب یوگسلاوی را در پاسخگویی آن به طوفان تهمت‌ها که از جانب مسکو و احزاب کمونیست بر سر آن فرو می‌ریخت، یاری نمایند. در این رابط در بسیاری کشورها مبارزات تبلیغاتی به راه انداخته شد... سازمان‌های وابسته به

بین الملل چهارم در برخی کشورها در تشکیل دسته‌های جوانان به منظور اعزام ایشان به یوگسلاوی، و گروه‌های تحقیق و حمایت و کار در خدمت انقلاب یوگسلاوی، نقش عمده را داشتند.^{۱۶۷}

تروتسکیست‌ها مدت کوتاهی توانستند از بحران به وجود آمده بین شوروی و یوگسلاوی بهره برداری کنند. اما در سال ۱۹۵۰ و موضع‌گیری یوگسلاوی در قبال جنگ کره، تروتسکیست‌ها را متحیر و سرگردان ساخت. رهبران «یک انقلاب زنده» و «یک انقلاب واقعی» به باور تروتسکیست‌ها خواهان مداخله نظامی سازمان ملل در کره شدند. در مجمع عمومی سازمان ملل متحد یوگسلاوی به نفع مداخله نظامی علیه کره شمالی رأی داد. سیاست یوگسلاوی نقشه تروتسکیست‌ها مبنی بر گردآوری نیرو حول بحران یوگسلاوی و شوروی را نقش بر آب کرد. آنان چنین می‌نویسند:

"در طی دوره‌ای کوتاه مدت بخش‌های بین‌الملل چهارم توانستند از بحران یوگسلاوی بهره بردارند و قوای خود را تقویت بخشند. اما این فرایند در سال ۱۹۵۰ متوقف گردید. در این سال به هنگام وقوع جنگ کره، رهبران یوگسلاوی که تا آن تاریخ به پیشرفت‌هایی در چند زمینه ی سیاست

^{۱۶۷} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۰۳

داخلی (سیاست خود‌مدیری و غیره) و در انتقاد بخشی از گذشته‌ی استالینی کشور خود نائل شده بود، موضع مفتضحانه‌ای در سطح بین‌المللی اختیار کردند و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نفع مداخله‌ی نظامی ملل عضو علیه کره شمالی رأی دادند. این عمل به دلسردی بسیاری از مدافعین یوگسلاوی انجامید. بدینسان امید گردهم آوری جمع وسیع‌تری از پیشروان انقلابی در پرتو اختلافات شوروی و یوگسلاوی نقش بر آب گردید و همه‌ی انتظارات بر پایه‌ی اینکه بحران استالینیزم از جای دیگری نشو و نما خواهد کرد.^{۱۶۸}

بدنبال سیاستهای بین‌المللی جدید یوگسلاوی و از طرفی موضع‌گیری در جبهه بلوک غرب یا به زبان تروتسکیستها «موضع مفتضحانه»، چین از بازگشت سرمایه‌داری در یوگسلاوی سخن راند. اما تروتسکیستها اظهار داشتند که چنین بازگشتی به سرمایه‌داری نمی‌تواند به طور صلح‌آمیز صورت پذیرد. ولی در منظر

^{۱۶۸} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۰۴

آنها یوگسلاوی با وجود «موضع مفتضحانه» در عرصه سیاست بین‌المللی همچنان یک دولت کارگری باقی ماند. تروتسکیست‌ها می‌نویسند:

"در مورد خاص مربوط به یوگسلاوی که یک انقلاب واقعی را از سر گذرانده بود، مصوبه ویژه ای تصویب شد... پاسخ بین‌الملل چهارم به اتهامات چین و کوبا در دوره اخیر در مورد "رجعت سرمایه‌داری" در یوگسلاوی و چکسلواکی و غیره."^{۱۶۹}

در سال ۱۹۵۹ وقتی بین چین و هند تنش مرزی در گرفت چین توقع داشت که شوروی از او در قبال هند حمایت کند، اما شوروی در راستای منافع امپریالیستی خود از هندوستان حمایت کرد تا موقعیت آمریکا را در منطقه تضعیف نماید. این مسئله زمینه ساز بحران در روابط دو کشور گردید. بحران حاد و علنی نشده بود، اما بدنبال انعقاد قرار داد شوروی با آمریکا مبنی بر اینکه سلاح هسته ای تنها به کشورهایی که دارای آن هستند باید محدود شود، رژیم مائو تحت عنوان «توطئه ای مهم برای حفظ انحصار سلاح هسته ای در دست قدرتهای بزرگ» این قرارداد را

^{۱۶۹} بین‌الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۰۷

محکوم کرد و از بازگشت سرمایه‌داری به شوروی سخن گفت که باعث گردید بحران در روابط دو کشور جدی‌تر شود. تروتسکیست‌ها سعی کردند از این بحران استفاده کنند، بدین ترتیب موضع چین را مترقی‌تر از موضع شوروی ارزیابی کرده و به دفاع از چین برخاستند آنان دفاع خود را چنین توضیح دادند:

"در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ وقتی که منازعه‌ی چین و شوروی به صورت برخورداردی میان دو حزب، که در آن اختلافات سیاسی در درجه‌ی اول قرار داشتند، علنی گشت، بین‌الملل [چهارم] از خود واکنش نشان داد و به اتفاق آراء پشتیبانی انتقاد آمیز خود را از چینی‌ها که مواضعشان در مورد برخی از مسائل اساسی (انقلاب ضداستعماری، طرق صلح آمیز و پارلمانتاریستی، همزیستی مسالمت آمیز و غیره) در مقایسه با مواضع شوروی مترقی‌تر بود، اعلام داشت."^{۱۷۰}

در اواخر ۱۹۷۰ و بدنبال مرگ مائو، چین کمک‌های اقتصادی خودش به آلبانی را قطع کرد و موجب شکل‌گیری بحران در روابط چین و آلبانی گردید. قطع کمک‌های اقتصادی چین به آلبانی باعث شد تا انور خوجه استدلال کند که

^{۱۷۰} بین‌الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۳۸

چین امپریالیستی شده است و اصطلاح «سوسیال امپریالیسم» را در رابطه با چین بکار برد. به عبارت بهتر قطع کمکهای اقتصادی چین به آلبانی موجب شد تا انور خوجه به باور خود روابط تولیدی در چین را که قبلاً سوسیالیستی ارزیابی کرده بود اینک سرمایه‌داری ارزیابی کند. در چنین زمینه‌ایی بود که «خوجه ایسم» شکل می‌گیرد که شکل یک گرایش کلام رادیکال بین‌المللی در استالینسم را بخود گرفت. «خوجه ایسم» شوروی و چین را سوسیال - امپریالیست قلمداد کرد و خود را یگانه وارث حقیقی استالینسم (مارکسیسم - لنینیسم) می‌دانست. قبلاً مشاهده کردیم در مجمع عمومی سازمان ملل متحد یوگسلاوی به نفع مداخله نظامی و علیه کره شمالی رأی داد. بدنبال آن چین از بازگشت سرمایه‌داری در یوگسلاوی خبر داد اما تروتسکیستها اظهار داشتند که چنین بازگشتی به سرمایه‌داری نمیتواند به طور صلح آمیز صورت پذیرد. حال سوال از تروتسکیستها این است، آیا اعلام بازگشت سرمایه‌داری به چین توسط انورخوجه و تغییر شیوه تولیدی، تنها یک اظهار نظر غیر مسئولانه است؟ آیا تروتسکیستها که در مورد چین نیز اعتقاد داشتند که سرمایه‌داری نمی‌تواند به طور صلح آمیز بازگشت کند، چین را همچنان یک دولت کارگری می‌دانند؟

واقعیت این است که تروتسکیستها همه جا بعنوان اپوزیسیون استالینسم ظاهر شده‌اند. اما ظاهر شدن آنان به عنوان اپوزیسیون استالینیستی نه تنها نمی‌تواند درستی و حقانیت تروتسکیستها را نشان دهد بلکه همچون دیگر گرایش‌های بورژوازی که در اپوزیسیون بوده‌اند، نقش مهمی در تحکیم سرمایه‌داری، خاک‌پاشیدن به چشمان طبقه کارگر و در به لجن کشیدن مارکسیسم ایفا کرده‌اند هر چند که در اپوزیسیون بودند.

تروتسکیسم و جنگ‌های امپریالیستی

جنگ و موضعی که در قبال جنگ گرفته می‌شود، جایگاه فکری و مهمتر از آن تعلق طبقاتی یک گرایش فکری یا جریان سیاسی را تعیین می‌کند. جنگ و انترناسیونالیسم سنگ محکی است که نشان می‌دهد یک گرایش فکری در کجای جهان وارونه سرمایه‌داری ایستاده است. در جریان جنگ جهانی اول، اکثریت احزاب سوسیال دموکرات به مواضع پرولتری خیانت کردند و برای همیشه به اردوی سرمایه پیوستند و کارگران را به گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی تبدیل کردند و تنها بلشویکها و اقلیت انگشت شماری در کشورهای اروپایی به مواضع پرولتری وفادار ماندند. به دنبال انحطاط کمینترن و احزاب متشکل در آن، در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی و نیز در جریان جنگ جهانی دوم این بار کارگران بنام "کمونیسم" گوشت دم توپ شدند. تنها کمونیست‌های انترناسیونالیست (کمونیست چپ) در انزوای مطلق به مواضع پرولتری وفادار ماندند و جنگ را امپریالیستی توصیف کردند.

در عصر انحطاط امپریالیستی و به طور کلی در عصر امپریالیسم هیچ جنگ مترقی وجود نداشته و تمامی جنگها امپریالیستی هستند و تنها انقلاب اجتماعی است که مترقی می‌باشد. سوال اساسی که مطرح می‌شود این است که موضع و

جهت گیری تروتسکیستها در مقابل جنگهای امپریالیستی چه بوده است؟
تروتسکیستها بدون استثناء تحت عنوان «دفاع از انقلاب»، «دفاع از دمکراسی»،
«مبارزه علیه فاشیسم»، «رهایی ملی»، «جنگ آزادیبخش»، «حق تعیین سرنوشت»
و... در تمامی جنگهای امپریالیستی، کارگران را گوشت دم توپ کرده و کارگران
را به کشتار امپریالیستی کشانده اند.

ما قبلا بررسی کردیم که به باور تروتسکی فرانسه در سال ۱۹۴۰ چون
توسط آلمان اشغال شده بود به یک کشور مظلوم تبدیل گردید. بعد از این تاریخ
است که انتخاب تروتسکیستها بین ظالم و مظلوم و یا انتخاب بین «بد» و «بدتر» بوده
است.

حال با چند مورد بحث را دنبال می کنیم. فرانسه در سال ۱۹۳۹ یک کشور
ظالم بود چون کشورهای دیگر (مستعمرات) را مورد ظلم و ستم قرار می داد. در
سال ۱۹۴۰ آلمان فرانسه را اشغال کرد و به باور تروتسکیستها فرانسه از کشور ظالم
به کشور مظلوم تغییر ماهیت داد و وظیفه تروتسکیستها دفاع از جنبش ضد اشغال
فرانسه شد. اما پس از چند سال فرانسه همراه با متفقین آلمان را اشغال کرد. این بار
فرانسه به کشور ظالم تبدیل شد و آلمان از کشور ظالم به کشور مظلوم تغییر ماهیت

داد. این بار وظیفه تروتسکیستها مبارزه با اشغال گران فرانسوی برای رهایی آلمان از اشغال بود. همین مسئله در مورد ژاپن نیز صادق است. ژاپن به چین حمله کرد و تروتسکیستها به دفاع از «چیانکای چاک» مظلوم در مقابل ژاپن ظالم برخاستند. تروتسکی در سال ۱۹۳۷ درباره مترقی بودن جنگ و اینکه وظیفه طبقه کارگر جهان به هر طریقی دفاع از چین در برابر ژاپن است، چنین می نویسد:

"یک پیروزی ژاپنی در خدمت ارتجاع خواهد بود. یک پیروزی چینی ویژگی مترقی خواهد داشت. به همین دلیل است که طبقه کارگر جهان به هر طریقی از چین در برابر ژاپن حمایت می کند."^{۱۷۱}

اما در اواخر جنگ جهانی دوم، آمریکا دست به اشغال ژاپن زد، اینک وظیفه تروتسکیستها دفاع از ژاپن مظلوم در برابر اشغال گران آمریکایی شد. ویتنام که سالها تحت اشغال آمریکای متجاوز بود و خود یک کشور مظلوم محسوب می شد در ژانویه ۱۹۷۹ به کامبوج حمله کرده و کامبوج را اشغال نمود و خود به یک کشور ظالم تبدیل گردید. در شرایط جدید وظیفه تروتسکیستها دفاع از ملت مظلوم کامبوج و مبارزه با اشغالگران ویتنامی بود. در دسامبر ۱۹۷۹ دولت کارگری

^{۱۷۱} <https://www.marxists.org/history/etol/newspape/fi/vol۰۳/no۰۷/notes.htm>

شوروی در نقش یک کشور ظالم و اشغالگر ظاهر شد و وارد افغانستان گردید، در این برهه تروتسکیستها به دفاع از مظلومان، یعنی مجاهدین تحت حمایت آمریکا - بریتانیا در مقابل اشغال گران دولت کارگری برخاستند. این لیست را می توان طولانی کرد. و همینطور ادامه داد زیرا به باور تروتسکیستها وظیفه پرولتاریا، به خاک و خون کشیدن خود تحت عنوان «کمک کردن در یک جنگ عادلانه و مترقی» (برنامه انتقالی) است.

خصلت گوشت دم توپ کردن کارگران در تخاصمات امپریالیستی در ژنتیک تروتسکیستها نهفته است و در «دی ان ای» (DNA) آنان قرار دارد. زیرا جنگ امپریالیستی نمی توان پیدا کرد که در آن تروتسکیستها کارگران را به کشتار امپریالیستی نکشانده باشند. در جنگ ایران-عراق تروتسکیستها از کارگران خواستند، از کشور اشغال شده ایران (مظلومان) در برابر اشغال گران عراقی (ظالمان) دفاع کنند و به همان دلیل دستان تروتسکیستها به خون کارگران آغشته گردید. چند سال بعد در جریان جنگ خلیج، عراق اشغالگر قبلی تبدیل به کشوری مظلوم شد و تروتسکیستها تحت عنوان مبارزه ضد امپریالیستی از کارگران عراقی خواستند، خود را در جنگ امپریالیستی خلیج قصابی کرده و به دفاع از صدام به پا

خیزند. در رابطه با جنگ امپریالیستی سوریه، گروه‌های تروتسکیستی مواضعی متناقض و متضاد داشته‌اند. گروهی تحت عنوان انتخاب بین بد و بدتر از رژیم اسد دفاع کرده و گروهی دیگر تحت لوای اینکه مشکل سوریه رژیم اسد است و نه مداخله ایالات متحده آمریکا از رژیم ایالات متحده دفاع کرده و مواضعی ارتجاعی و مغشوش شبیه اینها گرفتند. اما مخرج مشترک همه مواضع اتخاذ شده توسط تروتسکیست‌ها گوشت دم توپ کردن کارگران در تخاصمات امپریالیستی تحت عنوان «انقلاب سوریه» می‌باشد. حال کنار رژیم اسد قرار بگیری یا کنار آمریکا و کشورهای غربی و یا در کنار متوحش‌ترین گروه‌های جهادی، همه به یک جا ختم می‌گردد و آن شرکت دادن کارگران و گوشت و دم توپ کردن آنان در تخاصمات امپریالیستی است.

تروتسکیست‌ها همچنین تحت عنوان «انقلاب روزه‌اوا» کارگران کردستان را به کشتار امپریالیستی کشانده و بدین ترتیب در کنار آمریکا و دیگر کشورهای غربی قرار گرفتند.

همانطور که کهکشان حد و مرزی ندارد، به کشتار امپریالیستی کشاندن کارگران توسط تروتسکیست‌ها نیز حد و مرزی ندارد. آنها واقعا مهارت خارق العاده

ای در گوشت دم توپ کردن کارگران در تنش های امپریالیستی دارند و باید
اذعان کرد خون کارگران از دستان تروتسکیستها می چکد!

تروتسکیسم و تروتسکیستها

سرنوشت غم انگیز تروتسکیسم طوری رقم خورده است که تروتسکیستها به جای آموزه‌ها، عظمت و ارزش انقلابی تروتسکی تنها نقاط ضعف، خطاها و اغتشاشات فکری تروتسکی را حفظ و جذب کرده‌اند در نتیجه می‌توان تروتسکی و تروتسکیسم را دو پدیده مجزا، قلمداد نمود. و به دنبال آن تروتسکی و تروتسکیستها به دو اردوی متضاد تعلق پیدا می‌کنند.

موضوع این بخش نه بررسی جریانات و گرایشات تروتسکیستی، چیزی که با توجه به تعداد انشعابات نه منطقی و نه ممکن است بلکه نگاهی به روند کلی عملکرد تروتسکیستها است که چگونه به عنوان بخشی از دستگاه سیاسی سرمایه انجام وظیفه کرده و می‌کنند. تروتسکیست‌ها برخلاف استالینیستها و مائوئیستها، فاقد قدرت دولتی بوده‌اند که بتوانند به آن تکیه کرده، ضرورت وجودی آنرا توجیه و به پیروی از آن پردازند. وجود چنین خصیصه‌ای این امکان را به تروتسکیستها داده است تا راحت‌تر بتوانند نقش و مواضعی رنگارنگ و بوقلمون صفتانه ایفا و یا اتخاذ کنند و راحت‌تر با گرایشات متفاوت بورژوازی هم رنگ شوند.

اولین بحران تروتسکیستها در زمان حیات تروتسکی رخ داد. گرایش‌های در ایالات متحده به نمایندگی شاختمن، که از بنیانگذاران بین‌الملل چهارم بود، در اعتراض به موضع بین‌الملل چهارم در رابطه با پیمان شوروی با آلمان نازی، از بین‌الملل چهارم انشعب کرد.

قتل تروتسکی و ناپدید شدن اتوریته سیاسی تروتسکی به عنوان یک نیروی منسجم‌کننده بین‌الملل چهارم، زمینه‌آزمحلال بین‌الملل چهارم را در جریان جنگ جهانی دوم تسریع نمود. پس از جنگ، تروتسکیستها تلاش کردند تا بین‌الملل چهارم را مجدداً بازسازی کنند، و پس از دو سال تلاش سرانجام‌کننده دوم بین‌الملل چهارم را در آوریل ۱۹۴۸ برگزار کردند. بحران موجود بدنبال کنگره سوم در سال ۱۹۵۱ چنین بالا گرفت که منجر به دو شقه شدن بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۵۳ یکی «کمیته بین‌المللی» و دیگری «دبیرخانه بین‌المللی» گردید. البته در این بین فرقه‌های کوچکتری نیز مدعی بین‌الملل چهارم بودند. اما مجدداً تروتسکیستها تلاش کردند تا کنگره وحدت برگزار کنند که نتیجه آن شکل‌گیری «دبیرخانه متحد بین‌الملل چهارم» شد. که البته با عدم شرکت بعضی گروه‌های تروتسکیستی در کنگره وحدت روبرو گردید.

برای تروتسکیستها طبقه کارگر نیروی تغییر اجتماعی و نیروی پیشرفت بشریت به سوی آینده نیست. آنها نقش کلیدی طبقه کارگر را در فرایند انقلابی انکار می کنند اما ادعای میراث مارکسیسم و وارثان انترناسیونال کمونیستی را یدک می کشند. این مسئله بخصوص برای نسل های جوانی که به سوی مواضع کمونیستی جهت گیری می کنند، می تواند گیج کننده باشد. زمانیکه بین الملل چهارم هنوز مجددا اضمحلال نیافته بود، تروتسکیستها موفقیت های آنرا چنین توصیف می کردند:

"فعالیت های بین الملل چهارم به درجه ای نائل شده است که در گذشته نظیر آن هرگز دیده نشده بود. پشتیبانی از انقلاب ویتنام، همبستگی با شیلی، مداخله در اعتصابات و مبارزات انتخاباتی و کار ضد نظامیگری و مبارزه برای آزادی زنان و غیره؛ در تمام زمینه ها سازمان های بین الملل چهارم به مداخله می پردازند به طوری که تقریبا روزی نمی گذرد که وسائل نشر عمومی در جهان اخبار مربوط به یک اقدام عملی، یک مداخله و یا یک عمل تظاهراتی تروتسکیست ها را در گزارشات خود نداشته باشند."^{۱۷۱}

^{۱۷۲} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحه ۱۹۴

تروتسکیستها در فرصتهای ممکن در رابطه با پارلماناریسم توهم پراکنی کرده و خاک در چشمان طبقه کارگر پاشیده‌اند به طوری که نقش خود را بعنوان جناح چپ سرمایه بخوبی ایفا کرده تا اعتراضات و خشم فرو خورده کارگران را کانالیزه کرده و به مجرای قانونی سوق دهند. با عوام‌فریبی و یاوه‌سرایی، توهم پراکنی خود را تبلیغات کمونیستی قلمداد کردند. به طور مثال در سال ۱۹۶۹ در حالی که تروتسکیست فرانسوی آلن کریوین کاندیدای انتخاباتی ریاست جمهوری شد، ادعا کردند عمده‌ترین نیروی چپ انقلابی تروتسکیستها هستند که قادر به بسیج تظاهرات ده هزار نفری هستند:

"اندکی پس از کنگره جهانی، جامعه‌ی کمونیست فعالیت تبلیغاتی فوق العاده‌ای، که به مناسبت کاندید شدن رفیق آلن کریوین برای انتخابات ریاست جمهوری، به راه انداخت، نشان داد که جنبش تروتسکیستی چه جهشی به جلو کرده است."^{۱۷۳}

^{۱۷۳} بین الملل چهارم - پیر فرانک - صفحات ۱۸۶ - ۱۸۷

امروزه تروتسکیسم پس از صدها انشعاب به انبوه فرقه های تروتسکیستی با عقاید و مواضع متضاد در دسته بندی های چپ دستگاه سیاسی سرمایه اضمحلال یافته است. آنها نه برای رهایی طبقه کارگر بلکه برای استقرار سرمایه داری دولتی تلاش می کنند که در نظام جدید همچون نظام قبلی طبقه کارگر باید با استثمار خود ارزش اضافه تولید کند. یکی دیگر از عوامفریبی های تروتسکیستها استفاده از کلام رادیکال^{۱۷۴}، برای خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر است آنها با ایفای نقش جناح چپ سوسیال دمکراسی، استالینیستها یا دیگر جریانات بورژوایی، این احزاب و جریانات را از تیررس حمله طبقه کارگر خارج ساخته و بدین گونه در نزد طبقه کارگر به احزاب بورژوایی چپ اعتبار می بخشند. انسانهای شریف و معترض به توحش سرمایه در صفوف تروتسکیستها، تنها با نقد ماهیت بورژوایی تروتسکیسم می توانند به سردرگمی های خود فائق آیند و به سوی مواضع کمونیستی قدم بردارند.

^{۱۷۴} چپ کلام رادیکال به گرایشاتی از چپ سرمایه اطلاق میشود که از انقلاب، مبارزه طبقاتی، کمونیسم و غیره در ادبیات خود استفاده میکنند اما در واقع تلاش آنها برای بقای بردگی مزدی و نظام توحش سرمایه داری در شکل سرمایه داری دولتی است.

ناتالیا تروتسکی، بیوه تروتسکی یکی از تروتسکیستهای بود که در ماه مه ۱۹۵۱ طی نامه ای به کمیته اجرایی بین الملل چهارم جدایی خود را از تروتسکیستها اعلام کرد. اگر چه او نتوانست ریشه اصلی مواضع ضد انقلابی تروتسکیستها، یعنی تروتسکیسم را به نقد بکشد اما حاضر نشد شریک عملکردهای ارتجاعی و بورژوایی تروتسکیستها بشود و در تداوم سیاستهای ضد انقلابی آنها شناخته و یا قلمداد شود. ناتالیا در نامه اش به کمیته اجرایی بین الملل چهارم چنین می نویسد:

"موضوعی که شما [بین الملل چهارم] در قبال وقایع مهم اخیر اتخاذ کرده اید به من نشان می دهد که به جای اصلاح اشتباهات قبلی خود، بر آنها پافشاری کرده و به عمیق تر کردن اشتباهات اصرار می ورزید. در راهی که رفته اید به جایی رسیده اید که دیگر نمی توانم سکوت کنم و یا به اعتراضات خصوصی اکتفا کنم. اکنون باید نظرات خود را به صورت علنی بیان کنم. قدمی که خود را موظف می دانم بردارم، برایم قدمی سنگین و سخت بوده است و من از این بابت از صمیم قلب متاسف هستم. اما راه دیگری وجود ندارد. پس از تأملات و تردیدهای فراوان بر سر مشکلی که عمیقاً مرا آزار

داد، باید به شما بگویم که راهی جز این نمی بینم که آشکارا بگویم که اختلافات ما باعث می شود که دیگر در صفوف شما باقی نمانم.^{۱۷۵۱۱}

^{۱۷۵} ترجمه از لینک زیر:

<http://www.leftcom.org/en/articles/۲۰۰۰-۱۰-۰۱/appendix-a-natalya-trotsky-breaks-with-the-fourth-international>

تروتسکیسم در ایران

هم مرزبودن ایران با روسیه تزاری، همواره از لحاظ سیاسی مزایا و معایبی را برای جنبش سیاسی ایران داشته است. در اوایل قرن بیستم عقب ماندگی ایران و نیز انکشاف دیر هنگام سرمایه‌داری، از یک سو منجر به رشد پائین نیروهای مولده شد و از سوی دیگر سوسیال دمکراسی نتوانست در ایران نفوذ داشته باشد. در چنین شرایطی کارگران و مهاجران زیادی از ایران بسوی روسیه رهسپار گردیدند. بخش زیادی از این کارگران و مهاجران جذب سوسیال دمکراسی روسیه شدند و حتی تعدادی از آنها نیز در جریان انقلاب اکتبر شرکت کردند، از جمله سلطانزاده که در مقطع قیام در پتروگراد بود. پیروزی انقلاب اکتبر، کارگران و مهاجران ایرانی را تحت تاثیر خود قرار داد و به دنبال آن اولین حزب کمونیست ایران شکل گرفت که سلطانزاده جناح چپ آنرا رهبری می‌کرد.

بدنبال شکست موج انقلاب جهانی و سر بر آوردن ضد انقلاب بر ویرانه‌های انقلاب اکتبر، کمونیست‌های "ایرانی" نیز که به ضد انقلاب استالینی تمکین نکرده بودند، به خون کشیده شدند.

بعد از آن وقایع، تاریخ فضای سیاسی ایران، تاریخ تسلط چپ دستگاه سیاسی سرمایه، به ویژه تسلط بلامنازع ضد انقلاب استالینی بوده است. با توجه به تبلیغات استالینیستی، تروتسکیسم معادل «خیانت به مارکسیسم»، «ضد انقلاب»، «جاسوسان امپریالیسم» و... تعریف می‌شد. در چنین فضایی تروتسکیسم مطلقاً نمی‌توانست در فضای سیاسی ایران جای پای خود پیدا کند.

با تحولات سال ۱۳۵۷ تروتسکیسم نیز وارد فضای سیاسی ایران شد، هر چند بسیار سخت اما توانست جای پای خود پیدا کرده و در شکل «حزب کارگران سوسیالیست» ظاهر شود.

حزب کارگران سوسیالیست از ادغام سه گروه، بنام های «گروه اروپا»، «گروه ستار» و «گروه ایران» شکل گرفت. دانشجویانی که در اروپا بودند و جذب ایده های تروتسکیستی شده بودند، گروه «تروتسکیست های ایرانی طرفدار بین الملل چهارم در اروپا و خاور نزدیک» را در اروپا بنیان نهاده و نشریه ای بنام «کندوکاو» منتشر می‌کردند. از سال ۱۳۵۶ با رفت و آمد دانشجویان ایرانی گروه اروپا توانست ارتباطاتی در ایران ایجاد کند که این ارتباطات در ایران به «گروه ایران» معروف گردید. از سوی دیگر دانشجویانی که در آمریکا بودند و تحت تاثیر

بین‌الملل چهارم به تروتسکیسم گرایش پیدا کرده بودند، «انجمن ستار» را تشکیل داده بودند و نشریه «پیام دانشجو» را منتشر می‌کردند.

تشکیل «حزب کارگران سوسیالیست» طی کنفرانس مطبوعاتی پر جنجالی در هتل پنج ستارهٔ اینترکنتیننتال (هتل لاله کنونی) اعلام شد. پس از مدتی حزب دچار انشعاب گردید جناحی از آن به رهبری «بابک زهرایی» به دفاع از بورژوازی اسلامی برخاست و نام «حزب کارگران انقلابی» را بر خود نهاد. جناح «بابک زهرایی» فقط به خدمت رژیم در نیامد بلکه تا سطح زائده‌های اطلاعاتی بورژوازی اسلامی سقوط کرد. لذا بررسی ما پیرامون جناح کلام رادیکال «حزب کارگران سوسیالیست» خواهد بود، اگر چه این گروه به همکاری اطلاعاتی با بورژوازی اسلامی کشیده نشد، اما پرونده او همچون دیگر جریانات چپ سرمایه سیاه و خیانت بار است.

چپ سرمایه در تحکیم بورژوازی اسلامی نقش فعالی ایفا کرد و این مسئله شامل تروتسکیست‌ها نیز میشود. تروتسکیست‌ها نیز به استقبال خمینی شتافتند و جنایتکاری چون خمینی را «امام» خطاب کرده و چنین نوشتند:

"اعلامیه های امام خمینی و حملات حکومت انتصابی او یعنی حکومت بازرگان به آیندگان، تهران مصور، پیغام امروز آهنگر مسئله مرگ و زندگی آزادی را عنوان می کند. انقلاب آزادی را متولد کرده امکانات باروری و رشد آن را بوجود آورده است."^{۱۷۶}

بجای شعار «کارگران جهان متحد شوید»، تروتسکیستها شعار «در دفاع از انقلاب ایران، در مبارزه علیه امپریالیزم» را بالای نشریه خود، یعنی «کارگران سوسیالیست» نوشته و آن را به این شعارمزمین کردند. به باور تروتسکیستها یک انقلاب ضد امپریالیستی در ایران صورت گرفته و وظیفه آنها دفاع از انقلاب ضد امپریالیستی و مبارزه با امپریالیسم بود. تروتسکیستها همچون دیگر گرایشات چپ سرمایه، بورژوازی اسلامی را «ضد امپریالیست» قلمداد نموده و بدین طریق خاک در چشمان طبقه کارگر پاشیدند.

^{۱۷۶} بیانیه هیات اجرایی حزب کارگران سوسیالیست ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸

"انقلاب ایران با سایر انقلابات «ضدامپریالیستی» قرن اخیر مقایسه می‌شد... چنین رژیم‌ها بی‌صرفاً تا آن درجه "ضدامپریالیست" هستند که خواهان به دست آوردن امتیازاتی از امپریالیزم هستند."^{۱۷۱}

بورژوازی اسلامی، پس از کسب قدرت قصد داشت مجلس موسسان خود را تحت عنوان مجلس خبرگان برگزار کرده و نمایندگان مجلس خبرگان، قانون اساسی بورژوازی اسلامی را مورد بررسی نهایی قرار دهند. بر خلاف دیگر گرایش‌های کلام رادیکال چپ سرمایه، تروتسکیست‌ها خواستار مشارکت در انتخابات مجلس خبرگان بودند و کاندیداهای خود را برای مجلس خبرگان انتخاب کردند. آنها عوام‌فریبانه اعلام کردند در مقابل احزاب سرمایه‌داری، حزب کارگران راه حل طبقه کارگر برای حل مسائل اساسی جامعه را از طریق شرکت در انتخابات مجلس خبرگان ارائه می‌دهد و چنین نوشتند:

"حزب کارگران سوسیالیست نامزدهای خود را برای انتخابات مجلس خبرگان و رؤس برنامه خود برای شرکت در این انتخابات را اعلام کرده

^{۱۷۱} برگرفته از تاریخچه حزب، از سایت آرشیوی حزب

است. حزب کارگران سوسیالیست از طریق شرکت در این انتخابات راه حل طبقه کارگر برای حل مسائل اساسی جامعه را در مقابل احزاب طرفدار سرمایه‌داری قرار می‌دهد.^{۱۷۸}

تروتسکیست‌های ایرانی، بعنوان جناح چپ سرمایه‌نهایت تلاش خود را نمودند تا در اعتراضات اجتماعی اغتشاش فکری ایجاد کرده و بدین طریق جلو رادیکال شدن اعتراضات اجتماعی را گرفته و اعتراضات را به کانال پارلمان‌تاریسم سوق دهند تا بورژوازی اسلامی بهتر تثبیت شود. البته عوام‌فریبانه شرکت خود در سیرک انتخاباتی بورژوازی اسلامی یعنی مجلس خبرگان را سنن مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی قلمداد کردند در صورتی که با این کار نه تنها سنن کمونیستی را به لجن کشیدند بلکه در چشمان طبقه کارگر خاک پاشیدند و چنین نوشتند:

"امروز در آستانه برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، سوسیالیست‌های ایرانی بر اساس سنن مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی در این انتخابات شرکت می‌کنند.^{۱۷۹}

^{۱۷۸} هفته‌نامه سوسیالیستی کارگر شماره ۹ - صفحه ۳

در مقطع بعدی تروتسکیست‌ها یا همان قهرمانان پارلمان‌تاریسم، ماسک انقلابی‌گری را کنار گذاشته و خواهان مشارکت در سیرک انتخاباتی مجلس شورای اسلامی نیز شدند. آنان به سیرک انتخاباتی بورژوازی اسلامی جنب و جوش داده، کارزار انتخاباتی بورژوازی اسلامی را داغ کردند و با عوام‌فریبی درباره سیرک پارلمان توهم آفریدند. آنان با توصیه به همگان از همه دعوت می‌کردند منافع فرقه‌ای را کنار گذاشته و از نامزدهای مترقی پشتیبانی کنند. تروتسکیست‌ها در این باره چنین نوشتند:

"از همه دعوت می‌کنیم که منافع سازمانی، فرقه‌ای را کنار گذاشته، جهت وحدت سراسری نیروهای کارگری و انقلابی در انتخابات، از همه نامزدهای مترقی پشتیبانی کنند."^{۱۸۰}

^{۱۷۹} هفته‌نامه سوسیالیستی کارگر شماره ۹

^{۱۸۰} انتخابات مجلس شورای اسلامی: پیشنهاد ما به نیروهای مترقی، متکی بر طبقه کارگر، چه باید کرد،

شماره ۱۱، دوره دوم، ۴ اسفند ۱۳۵۸

در جریان انتخابات ریاست جمهوری ایران دیگر گرایش‌ها چپ سرمایه انتخابات را تحریم کردند. اما تروتسکیست‌ها سایر گرایش‌ها چپ سرمایه را به انفعال متهم کرده و خواستار جبهه واحد برای ارائه بدیل چپ شدند. آنها چنین نوشتند:

"در چنین شرایطی هیأت حاکم رسوا ناچار به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری می‌گردد... این اوضاع بهترین شرایط ممکن برای مداخله نیروهای کارگری و جهت دادن به مبارزات مستقل توده‌ای را فراهم می‌سازد. دوران انتخابات فرصت مساعدی است برای مبارزه علیه حملات ارتجاع به حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی، برای افشای شیوه‌های ارتجاعی هیأت حاکم در برگزاری انتخابات و کسب حق انتخابات دمکراتیک.... برای مؤثر شدن هر چه بیشتر چنین مبارزاتی می‌باید نیروهای کارگری، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌هایی که خود را متکی بر کارگران و زحمتکش‌ها می‌دانند، جبهه واحدی تشکیل دهند تا بتوانند در برابر هیأت حاکم بدیلی واقعی ارائه دهند."^{۱۸۱}

^{۱۸۱} انتخابات ریاست جمهوری، چه باید کرد؟، شماره ۹، دوره دوم، ۲۹ دی ۱۳۵۸

گوشت دم توپ کردن کارگران در اختلافات درونی بورژوازی از ویژگی‌های تروتسکیست‌ها است. همانطور که قبلاً دیدیم تروتسکیست‌ها در اسپانیا، چین و سپس در جنگ جهانی دوم کارگران را به کشتار امپریالیستی کشاندند. تروتسکیست‌های ایرانی نیز به این سنت وفادار ماندند و با شروع جنگ امپریالیستی ایران و عراق، تحت عنوان «دفاع از انقلاب» در آن شرکت نموده و کارگران را گوشت دم توپ در تخصصات امپریالیستی کردند. اگر سازمان اکثریت خواهان تجهیز سپاه پاسداران به سلاح سنگین برای جنگیدن بهتر در جبهه جنگ بود، تروتسکیست‌ها نیز خواهان آموزش نظامی کارگران قبل از اعزام به جبهه جنگ برای بهتر جنگیدن شدند و نوشتند:

"در شماره نخست نشریه «کارگران سوسیالیست»، ۱۰ مهر ۱۳۵۹، به هنگام آغاز جنگ، اعلام کردیم که از آنجائیکه مسئله جنگ به مسئله کارگران تبدیل گشته، کارگران که دسته دسته داوطلبانه به جبهه روانه می شوند و آنان که به رهبران رژیم اعتقاد دارند، باید از آنها بخواهند که آنها را مسلح

کنند و به آنها آموزش نظامی دهند تا «بتوانیم از طریق شوراهای خود به دفاع از انقلاب برخیزیم!».^{۱۸۲}

تروتسکیست‌ها رهبران جمهوری اسلامی را متهم کردند که نه تنها کوچکترین قدمی در راه بسیج مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای مقابله با تهاجم نظامی عراق بر نمی‌دارد بلکه در راه بسیج کارگران و زحمتکشان نیز سد و مانع ایجاد می‌کند. برای بسیج بهتر کارگران به جنگ امپریالیستی، برای گوشت دم توپ کردن بهتر کارگران در تخاصمات امپریالیستی و برای قتل عام بهتر کارگران در جنگ ارتجاعی، بعنوان مشاوران بورژوازی اسلامی ظاهر شدند و تمام تلاش خود را کردند تا بهترین مشاوره‌ها را به بورژوازی اسلامی ارائه دهند و بدین ترتیب بود که دستان آنان به خون کارگران آغشته گردید. تروتسکیست‌ها بعنوان مشاوران نظامی بورژوازی اسلامی، بسیج متحد و مسلحانه کلیه کارگران، زحمتکشان و ستم‌دیدگان را تنها راه عقب راندن تهاجم نظامی اعلام کردند و در مقاله ای تحت عنوان «جنگ مقاومت» نوشتند:

^{۱۸۲} کارگر سوسیالیست شماره ۵۸، صفحه ۹، به مناسبت نهمین سالگرد انتشار نشریه

"راه مقابله با تهاجم نظامی امپریالیستی دولت عراق از همان ابتدا روشن بود. بسیج متحد و مسلحانه کلیه کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان ایران علیه تهاجم نظامی، آموزش نظامی زحمتکشان و ستمدیدگان و تشکیل هسته های مسلح مقاومت کارگری تحت کنترل شوراهای نمایندگان منتخب کارگران. هنوز هم این تنها راه به عقب راندن تهاجم نظامی امپریالیستی است. اما سردمداران و رهبران رژیم جمهوری اسلامی نه تنها کوچکترین قدمی در راه بسیج مسلحانه و متحد کلیه زحمتکشان و ستمدیدگان ایران بر نداشتند، بلکه در راه چنین بسیجی سد و مانع ایجاد کردند.^{۱۸۳}"

تیترا «در جبهه چه میگذرد؟» بطور مداوم در نشریه کارگران سوسیالیست توسط تروتسکیستها درج می شد که در آن به اخبار و پیروزیهای «نیروی مقاومت نظامی» پرداخته و همچنین نقاط ضعف و قوت «جبهه مقاومت» مورد بررسی قرار می گرفت و گاهی اوقات توصیه های لازم نیز داده می شد:

"پیروزیهای اخیر ایران در جبهه جنگ نشان دادند که پیروزی بر ارتش عراق کار چندان دشواری نیست. ولی در هر صورت پیش بردن موفقیت

^{۱۸۳} کارگران سوسیالیست شماره ۱۶ بهمن ۱۳۵۹

آمیز جنگ مقاومت به فرماندهی هماهنگ و منسجم تمام نیروها نیاز دارد که بتواند تمام جوانب کلیه نیروهای مقاومت را، از عملیات نظامی گرفته، تا فعالیت‌های پشت جبهه سازماندهی و هماهنگی کند و حداکثر نیروها را بطور متحد و منسجم وارد جنگ مقاومت سازد."

چند ماه پس از ادامه جنگ و کشتار امپریالیستی، تروتسکیست‌ها نارضایتی خود را از روند جنگ و میزان پیروزیها ابراز نمودند. ظاهراً مشاوره‌های تروتسکیست‌ها به بورژوازی اسلامی نتوانسته بود، کار ساز باشد و صدای تروتسکیست‌ها در آمد. تروتسکیست‌ها از رهبری جنگ توسط هیات حاکم رضایت نداشتند و خواهان تعویض رهبری جنگ بودند. آنان اعلام داشتند تا هنگامی که هیات حاکم رهبری این جنگ را در دست دارد از پیروزی خبری نخواهد بود، لذا برای پیروزی در جنگ، طبقه کارگر باید رهبری جنگ را بدست بگیرد. بدین منظور مقاله ای تحت عنوان «تنها راه پیروزی در جنگ چیست؟» چنین نوشتند:

"توده‌ها از ابتدا بطور گسترده برای پیروزی در جنگ و عقب راندن تهاجم و دفاع از دستاوردهای انقلاب با تمام قوا کوشیدند و با این اهداف قاطعانه

در جنگ شرکت نمودند. اما هیات حاکم با منافع مغایر و متضاد با منافع توده‌ها در جنگ شرکت نمود... هیات حاکم بجای بسیج و تسلیح توده‌ها آنها را خلع سلاح نمود... هیات حاکم با اهداف ارتجاعی در این جنگ شرکت جست و زحمتکشان با اهداف انقلابی... به همین دلیل علیرغم تمام جانبازیهای توده‌ها، جنگ به نتیجه موفقیت آمیز نرسیده است... تا هنگامی که هیات حاکم رهبری جنگ این جنگ را در دست دارد نه از پیروزی خبری هست و نه از صلح واقعی... پیروزی و صلح واقعی غیر ممکن است. طبقه کارگر باید رهبری این جنگ را بدست گیرد.^{۱۸۴}

پس از سرکوب لجام گسیخته توسط بورژوازی اسلامی، بورژوازی که تروتسکیست‌ها در تحکیم آن نقش اساسی ایفا کرده بودند، حزب سوسیالیست از هم پاشید. عده‌ای از آنها که به فرانسه پناهنده شده بودند، بین سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۶ نشریه سوسیالیزم و انقلاب را در هشت شماره و طی دو دوره منتشر کردند. پس از آن تروتسکیستهای ایرانی به تداوم سیاست‌های ارتجاعی و ضد انقلابی حزب سوسیالیست به شکل گروههایی تحت عنوان «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی

^{۱۸۴} کارگران سوسیالیست شماره ۱۹ فروردین ۱۳۶۰

ایران» و « پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیست های انقلابی» ادامه دادند، اما بدنبال بحران تروتسکیستها، فعالین اتحادیه سرانجام خود را تحت عنوان «گرایش مارکسیستهای انقلابی ایران» متشکل ساختند. اخیرا نیز انشعابی از «گرایش مارکسیستهای انقلابی ایران» صورت گرفته و منشعین خود را «گرایش بلشویک لنینیستهای ایران» می نامند.

بحران پی در پی تروتسکیستهای ایرانی و فروپاشی عملی آنان در فضای سیاسی ایران خود انعکاسی از بحران تروتسکیسم جهانی است. جدا از اشکال متفاوتی که تروتسکیستهای ایرانی در تبعید و مهاجرت به خود گرفتند آنان به مبانی پایه ای تروتسکیسم وفادار بودند و همان سیاستهای حزب سوسیالیست ایران را با اصلاحاتی و گاه گاهی با چاشنی کلام رادیکال ادامه دادند. سیاستهای پیشین را با شرایط جدید وفق داده و وظیفه خود را بعنوان جناح چپ سرمایه، البته در اپوزیسیون به خوبی ایفا کردند. آنها همچنان خواهان تشکیل «مجلس موسسان دمکراتیک و انقلابی» شدند و از طرف دیگر تحت عنوان دفاع از تشکلات

کارگری مدافع اتحادیه‌ها گردیدند.^{۱۸۵} در کردستان عراق و دیگر جنگ‌های امپریالیستی کارگران را گوشت دم توپ کرده، خواهان اتحاد عمل با جریان‌ات بورژوازی شدند. همواره تاکتیک جبهه واحد را تبلیغ کرده و در مورد فاشیسم عوام‌فریبی کردند.

^{۱۸۵} معرفی و دفاع از «اتحادیه مستقل کارگران ایران» توسط تروتسکیست‌ها نه یک افتضاح سیاسی بلکه تبلور عملکرد و پراتیک آنان بود. یک کلاهدار سیاسی اتحادیه ای تخیلی تحت عنوان «اتحادیه مستقل کارگران ایران» براه انداخت که جریان‌ات چپ تحت عنوان فعالیت‌های کارگری به معرفی آن پرداختند. اخبار اتحادیه که شهاب وار وارد فضای سیاسی شده بود، رعدآسا نیز از فضای سیاسی محو شد.

جمع‌بندی و کلام آخر

سوال اساسی که مطرح بوده، این بوده است که چگونه و چطور از یکی از خالقان اصلی انقلاب پر شکوه اکتبر، سخنور نامدار انقلاب کمونیستی و یکی از قهرمانان جنگ داخلی، ایدئولوژی ضد انقلابی و ضد کمونیستی تحت عنوان تروتسکیسم شکل گرفت. واقعیت تلخ این است که خود تروتسکی معمار اصلی تروتسکیسم بوده و ادغام شدن تروتسکیسم در چپ سرمایه در زمان حیات خود تروتسکی شروع گردید و در جریان جنگ جهانی دوم به طور برگشت ناپذیری تکمیل گردید. با این همه باید اذعان کرد که تروتسکی با وجود همه اشتباهات و اغتشاشات فکری در هنگام جان باختن همچون یک انقلابی جان باخت. لذا تروتسکی و تروتسکیسم به دو اردوی متفاوت طبقاتی تعلق دارند. اگر تروتسکی به قتل نمی رسید شاید از تروتسکیسم فاصله می‌گرفت، همانطور که ناتالیا تروتسکی از تروتسکیستها فاصله گرفت و نخواست با عملکرد ضد انقلابی تروتسکیستها شناخته شود.

تروتسکی بعنوان رئیس شوراهای کارگری پتروگراد در سال ۱۹۰۵ و هم در سال ۱۹۱۷ نقش مهمی ایفا کرد. به جرات می‌توان گفت که بعد از لنین، تروتسکی

مهمترین نقش را در انقلاب پرشکوه اکتبر ایفا کرد. با این وجود، اگر چه استالینیسیم گورکن انقلاب پرولتری اکتبر بوده است اما تروتسکی تا زمان ظاهر شدن بعنوان اپوزیسیون در سال ۱۹۲۳ نقش مهمی در اعمال بی رحمانه ترین سیاست های ضد کارگری چون نظامی کردن کار، درهم شکستن جنبش اعتصابی پتروگراد، قیام کرونشات و... ایفا نمود. تروتسکی در مقابل عروج ضد انقلاب مدتها ساکت بود و با قدرت و استالینیسیم مماشات می کرد.

تروتسکی با اشاره به موفقیت های خود در جنگ داخلی، تاکید داشت می -توان از این تجربیات در جبهه کار نیز استفاده کرد و به دنبال آن برای بازسازی روسیه «نظامی سازی کار» را برای کل طبقه کارگر توسعه و اعمال نمود و بدنبال ناکارآمدی کمونیسم جنگی که تروتسکی یکی از بنیان اصلی آن بود، تروتسکی یکی از مدافعان جدی سیاست نوین اقتصادی گردید.

تروتسکی در تصویب ممنوعیت فراکسیونیسیم و همچنین تاکتیک «جبهه متحد» نقش بزرگ و مهمی بر عهد داشت.

تروتسکی قادر به درک تغییرات سرمایه داری نگردید و به تبع آن نتوانست درک درستی از انحطاط سرمایه داری داشته باشد. او از درک این مساله که شکل

سازمان یابی طبقه کارگر را، نه طبقه کارگر بلکه رشد و تکامل سرمایه‌داری تعیین می‌کند، عاجز بود. زیرا همانطور که می‌دانیم در عصر رو به رشد سرمایه‌داری اتحادیه‌های کارگری تشکلهای کارگری بودند اما با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، اتحادیه‌های کارگری در دولت سرمایه ادغام شدند.

برخی از هواداران تروتسکی از جمله مندل ادعا کرده‌اند که تروتسکی در مورد دوران گذار (دیکتاتوری پرولتاریا)، سوسیالیسم و کمونیسم درک صحیح مارکسیستی داشته است، در صورتی که ما با مراجعه به اسناد و کتابهای تروتسکی نشان دادیم که ادعای تروتسکیستها صحت ندارد و تروتسکی در این زمینه دارای نظرات مغشوشی بوده است.

تروتسکیستها ادعا می‌کنند که تروتسکی منتقد جدی تز ضد مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور» بوده و در سرتاسر زندگی خود با آن مبارزه کرده است. اما چنین چیزی صحت ندارد و تروتسکی در این زمینه نیز نه تنها ابهاماتی داشته بلکه گاه‌گاهی افق مارکسیستی را از دست داده و در نقش مدافع «سوسیالیسم در یک کشور» ظاهر می‌شود.

هم چنین ما نشان دادیم تروتسکی ایده شوراها را کارگری بعنوان قدرت پرولتری را به نفع دیکتاتوری حزبی رها کرد و مدافع سر سخت جانشین گرایشی یعنی دیکتاتوری حزبی به جای دیکتاتوری طبقه کارگر شد، واقعیت این است که دیکتاتوری حزبی امتیازی ناخود آگاه به پارلماناریسم است.

تروتسکی در جریان مبارزه لنین علیه خطرات انقلاب نه تنها در کنار لنین نایستاد بلکه ساکت ماند و عملاً با قدرت و استالین مماشات می کرد. او نه تنها به استالین تمکین کرد بلکه فرهنگ تمکین کردن و مماشات جویی را نیز رواج داد. برای تروتسکی ملی شدن معادل اجتماعی شدن بود، لذا برای او وظیفه اصلی سوسیالیسم نه لغو کار مزدی بلکه سلب مالکیت از بورژوازی بود. در چنین زمینه ای بود که برای تروتسکی مالکیت خصوصی در دست سرمایه داران خصوصی، خصیصه سرمایه داری و مالکیت دولتی خصیصه سوسیالیسم شمرده می شد. تروتسکی قادر به تشخیص این نبود که بوروکراسی که او از آن صحبت می کرد، طبقه حاکم جدیدی است که ابزار تولید را در اختیار دارد و به طور جمعی، ارزش اضافه حاصل از استثمار طبقه کارگر را تصاحب می کند و سپس

ارزش اضافه حاصله بین اعضای طبقه حاکم یعنی همان بوروکراسی تقسیم می‌گردد. کل این پروسه به شکل اشتراکی انجام می‌گرفت.

تروتسکی پایه و اساس استالینسم را دولت کارگری می‌دانست. تروتسکی گورکن انقلاب پرولتری اکتبر، یعنی استالینسم را پرولتری قلمداد می‌کرد. ضد انقلابی که بر ویرانه های انقلاب باشکوه اکتبر جشن پیروزی خود را بر پا کرد، به دژ ضد انقلاب تبدیل شد و بزرگترین مانع برای پیشروی مواضع پرولتری گردید. سالها محور اصلی مبارزه تروتسکیستها اصلاح بین‌الملل کمونیست بود به عبارت بهتر برای زدن کردن مجدد جسد متعفن مبارزه و تلاش می‌کردند در حالی که هدف کمونیست‌های چپ نه زنده کردن جسد متعفن بلکه تشکیل فراکسیون و دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی و مبارزه با کمینترنی بود که حالا مرکز ضد انقلاب شده بود.

تا سال ۱۹۳۴ نوعی رابطه بین تروتسکی و تروتسکیسم با کمونیست چپ وجود داشت، اما در این سال بین آنها گسست قطعی بوجود آمد. کمونیست چپ به این نتیجه رسیده بود که به دنبال ادغام کمینترن در اردوی سرمایه در سال ۱۹۲۸ و شکست موقتی پرولتاریا و تدافعی شدن مبارزه طبقاتی، تشکیل حزب جدید

نمی‌تواند در دستور روز پرولتاریا قرار بگیرد. آنهم به این دلیل که تشکیل حزب نه اراده گرایانه بلکه محصول شرایط خاصی از مبارزه طبقاتی است که در آن سازمانها و گروههای موجود قادر نیستند نیاز مبارزه طبقاتی را برآورد سازند و تشکیل حزب جهانی در دستور روز قرار می‌گیرد. کمونیست چپ اظهار می‌داشت آنچه مورد نیاز است تشکیل فراکسیونهای کمونیستی است تا از مواضع و برنامه پرولتری دفاع کنند تا بتوانند زمانیکه شرایط مبارزه طبقاتی جهانی ایجاب کرد و اجازه داد حزب جدید را بنیان نهند.

اگر از برخی تبلیغات کلام رادیکال در برنامه انتقالی، بین‌الملل چهارم بگذریم، همان برنامه حداقل، سوسیال دمکراسی یا استالینیستها نمایان می‌گردد، طرح خواست مجلس ملی، مجلس موسسان، آزادی ملی، اصلاحات ارضی و غیره. برنامه انتقالی اظهار می‌دارد که کارگران بعنوان قدم اولیه باید مجهز به برنامه دمکراتیک باشند. حال باید پرسید چرا بلشویکها و در راس آن شخص تروتسکی در سال ۱۹۱۷ در روسیه مخالف مجلس موسسان بوده و اعتقاد داشتند تمام قدرت باید در دست شوراها باشد؟ باید گفت برنامه انتقالی تروتسکی بیانگر دور شدن او از مارکسیسم و بازگشتش به سوسیال دمکراسی است.

تروتسکی پرولتاریای بین‌المللی را در دفاع از شوروی به گوشت دم توپ شدن دعوت می‌کرد. آنها به مدت پنج سال از کارگران همه کشورها خواستند که یکدیگر را در جنگ امپریالیستی، یعنی جنگ جهانی دوم و در دفاع از شوروی قتل عام کنند. تروتسکیستها سربازان خوبی برای دمکراسی بورژوایی و ضد انقلاب استالینی شدند و کارگران را گوشت دم توپ در کشتار امپریالیستی کردند. با تبدیل شدن تروتسکیستها به سربازان بورژوازی در جریان جنگ جهانی دوم، آنان به صورت برگشت ناپذیری در اردوی بورژوازی ادغام شدند.

تروتسکیستها اعلام کردند، دوران بعد از جنگ جهانی دوم، چشم اندازهای جنبش کارگری را تغییر داده است به عبارت دیگر طبقه کارگر دیگر نیروی مادی انقلاب اجتماعی نیست بلکه در دوران جدید، انقلابات مستعمراتی که شکل انقلاب مداوم به خود خواهند گرفت جزء متشکله انقلاب جهانی خواهند بود. به عبارت بهتر نیروی مادی انقلاب جهانی نه طبقه کارگر بلکه پارتیزانهای انقلاب مستعمراتی خواهند بود.

در عصر انحطاط امپریالیستی، و یا بهتر در عصر امپریالیسم تمامی جنگها ارتجاعی و تمامی جنگها امپریالیستی هستند و تنها انقلاب اجتماعی مترقی است.

سوال اساسی که مطرح می شود این است، موضع و جهت گیری تروتسکیستها در مقابل جنگهای امپریالیستی چه بوده است؟ تروتسکیستها بدون استثناء تحت عنوان «دفاع از انقلاب»، «دفاع از دمکراسی»، «مبارزه علیه فاشیسم»، «رهایی ملی»، «جنگ آزادیبخش»، «حق تعیین سرنوشت» و غیره در تمامی جنگهای امپریالیستی، کارگران را گوشت دم توپ کرده و کارگران را به کشتار امپریالیستی کشانده اند. گوشت دم توپ کردن کارگران در تخصصات امپریالیستی در ژنتیک تروتسکیستها نهفته است و در «دی ان ای» (DNA) تروتسکیستها قرار دارد. جنگ امپریالیستی نمی توان پیدا کرد که در آن تروتسکیستها کارگران را به کشتار امپریالیستی نکشانده باشند. خون کارگران از دستان تروتسکیستها می چکد.

امروزه تروتسکیسم پس از صدها انشعاب به انبوه فرقه های تروتسکیستی با عقاید و مواضع متضاد در گروه بندی های چپ دستگاه سیاسی سرمایه اضمحلال یافته است. آنها نه برای رهایی طبقه کارگر بلکه برای سرمایه داری دولتی تلاش می کنند.

ناتالیا تروتسکی، بیوه تروتسکی یکی از تروتسکیستهای بود که حاضر نشد شریک عملکردهای ارتجاعی و بورژوایی تروتسکیستها بشود و در تداوم

سیاستهای ضد انقلابی تروتسکیستها، با تروتسکیستها شناخته و یا قلمداد شود. اگر چه او نتوانست ریشه اصلی مواضع ضد انقلابی تروتسکیستها، یعنی تروتسکیسم را به نقد بکشد.

روند این بررسی نشان داد وارثان حقیقی کمونیسم، کمونیسم چپ اگر چه در انزوای مطلق و در سخت ترین شرایط و با وجود ضعفها و ابهامات در تمامی حوادث اجتماعی به مواضع پرولتری وفادار مانده و با ارائه افق پرولتری در غنای مارکسیسم کوشیده اند. آنان به بخش مهمی از حافظه تاریخی پرولتاریا تبدیل شده اند. لذا کمونیسم چپ تنها بدیل برای ممکن شدن انقلاب جهانی آینده هست.

صدای انترناسیونالیستی

۳۰ بهمن ۱۴۰۰

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط خود شده است و تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است. تنها این طبقه اجتماعی است که می‌تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه‌داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود گردید، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگانهای نظام سرمایه‌داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه‌ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گنبدگی سرمایه، شرکت در نمایش انتخاباتی و سیرکهای پارلمانی تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه‌داری دمکراسی و سرمایه‌داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه‌داری هستند.
۵. تمامی جنبشهای ملی، ضد انقلابی و بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده نظام در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، به ویژه شکست انقلاب آلمان می‌باشد که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و در نهایت منجر به انحطاط آن شد.
۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیستها، مائوئیستها، تروتسکیستها و آنارشیستهای رسمی و غیره از دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.

۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه از بربریت سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌داری دولتی هستند.

۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمانهای انقلابی تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند و وظیفه شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایش‌های سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درس‌هایی که سازمانهای سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیستها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیون‌هایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیون‌های هلندی - آلمانی و **بوئزه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** می‌داند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.